

چشم اندازی درترانامه و چشم انداز
روانشناسی، سوسیالیزم و هستی انسان

حزب نوده یک گام به پس:

فدائیان اقلیت دوگام به پیش

لنین: ازمنطق هگلی

تا ایستگاه فنلانده در پتروگراد

اندیشه و انقلاب

اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی

فصلنامه علمی-پژوهشی

دوسین شماره‌ی اندیشه و انقلاب را در حالی به بخش بیرونی رهنمون دیگریانیم که هدف ما کماکان کنکاش در زمینه روشنگری از آرمان سوسیالیسم انقلابی می باشد .

اگر در پی نهادن چنین قصدی ، در شماره‌ی اول نشریه سعی به روشنگر نبودن چهار بعد از نقد ریشه ای هر آنچه که هست در زوایای " خلق زدگی فدائی گونه " ، ابفکسال حقیقت مطلق و باور به نسبی بودن حقیقت ، روشن نمودن آن مکان که قصد هدایت است جامعه مان را بدان داریم (آتیه مطلوب) ، و اهمیت آتیه نگری پرداختیم ، حاصل کاوش ما به سمت گیری مشخصی می پردازد .

مقاله‌ی ما ، چشم اندازی در ترازنامه و چشم انداز نگاره‌ی الف ، نویسد ،

هم خود را در روشن نمودن مبدا ، عزیمت مادر سخت گیری بسوی کانون کرد ها سوسی سوسیالیستهای انقلابی ، سوسیالیسم و انقلاب ، وقف نموده است . این تلاش در مسد د

پرداخت آتیه نگری فلسفی درباره‌ی آرا و مقولاتی نظیر سوسیالیسم ، دیکتاتسوری پرولتاریا ، انقلاب سوسیالیستی ، و اهمیت شوراهاست . از پیشرو نگاره‌ی مذکور تمسلاش خود را بر محور بحث در اطراف " چشم اندازهای " متمرکز نموده که با انتشار جزوه‌ی ترازنامه و چشم انداز و بیرون آمدن گرایش سوسیالیسم انقلابی تبلی یافته اند .

بدین روی بحث مقاله اول معطوف به بحث فلسفی است که تاکنون " قبول " شده اما مورد بحث و تفکر قرار نگرفته بودند .

مقاله‌ی ما ، روانشناسی ، سوسیالیسم و هستی انسانی ترشته‌ی ج . همایون نیز به

نقد و بحث در اطراف یکی از مباحثی مبردار که " مارکسیسم روسی " و بدیل‌های چینی و آلبانیایی آن همواره در سرکوب آن کوشا برده اند ؛ روانشناسی و هستی

انسانی ، اگر برای مارکسیسم روسی " و همپانگی های جهان سومی آن سوسیالیسم شرادف خود را در " نوسانات متحنی های درآمد سرانه " می باید ، بالکسیس سوسیالیسم انقلابی ، آرمانی که با کارل مارکس بنیاد نهاده شده بود ، اهمیت است انسان و هستی وی را در بنیاد سوسیالیسم به مثابه یکی از مبرم ترین مسائل جنبش سوسیالیست های انقلابی در آورده است . قلم ج . همایون بدین روی درکا و سوسیال نعدادته ادراک از " انقلاب فرهنگی " ، " مسائل روبینائی " و " هستی انسانی " به ارائه یکی از بدیل‌های موجود درین فلهرو علمی می پردازد .

مقاله‌ی ما، حزب‌نژده یک‌گام به پس: فدائیان اقلیت، دوکام به پیشش،

نگاره‌ی علی آشتیانی به‌امعیت امین نکنه سی پردازد که چگونه سازمان‌های خلقی‌چی، دانش دانه، آرام آرام، با گام‌های سنجیده سربر سجده " اردوگاه " - نهاده، به کیش مارکسیسم روسی گرویده، و فرقه " توده‌ای چران " بر تن به سپری کردن ایام در تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران می پردازند. قیاس و قالیهای آغشته به الفاظ تند، رادکالیسم کاذب و ... یک‌به یک درملخ "آموزگار

آه‌نین " امثالین، سازمان‌های خلقی را به " آشیانه عقابها " رهپار میگرداند. علی آشتیانی بالطبع مدف خود را در زمینه روشنگری از آخرین جمع کنونی " عقابهای جوان " معطوف می‌سازد تا شاید بتواند روشنگر این امر باشد که چگونه نه تنها در بافت رهبری سازمان اقلیت بلکه حتی در مفاد و بند های کنکوره‌ی سازمان مذکور " خط سرخ " پرواز بسوی " آشیانه عقابها " باز نهاده شده است.

مقاله‌ی ما، نگاره‌ی مابکل لری: لنین از منطبق‌نگلی تا ایستگاه فنلاند در

پتروگراد به روشن نمودن بنایزها و وجوه نفارق و درآراء و ادراکات لنین در ایام زندگی این انقلابی پر ارزش می پردازد. پژوهش مابکل لری، بنا بر این پس در آمد خود را در اذهان به گسست نظری در آراء لنین رهنمون می‌سازد. لنین انقلاب دموکراتیک خلقی، نظریه پرداز از خیل " مارکسیسم انترناسیونال دوم"، متفکری در کتب کارل کائوتسکی و کتورک بلخانوف، وجه اول ایام هستی این انقلابی پیشگام سده اولین قرن بیستم را شکل می بخشد. اما، لنین انقلاب سوسیالیستی، نظریه‌پرداز از خیل " مارکسیسم دیالکتیکی"، کاشف فروتن جمهوری شوراهها، واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بیان استقلال رای و اندیشه انقلابیست که به سنجیز مارکسیسم انترناسیونال دوم می شتابد. ترجمان این مقاله به همت ر. کامران پیش روی شما می‌باشد.

شماره‌ی دوم نشریه ما را در حالی پیش‌روی دارید که شکل ما، انتخابات دانشجویان سوسیالیست انقلابی در آمریکا، نه فقط در انتشار شماره اول، بلکه

شماره‌ی کنونی سخت‌درگیر مشکلات مالی است. کمک‌خواننده‌ی علاقمند که محسول و ترقی فرهنگ، چاپ و آحاد یک ملت را مد نظر دارد، بهترین یاور درند اوام اهداف مان خواهد بود. کتبه‌های مادی و معنوی خوانندگان تنها مکان اشکای ما می باشد، از این‌روی ما به شما چشم دوخته‌ایم! همچنین هیئت تحریریه اندیشه و انقلاب بسا آغوش باز پذیراگر نظرات، آراء و نقدهای است که خوانندگان در اختیار ما قرار خواهند داد. چنانچه مقاله‌ی و یا نقدی و نظری در دست داشتید، آنرا به نشانی پستی نشریه ارسال فرمائید. تا ما بیشتر درگوران آراء، خوانندگان خود قرار گیریم و دیگران را نیز درین مسیر مطلع سازیم.

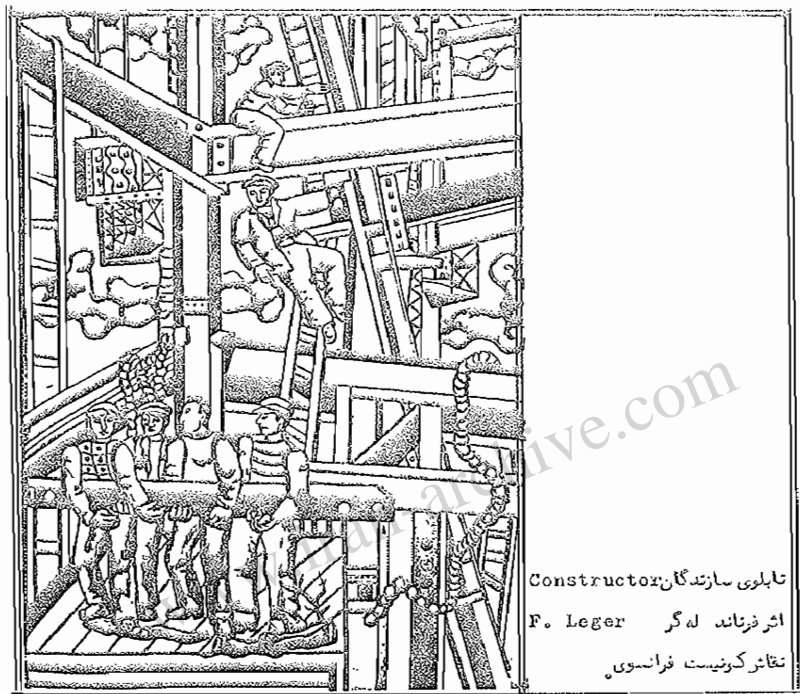
از سوی دیگر، شماره دوم اندیشه و انقلاب، به تاکید مجدد، می بایست بیفزاید که هدفی جز روشنگری از آرمان سوسیالیسم انقلابی ندارد. اگر برای آنانکه کپیما گری، جهل و خود فریبی اند، آرمانها و اندیشه ها در مطور کتب مقدس یک قرن پیش از ما آماده اند بالعکس برای سوسیالیستهای انقلابی، سوسیالیسم پوپش اصلی خود را در سنت علمی می باید که آغشته به سیر تحول و ترقی بشریت مینماید، سوسیالیسم یک علم است؛ و از آنروست که اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی در آمریکا کاوش گستر تا عنق علمی سوسیالیسم انقلابی است و به امین گفتار مولوی می اندیشد که روزگاری بیان داشت:

گفتند، گذشته ایم ما، می یافت نشود
گفت، آنکه می یافت نشود، آنهم آرزوست.

"هفتت شخر بریه"

چشم اندازی درترانامه و چشم انداز

الف. نویانه



تابلوی سازندگان، Constructor
اثر فرنانده لگر F. Leger
نقاش گرنیسیت فرانسوی

۱- سرسختن: ریشه‌های تاریخی نگرش

مقاله‌ی ترانامه و چشم انداز (سومیالیزم و انقلاب : بولتن بحث‌سوسیالیست‌های انقلابی، شماره یک، ایان ۱۳۶۱) به تحقیق یکی از با ارزش‌ترین و بحث‌انگیزترین نوشتارهای موجود در طول حیات‌جنیش چپ ایران می‌باشد. اگر چه این جزوه و نویسنده آن " رفیق الف - ر " سنن‌فکری خود را در دستاورد های حزب کمونیست ایران و رفیق میکائیل سلطانزاده می‌یابند اما نکته جالب توجه همانا روش برخوردی است که به وی و جزوه مذکور شده است. اگر رفیق سلطانزاده با انگ " تریتسکیست " به محاکمات

استالینی‌گشاییده شد و تیرباران گردید . (۱) و اگر این امر در رابطه با غلبه بر یک خط مشی فکری و عملی مشخص آند وران مشی استالین - تصحیح یافتن ما با اینحال این سن تنها جامعه ایران و جنبش کارگری ایران بود که غرامت آنرا پرداخت ، باری شاید تاریخ د و باره در صدد تکرار است . اگر نژادی تیرباران و به بند کشیدن افکار و نظریات سلطنتزاده ریشه در سئیز طبقاتی آند وران داشت . اینبار ، اما شاید کمی دستخیزه نئینسیم یا تروتسکیسم ؟ در صدد محروم گردانیدن جنبش کارگری ایران از پرداختن بسسه خود و بحث و تعمق درباره درجه نویسی است که در صدد گشایش باب نازمادی از فکسر و عمل می باشد . آیا کمی در وران کتونی خواهد توانست یابد ؟ " حافظ سن " گرد و چسب ایران را از پرداختن به ریشه های بحران خود و بالطبع یافتن راه حل سازمانده محروم گرداند ؟ اینرا مسلما تاریخ مبارزه طبقاتی ایران پاسخ خواهد گفت . آیا ایندی که ما خسود نیز در آن بنوبه خود نقش ایفا خواهد نمود ؟

باری داستان بر سر آن نیست که " رفیق الف - ر " و افکار " تروتسکیسم " اش چگونه بدرون طیف چپ ایران رخنه کرده است بلکه داستان مسئله ظهور ترانزسمانه و چشم انداز مراث خود را در ریشه های بس عمیق تر از این ترجمیهات ساده لرحانه می یابد . این داستان چکیده هفتاد و اندی سال از پخش و گسترش ایده و افکار سوسیالیستی و بد محک نهادن آن در پراتیک مبارزه طبقاتی جامعه ایران است . ترانزانه و چشم انداز کارنامه وجود پنج نسل از پویندگان چپ در ایران است . کارنامه ای که در صورتش " دیالکتیکی " بدان مینواند چراغ راه مای خریک جنبش کارگری بسوی نمونه ایده آل خسود باشد .

اگر نسل اول پویندگان چپ با حزب کمونیست ایران و رهبری نظری - عملی رفسقا سلطنتزاده و حمید رمواغلی متجلی گشت . اگر نسل دوم پویندگان چپ طبرغم غلبه و همزومی تودها بس و مشی استالین یابد کارنامه چپ را در مبارزه طبقاتی مردود گردانید . اگر نسل سوم پویندگان چپ گرفتار و اسیر سردرگمی و همج و مرج فکری عملی " جاسم سوسیالیستها " " پروسه " ساکا " (جناح انقلابی) و بالاخره " سازمان دانشجویمان جبهه ملی " بود و امید پیروزی را به نسل بعدی حواله داد . و اگر نسل چهارم پسای در نست " عمل گرایی " و " عمل گرایی " مشی چریکی مبارزه خود را در غریب مبارزات " سازمان چریکهای فدایی خلق " " گروه فلسطین " و افکار و آمال بیژن جزئی ، شک راله پاکتژاد ، امیر پرویز پوریان متجلی نمود و با آن اندیشه ها رهگشای مسخلات جنبش کارگری نگشت . بالاخره این امروز نسل پنجم پویندگان چپ است که سنگینی بار شکستهای چهار نسل پیشین بر گروه ما پیش طالب شناخت و رهگشایی پراتیک انقلابیست .

نسل پنجم نسل تجربه اند و خنه از قیام بهمن ۵۷ (یک انقلاب نیمه تمام اجتماعی) نسل مبارزات بطشی طبقه کارگر نسل خیزش اجتماعی زنان و اوج گیری حق طلبی

۱ - هر چند که بعدا " حزب کمونیست شوروی " از رفیق میکائیل سلطنتزاده " اعاده حیثیت " نمود اما هیچگاه این " اعاده حیثیت " جبران لطمه ای که بر پیکر جنبش کارگری ایران وارد آمد را نخواهد کرد . درباره سلطنتزاده رجوع نمائید به : جلد چهارم اسناد کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران منتخب آثار میکائیل سلطنتزاده انتشارات مزدک .

د مرکز اساسی اجتماعی و عدالت اجتماعی نسلی است که اینبار وجدان آگاه بخش خوبش را در میراث تکوینیک تراژامه و چشم انداز متبلور ساخته است (۲). نسل پنجم نسل کاوشگر یک نظم نوین اجتماعی اینبار بر سر د و راهی تاریخ با این سوال روبروست: "سمتتان کدام سو است؟" اکوین های جنبش کارگری یا د ون کپشونهای سر شکسته سوسیال رفرمیسم؟ نسل پنجم، نسل سوسیالیستهای انقلابی.

۲- آغاز بحث: بحران در ریشه‌ها

بطور کلی مقاله‌ی تراژامه و چشم انداز گشایش بحث خود را به شکافتن "ریشه‌های بحران" اختصاص داده است. این امر که با یک نقد همه جانبه سنی در انهدام نظری علل آن دارد با حرکت از چنین شقی سپس هم خود را به ارائه بدیل سازمانده و عملی مصروف می‌نماید. بر این روند شاید روش بحث تراژامه و چشم انداز را بتوان بسا پر و بلاتکی که مارکس همواره بدان دست‌سی یازید مقایسه نمود:

"اگر طراح آینده و اعلام راه حلهای از پیش ساخته شده - برای همه زمانها مد نظر ما نیست پس ما بیش از هر امری می‌بایست این را تشخیص دهیم که در زمان کنونی بایستی به این نکته دست‌یابیم: من درباره‌ی یک نقد ریشه‌ای از هر چه که هست سخن می‌گویم. ریشه‌ای بد و منظور: انتقاد نمی‌بایست رسی از نتایج خود داشته باشد و نیز نمی‌بایست از تضاد با قدرتهای موجود بهراسد -" (از نامه کارل مارکس به آرنولد روزه سپتامبر ۱۸۴۴)

از اینرو "نقد ریشه‌ای از هر چه که هست" روش برخورد تراژامه و چشم انداز در بحث پیرامون د و بعد مکمل "تراژامه" و "چشم انداز" می‌باشد. تراژامه می‌بایست مورد نقد و مدافه قرار گیرد چرا که یافتن راه حل بحران که همه به وجود آن اعتراف دارند اما قاصر از پذیرش آن هستند هم اصلی نویسنده است.

از اینروست که تراژامه و چشم انداز بی‌مها با به نقد ریشه‌های بحران می‌پردازند تا حیطه خود فریبی را به کناری زده و "واقعیت‌آمر" یا مسیر "آمادگی حقیقی" را در برابر چشمان مشتاق تصویر نماید. دلیل این امر را می‌بایست در خیزش نوین اجتماعی دانست که موجب جدیدی از حرکت و تحول طبقاتی - اجتماعی است. اینجاست که موج جدید خواستار پایان دادن به سکوت و هجرت از حیطه خود فریبی می‌باشد.

۲- "توکل" نویسنده "لنینیسم یا ترسکیسم؟" در جزوه خود جایی از "الف - ر" بعنوان "نابغه منشویک‌ها" نام می‌برد. نکته حائز توجه، اما، گذشته از رچسب منشویک کاربرد صفت واقعی می‌باشد که در برابر قدرت فکر و بنیاد استدلال به نویسنده تراژامه و چشم انداز اتلاق میگردد: نابغه ما، که این نوع مگر آبا چیزی جز چکیده هفتاد سال مبارزه طبقاتی جنبش کارگری ایران است؟

"مناد یان انقلاب در برابر موج جدیدی که زیر و زبیرشان میکند. شمشاد نه اقتدار را برکزیده ماند." و اما آیا این موج جدید مسیحیان "جیدی" بار دیگر چپ را اینسور میسسه آنسور خواهد کشانید یا اینکه اینبار "پیشگامان کارگری" به شرد آمده و با نقد ریشه‌ای هر آنچه که هست ضرر و جین مبارزه یا نرا زمانه شان را در مسک تاریخ قرار داده و با اکتساب آگاهی‌ها در مسیر عدلی و اقس و آبادگی منبغی می‌نهند ؟ اینجاستکه ترازنامه‌سسه و بیش انداز وظیفه خود را همدار به وجدان "پیشگامان کارگری" قرار داده است. چاشنیکه بار دیگر روشنفکران چپ را در عرصه مبارزه طبقاتی بر سر د و راهی هسستکی قرار داده است: رفرم یا انقلاب .

در حقیقت د و راهی هسستکی تاریخ د هلیز پرورش د و کزنه روشنفکر د رگیر در عمل مبارزه طبقاتی است: آنانکه به راه پرومته (۳) پیرومته و با اکتساب و انتظار آگاهی پیشگام کشته ، و تبدیل به "ژاکوبین" (۴) جنبش کارگری میگردند و آنانکه سر بر آستان زانندان اینجنا می‌نهند و یاراور لامه‌های (۵) استکه روشنفکر را تبدیل به دون کیشوشهای (۶) رفرم طلب می‌ناید .

باری ، نقد ریشه‌ای و مسه بنانه نرا زمانه و چشم انداز خود باین استنبر کمنسایش راه تازه‌ای به آرمانها و اندیشه‌های نوین پیش روی جنبش کارگری و پیشگامان آن. بهرل ما رکن : " اما همین انسانها نیکه مناسبات اجتماعی را بر حسب بارآوری مادیتان برسر پسا میسازند اصول ایده‌ها و مقرراترا نیز بر حسب مناسبات اجتماعی شان بر فرسار میسازند . پس این ایده‌ها ، این مقررات نیز مانند مناسباتی که میانگر انسانسسا می‌باشند ابدی نیستند . آنها بسیار متاریخی فنا پذیر و مرفی می‌باشند . ما در کوران یک حرکت دائمی رشد نیروهای مولده نایودی مناسبات اجتماعی عسسی و تشکیل ایده‌ها قرار داریم . این افتراع حرکت استکه بی حرکت می‌باشد ."

(کارل مارکس دفتر فلسفه ، چاپ فارس ، ص ۱۰۸)

۳- پرومته فه‌رمان یکی از اساطیر یونان استکه خود د رزمه خدایان بود اما آنرا از عبید خدایان برود به زمین آورد و د ر خد متزهینی‌ها - انسان - فرار داد . د رین اسطوره آتش سمبل روشنائی و آگاهی نیاز به حرکتی انسانی داشنه‌واز اینروستکه کارل مارکسسی همواره شیفته اسطوره پرومته بود . مارکس د رساله د کنرای خود نگاشت : " پرومته مقدس ترین فلاسفه بود ."

۴- ژاکوبین عنوان انقلابی را د یکال د رانقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه بود . ژاکوبین‌ها لذا سمبل انقلاب بین د رگیر د عمل اند .

۵- لامه‌نام مستخدم اما نوئل کانت فیلسرف بورژواست . لامه د ترازنامه و پیشم‌انداز بسسه مئا به سمبل خد متگزاران بورژوازی بکار رفته است .

۶- دون کیشوت فه‌رمان خیالی‌برد از اسنانهای نویسنده اسپانیایی سروانتز می‌باشد که سمبل آدم خوش خیالی استکه د ر حیطه تخیل خود قد رنمد ترین پهلوان د نیاسم و رفیبی‌ندارد . او سمبل وقتانگیز یک انسان منومه خیالی‌باف است .

اگر ما رکن یک ایده مطلق نمی‌شناسد اگر ایده مطلق در برابر حرکت تاریخ در هم می‌شکند اگر برای ما رکن ایده‌ها نسبی اند چرا که مناسبات اجتماعی نسبی اند و بسته به حرکت تاریخ و فعلی‌ها مناسباتها لذا برای یک مارکسیست همانند "الف - ر" ترانزانه و چشم انداز نیز همین یک ایده نسبی است چرا که ترانزانه و چشم انداز چکیده‌ی حرکت تاریخ می‌سازد طبقه‌ای است. "بی‌شکی از طریق مباحثات محکم نمی‌خورد، ایده ترانزانه و چشم انداز همانا با نشان دادن جنبه‌ی سازمانده و عملی‌خورد انتقاد به ترانزانه را به چشم اندازی انتقادی تبدیل می‌کند."

که این امر در حقیقت بی‌انگیز ستیز و نوازی "دیالکتیکی" ایده و ماده، عین و ذ‌هین در مسیر محکم عملی و یا فعلی‌ات اجتماعی - پراتیک - همراه با ارائه الترناتیو - بدیل - سازمانده اجتماعی است. لذا ترانزانه و چشم انداز با تکیه به سلاح انتقاد یا نقد "دیالکتیکی" ترانزانه - کارنامه پیشینه سازمان فدایی و جنبش - خود بمثابه بدیلی نسبی با نگرش به ویژگی تاریخی آن درآمده و غلطی در راه ارائه راه عملی یا سازمانده حرکت جنبش کارگری مطرح می‌نماید.

۳ - انتقاد تجربی ترانزانه: نگرش بر پیشینه عملکرد

از آنجا که حیطه گسترش ایده چپ در مسیر نقد هر آنچه که هست - ترانزانه - خود می‌تواند بانی ارائه چشم انداز سازمانده گردد، و از آنجا که چشم انداز نسوین خود نیز در مسیر تحقق عملی آن در اجتماع یا کنایه و کارایی اش در سازماندهی نوپسین بنامه به برته آزمایش تاریخ مبارزه طبقه‌ای نهاده خواهد شد، لذا شی اساسی آزمون عملکرد پیشینه یک جریان چپ تجربه حاصل از پراتیک آن است. از اینروست که پرداختن به عملکرد پیشینه سازمان فدایی در ترانزانه و چشم انداز، انتقاد تجربی نام نهاده میشود. اما این که انتقاد تجربی اوج خود را در کدامین نقطه می‌یابد و این اوج حاصل چیست از کدامین مکان است این سوالی است که ترانزانه و چشم انداز آنرا در مقطع تساریخ مبارزه جنبش کارگری در سه ساله گذشته می‌یابد: یعنی از انقلاب بهمن ۵۷ تا کنگره سازمان. بدین لحاظ می‌باشد که می‌خوانیم: "کنگره چکیده این ترانزانه بود."

چدا از آنکه کنگره میباید چکیده چگونگی رشد کمی - سازمان - و کیفی - ایند شرلرژیک - سازمان فدایی است با این همه کنگره بدلیل وجود بحران بر بسترو در بطن جنبش فرایند رشدی نتوانست گروهای از مشکلات سازمان و جنبش کارگری بگشاید.

و سرالی که اینجای به ذ‌هن خطون می‌نماید اینست که چرا کنگره یک سازمان چپ یک جریان مدعی نمایندگی طبقه کارگر اینچنین در محظور می‌افند؟ این پاسخ را بسدد و دلیل در ترانزانه و چشم انداز سبزان یافت. اول: سازمان فدایی فاقد یک درک و بینش پرولتری است. یعنی آنکه هنوز سازمان فدایی نه فقط شناختی از ارمان و اهداف یک سازمان پرولتری ندارد، بلکه به همین دلیل عاجز و قاصر از شناخت جامعه و طبقه کارگر و نقش آن در جامعه می‌باشد. و منتج از این امر دوم: سازمان فدایی فاقد بینش سازماندهی پرولتری است. یعنی آنکه سازماندهی نه در کارنبر موجودیت طبقه کارگر بسا بقول پرولتران در "دریای عمیق پترولتا ریاست" بلکه بدلیل فقدان یک بینش و درک پرولتری سازمان بهیستقلبه مؤثرتری افکار روشنفکران خرد و پرورژوا در گرداب "سوسیالیسم خالص" گرفتار آمده است.

سال با حرکت از چپین روشی است که ترازنامه و چشم انداز به سنیز درک " خبرده بورژوازی از سوسیالیسم " برناسته و سارزه با روشنفکران خرده بورژوا و درک انسان را هدف قرار میدهد . در حقیقت روشنفکران خرده بورژوا بد و دلیل در ترازنامه و چشم انداز موجود ضربت بر پیکره ی جنبش کارگری اند .

در شق اول مسئله بر سر باز تولید مکانیسم ایدئولوژی غالب ... حفظ وضع موجود ساختار و روابط طبقاتی است . و در شق دوم توهم گرای روشنفکران خرده بورژوا از عمل انقلابی و مبارز انقلابی است که در حقیقت با جایگزین کردن تصور وهم گرایانه از یک " ا بر مرد " و در غلطیدن به گرد آب " پراگماتیسم " ... اصل تحصیل ، عمل برای عمل ... روشنفکر خرده بورژوا در دور باطل گرفتار آمده و دستاخر روان نژندی حاصل از زیر و زبر شدن در پروسه غسل بضاطر عمل وی تسلیم ساختار وضع موجود میگردد . از اینروست که روشنفکر خرده بورژوا میتواند ایدئولوژیک نظم موجود باشد .

بر این روند ترازنامه و چشم انداز به بررسی شکل گیری همزمنی سازمان فدایی و چگونگی گسترش آن در میان روشنفکران خرده بورژوا می پردازد . این امر در حالیست که از سوی دیگر ترازنامه و چشم انداز با نگاهی دیگر رشد بطئی جنبش طبقه کارگر را نیز مد نظر دارد . ارتباط میان این دو درین امر نهفته است که مبارزه بطئی جنبش طبقه کارگر توسط پیشگامان کارگری ستاد داده میشود و سو میگیرد . این سمت و سو در حقیقت امر چپ سازی نیست بجز شکل و سازماندهی طبقه کارگر بر بسنر آرمان پرولتری . از اینروست که ترازنامه و چشم انداز اهمیت پیشگام کارگری را در رابطه با جنبش بطئی طبقه کارگر فرار دادند اما مسئولیت خطیر بازسازی و توضیح سازماندهی و آرمان را در رابطه با سازمان سطی شرح می نماید . این امر بنا بر این منوط به درک این نکته است که پیشگام کارگری از اهمیت متفقین خبرد و قدرت بطئی طبقه کارگر در سمت و سو دادن به حرکت جامعه و تاریخ آگاه باشد . که این یکی مستلزم آگاهی بر اهمیت مبارزه در راه کسب همزمنی طبقاتی است که ترازنامه و چشم انداز از آفتونیهو گرامشی به عاریت میگیرد .

" موضوع مهم این است که به هر طریقی در پی آن باشیم که بازی حدود مان را بسازیم کنیم بیستی قطعا پیروز شویم . . . حتی از تلامه قابل توجهیه به بازی کردن در بساط بازی دیگران پرهیز کنیم "

باری درین رابطه ترازنامه و چشم انداز به چگونگی یا گرفتن سازمان در سطح جسامت می پردازد . ضربات ۱۳۵۵ تحولات سیاسی و اقتصادی فرقه گرای و جناحینکاری میجاهد بین م سل و . . . همه و همه در آستانه فیام ۵۷ بر بحران رهبری دامن زد . آنچه که بسه عنبران سیراث پیش از فیام باقی ماند تنها " خون بهای شهدا " بود که گیرایی خود را در جذب روشنفکران خرده بورژوا بکار بست . و از فیام بدین سو با تکیه بر چنین اتمسفری " ترازنامه سازمان تلنباری استاز شکستها و هریار طخمه اپورتیزم شدن . "

اینکه ترازنامه سازمان فدایی از فیام بدین سو ... تا کنکره ... میدن چه حقیقتی است ایترایم و منقطع می بایست تقسیم نمود . اول : ساخت پیش از انشعاب اقلیت و اکثریت و دوم : عملکرد اقلیت پیش از انشعاب . پیش از انشعاب سازمان متکی بر رهبری پرورگرات منش با سود جوئی از خونبهای پیشینیان سازمان دست به عضوگیری ویژه ای زد . " از اینسن رو عضوگیری ویژه نوعی دست چپین کردن بود که فقط طایفه نمایل رهبران را طلب میسکرد . " این رهبری که بد و راز نیاز عینیت انقلابی جامعه بود هدفش نه پیشبرد بدیل پرولتری در

«بازره در راه کسب هژمونی در جامعه بود بلکه رهبری فرصت طلب از طریق یک مپسارزه نظری رهم انگیز» «جنگ زرگری ما بین خود» «سرمستاز روی آوردن روشنفکران خرد به بورژوا بی بیشتر خود را در مشابله نرهم فرو برد» «رهبری ما» «سرمستاز پیروزی های جزئی با ثور را استراتژی خود می کند» «بدین رو بازه عملکرد چنین رهبری نه ارتقاء آگسای بلکه پوشیدن جامه سروری بوده ما بود» و از این رو رهبری پیش از انشعاب از آنکه قلعه بوروکراسی درون کیشو تنهای بورژوازی را استحکام بخشد با انشعاب مواجه گشت. لذا فصل اول نمایشنامه با زی سازمان فدایی با رهبری پیش از انشعاب سرافکنانه شکست را پذیرا شد و امید تداوم مبارزه انقلابی خود را در بطن انشعاب و پی آمد های آن حواله داد.

اشاره کردیم که انشعاب امید تداوم مبارزه انقلابی را بیا به زبان دیگر کاوش در راه تحقق انقلاب را به ارمان آورد. اما آیا این امید منطبق بر واقعیت بود؟ یا آنکه انشعاب نیز کماکان تحت الشعاع توهم بود؟ توهمی که سرمنشاء خود را در فقدان درک و بسینش پرولتری در صفوف روشنفکران خرد به بورژوا میباید. به بیان دیگر انشعاب نتوانست کماکان خط فاصل میان پریندگان آرمان پرولتری و روشنفکران خرد به بورژوا را ترسیم نماید. چرا که انشعاب نه بر مبنای شناخت از آرمان پرولتاریا و درک روش انقلاب پرولتری بود بلکه انشعاب مبین منازعات روشنفکران خرد به بورژوا می بود که در مسیر تحقق دموکراسی خرد به بورژوا می خلقی شد. خرد به صف بندی با یک دیگر دست بازیدند. از اینروست که محور نظری انشعاب تدبیر دولت بود. آیا دولت خلقی است؟ سوالی که در پوشش سوال دیگری مطرح گردید: دولت نماینده کدام طبقه است؟

اینکه جدایی رفوم و انقلاب در انشعاب اقلیت اکثریتیک توهم بود، این در واقعیت امر بدلیل «براث و ندادوم آرمان سوسیالیسم خلقی در گروه بندی اقلیت بود» اما این توهم تنها به توهم در حیطه آرمان پایان نگرفت بلکه دامنه آن در سازماندهی تشکیلات نیز تجلی کرد.

در عقینتشانه تهمی کردن از مبارزه ایدئولوژیک تهمی کردن تشکیلات از تفکر و تبیین و نقد چگونگی پروسه تحقق عملی آرمان پرولتری است. یک چنین سر باز زدنی از مبارزه نظری بالطبع بنیاد نگر غلبه عشق به تشکیلات است که در ورا آن استمرار و باز تولید آرمان گرایی خلقی - دموکراسی خرد به بورژوا می - نهفته است.

۴ - تعارض آرمان طبقاتی: راه گسست

کارنامه انتقادی تیربی ترانامه با اذعان بی هویتی و فیول آینده ای بدین چشم انداز وارد ناز د دیگری از نگرش انتقادی ما بر ترانامه میگردد.

قبول «بایس» سرخوردگی و آینده ای بدین چشم انداز روشن در حقیقت مکمل روی - دیگر سکه است: قبول بی هویتی. که این هر دو و عملاً یعنی از دست دادن عرصه مبارزه طبقاتی - اجتماعی و بالطبع دادن تلاش در راه کسب هژمونی آرمان پرولتری که این یکی ترادف واقعی خرد را با قبول بازی در بساط دیگران یا پذیرش تبدیل به دنبال چ...

نیروسهای طبقاتی در دیگر بودن می یابد. باری موج اول بازی آریستن درج دوم است، اما ایمن انتقال، این دگر سانی چکیده است؟ آیا منضمون آن کماکان تداوم بحران و استمرار باز تولید آنست یا آنکه اکتساب آگاهی و پذیرش آرمان پرولتری می تواند بدیل دگرپیش یا بنهد؟ "لحظاتی در زندگی آدمی هستند که مسا به پست های دیده بانی مرزی می باشند. هر یک از این پست ها نه فقط همین تکمیل یک مرحله می باشند بلکه هر زمان بسا آن بنحو مشخص همین کننده جهت حرکتنویین نیز می باشند."

(از نامه کارل مارکس به پدرش، ۱ نوامبر ۱۸۴۷)

اینجا سخن بر سر شکل بخشیدن به حرکتنویین می باشد. اینکه حرکتنویین آیا استمرار بخش خطاهای گذشته است یا آنکه منسلی برای اخترا از آنان و بنیان نهادن جهتی نویین می باشد این دگر بسته به حرکت آگاهانه روشنفکران یا پیشگانان کارگری است. این دگر مکان جدا این ناراضی است؛ پیشگام کارگری یا کسی بایست با درک و نقد آرمان پرولتری ایستگار را بدست گیرد و در سلک "ژاکوبین های کارگری" درآید یا آنکه غرضشانه افتخار برگزیند در غنمای لاتینا می رویاها به دین کیشوت می هویت بورژوازی مبدل گردد. . . . این در راهی بی شک ریشه در قبول و نقد آرمان پرولتری و یا تمارض و سستی با آن دارد و این در حال پست که می خوانیم: "موج دوم در حال بسر آمدن است."

و اما در سوی متقابل این راه جهتی دیگر نیز هست. و آن بر شعور و نقد ریشه های به هر آنچه که هست ساسی باشد و درک و نقد و افزایش آگاهی از آرمان پرولتری.

به عبارتی دیگر سخن بر سر تکرش واقعی به اوضاع و احوال جامعه و فرایند مبارزه طبقاتی است. سخن بر سر شناختن وضعیت و وجود نمودمان در رابطه با آرمان پرولتری است. سخن بر سر قبول پتانسیل بطش ذبته کارگر و پیوند روشنفکران با آن مسی باشد. و دقتی از اینروست که این پیوند مستجاب نقد ریشه های از هر آنچه که هست و تشخیص ضرورت مسی باشد.

" . . . اوضاع و احوال همانا برسبیل افراد تشخیص می یابد و لذا خود مسریس را باید تربیت کرد . . . تطابق تغییر اوضاع و فعالیت انسانی می تواند فقط، بشا به پراتیک انقلابی بررسی گردد و تعقلا درک شود."

(از نرسوم مارکس بر فریور باخ: بهار ۱۸۴۵)

۵- زمینه های برپایی تئوریک سیرآمان دگی حقیقی: آرمان پرولتری

پیشتر اشاره نمودیم که برای مرکس ایده مطلق وجود ندارد. هیچگاه مسبوع تفکری دارای حقیقت مطلق نیست. از اینروست که پیشگام کارگری همواره با تکیه بر سیرات باقی مانده از پایه گذار ماتریالیسم تاریخی در جستجو و کنکاش تفاید نویین است. ایده ها نسبی اند. چرا که همواره حقیقی بودن آنان بسته به نسبیت شرایط اجتماعی است.

"تاریخ عقاید چه چیزی جز این حقیقت را ثابت میکند که تولید ارزشهای مهنسوری همگام با تولید ارزش های مادی تشخیص می یابد. عقاید فرمائروا در هر زمان همیشه فقط عقاید طبقه فرمائروا بوده است. وقتی او عقایدی سخن میگوید که در سراسر جامعه تاثیر انقلابی میبخشد یا این سخن فقط این واقعیت را بیان میدارند که در وطن جامعه کهن عناصری از جامعه نو تکوین یافته است و یا فرمایشی شرایط.

کهنه زندگی عقاید کهنه نیز فرو می‌پاشد .

(کارل مارکس - ف. ا. انگلس بیانیه کمونیست ۱۸۴۸) .

اینستاستان کلید اساسی درک . اگر روشنفکران خردمند بورژوا به ستیز با ایده نسبی بودن ایده‌ها می‌پردازند اگر روشنفکران خردمند بورژوا با فیتیشیسم سازمانی و عشق به تشکیلات بنابر تشکیلات هئینن هر گونه کشتش بسزری مبارزه آید کولرژیک را تحت‌الوای "شراکسینویسم" می‌گردند این در حقیقت چیزی نیست جز اعتقاد آنان به یک ایده مطلق .

ایده مطلق یا باور روشنفکران خردمند بورژوا به "اکسیر مطلق شناخت، حقیقت، مطلقیت" در ماهیت امر چیزی نیست جز باور آگاهانه و ناآگاهانه آنان به یک تفکر مذمومی که بازتولید کننده نظم موجود می‌باشد . و از اینروست که آرمان روشنفکر خردمند بورژوا بازتولید نظم مریبند . پیامده است و گریز وی از تصدیق و نقد نسبی ایده‌ها در حقیقت امر مبدین حافظ نظم موجود بودن تفکر وی می‌باشد . این گریز فرار از حرکت تاریخ است . این فرار شانه تهنسی کردن از پرسه تحول و گذار شرایط اجتماعی است . و این شانه تهنسی کردن عملی بازتولید کردن آنچه که هست می‌باشد و گریز از کیکاش در راه پی نهادن و بنیاد یک نظم نویسن اجتماعی .

تبلور تدایم آرمان خردمند بورژوا یعنی یا ظهور (و گسست از گذشته) آرمان پرولتری را میتوان در برنامه یک جریان سیاسی یافت . در این باره کارل مارکس در نامه‌ای که به

ویلهم براکه در ۵ مه ۱۸۷۵ نگاشت چنین می‌گوید :

" ولی وقتی برنامه‌های در مورد اصول تهیه شود (بنیادی آنکه این کار تا زمانی که در اثر فعالیت مشترک طولانی‌تری این برنامه تدارک دیده شده باشد بتصویب انداخته شود) در این صورت در افکار تمام جهانین مسایله‌های سنجش قرار دادند که سطح جنبش حزبی بر اساس آن اندازه‌گیری میشود ."

امینیاست که ترانزاه و چشم‌انداز سپس توجه خود را معطوف برنامه عمل سازمان چریک‌های فدایی خلق میکند . در حقیقت این نگرش چریک‌گر آن مرکز ثقل آرمان پرولتری در برنامه سازمان فدایی است .

برنامه سازمان فدایی چریک‌گر چه نمونه آید هالی است؟ آیا سازمان فدایی در پی برقراری نمونه آید هالی است که آموزش‌های تاریخی مارکس بنا نشان میدهد یا آنکه سازمان بدلیل غلبه و همزونی درک روشنفکران خردمند بورژوا " کاشف فروتن" نمونه آید هالی دیگری است؟

" نقطه نظر ماتریالیسم کهنه فویر باخی جامعه مدنی است نقطه نظر ماتریالیسم نوین مارکسیستی جامعه انسانی یا انسانیت اجتماعی شده است ."

(کارل مارکس نزد هم بر فویر باخی چهار ۱۸۴۵) .

اگر درک سازمان فدایی در برنامه عمل خردمند بر محور رژیم کنترل کارگری است گفته شد کسیه این رژیم مالکیت خصوصی بورژوازی را سلب نمی‌کند ، وسایل تولید را به تملک همگانسی (جامعه) در نمی‌آورد لذا " رژیم کنترل کارگری" ناصر و عاجز از برقراری نمونه آید هالی جامعه انسانی یا انسانیت اجتماعی است . و بنا بر این آنچه که بدان می‌غلند همانا جامعه مدنی است بر اساس ساختار سرمایه داری . در پیگیری چنین درکی است که درک روشنفکر خردمند بورژوا از سوسیالیسم خلقی چریک‌گر ذمکر اساسی خلقی میشود که هدف آن تحقق نظم

اجتماعی است که بار دیگر ساختار سرمایه داری را بر روابط اجتماعی مسلط و شروع کرد اند . این امر در حقیقت همین آنست که صف بندی رضی با انقلاب نه فقط در کرو درک از نسونه اید مال (آتیه نگری) مارکسیستی است بلک فراز از آن چگونگی پندار درباره ی انقلاب بر نسونه ی استعمار نظم اجتماعی و بالطبع چگونگی نگرش بر دولت . که اینجاست که اگسستار انحصار تنها تروهم فقط کنشی و مرز بندی میان رهبر و انقلاب را در جنبش پوپ و سازمان سد این باعث کشتن امروز اما ، به عینت تاریخ مبارزه طبقاتی شرابستار دریدن پرده های تروهم و سرانی حقیقت است . اگر تصور شد که گروه بندی انقلابی در سطح انحصار با رضی تروهم خط کنشی نمود و سوسیال رفرهیم با اکثریت از رهبر سرکست سازمان جدا گشتن تنها بیسک تروهم بود . چرا که رافقیستار در کتھ پیش و درک از آرمان پرولتری است و نمایل آن بیسک سوسیالیسم خطی . و از اینروست که این آبنشور تئوریک چه در وجه نظری و چه در وجه عملی و تشکیلاتی همواره ساید نمود را بر پیکرده ی سازمان انداخته است . و راه برین رشتار آن رهبر آیدگی حقیقی نماید زیرا این پایه های تئوریک پیش و درک از آرمان پرولتری است . و اولین نشی درک چنین آرمانی باور به انقلاب اجتماعی است و تمیق و نند در یاری آن .

میدان نیروسای پوپ در ایران پندارشان و دشمن برداشتی که از " مارکسیسم " اراده دادند تحقیقشان بر آن پروولتاریک تاریخی است که لوجیز کولتسی (Lucio Colletti) از آن به عنوان " مارکسیسم انتزاعی پوپال دوم " نام میدهد . (۷) این جریان فکری که نه فقط کاتولیکسی پپی از اراداد بلکه پانصاف پد و مارکسیسم روسی را نیز در بر میگردد وجه غالب تشکر سوسیال دموکراسی آلمان و روسیه بود . این جریان فکری که با برداشتی منگلی از مارکسیسم آبنشور فلسفی پوپ مار را تشکیل میدهد نه فقط برداشتن از ماتریالیسم تاریخی را د چهار چوب یک نگره تک بعدی و تک خطی تصور نموده است بلکه با دشمن چینی . تکنولوژیک شود به نشی کردن دشمن پراتیک مبارزه طبقاتی در تاریخ برداشته و درین روند به تشاد بیسای یکی از اساسی ترین پروولتاریک های مارکسیسم می افتد : دیکتاتوری پرولتاریا . برای درک مذکور دیکتاتوری پرولتاریا ، سوسیالیسم ، انقلاب اجتماعی و کمونیزم بدلیل بینش خاص آن در دور باطل گرفتار آمده و المنقاط فکره منخ کننده این پروولتاریکسی میگردد . از یکسو اینان سوسیالیسم را یک شیوه تولیدی دسترس گرد کرده ، که این نه فقط در تشاد با درک مارکس و آموزشهای ماتریالیزم تاریخی در تبیین پروولتاریک شیوه تولید است ، بلکه اساسا برین عشق فکر فلسفی تفکر مذکور است . " مارکسیسم روسی " اساسا نمیشی تواند سوسیالیسم را یک شیوه تولیدی بنیهد . چرا که هنگامیکه تاریخ در یک مقطع زنجیره ای و فیزی از مراحل بهم پیوسته و متصلی است که جبر تاریخ و رشد تکنولوژی . " نیمه سوسیالیسم " مرلده " آنرا به هم پیوسته ، لذا این تفکر اگر سوسیالیستی ناچار است که هر مقطع گذاری را که در آن شکل سامانه تولید اندکی با مرحله پیش تفاوت و توسعه دارد یک " شیوه تولید " دسترس نماید . شیوه تولید درین میان عبارتست از سامانه اقتصادی " زیر بنا " از اینروست که سید برای این تفکر راه رشد غیر سرمایه داری در سیستم جهانی سرمایه میتواند وجود داشته باشد چرا که اساسا " شیوه تولید سوسیالیستی " درین تفکر وجود دارد که با باز تولید خود در درون سیستم جهانی سرمایه می پردازد .

۷- رجوع نماید به

در جهتی متضاد با این درک، درک مارکس و مارکسیستی قرار دارد. کارل مارکس در دیباچه ۱۸۵۹ که بر مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی نگاشته نوشته‌ای که وی آنرا چراغ راهنمای مطالعات تازه سه ساله خویش می‌نامد شیوه تولید را اینگونه بیان می‌دارد:

"تدریج کلی که از آن پس بدان وارد شدم و هنگامیکه بدان دست‌یافتن مبدل به چراغ راهنمای مطالعات من گردید، را، بطور خلاصه چنین می‌توان بیان نمود: در تولید اجتماعی که انسانها بدوش دارند آنان وارد روابط معینی میگردند که مستقل و مجزای خواست آنان است که این روابط تولید مربوط به مرحله مشخصی از پیشرفت قدرت مادی تولیدی می‌باشد. مجموعه کلی این روابط تولید که تعیین کننده ساختار اقتصادی جامعه اساسی واقع می‌شود است که بر اساس آن ظهور روبنای سیاسی و حقوقی که منکی به شکل مشخصی از آگاهی اجتماعی صورت می‌گیرد. شیوه تولید در زندگی مادی معین کننده ویژگی کلی فسراننده‌های اجتماعی سیاسی و معنوی زندگیست." (کارل مارکس دیباچه ۱۸۵۹ مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی چاپ انگلیسی، ۰)

در بیان مارکس شیوه تولید عبارتست از یک سیستم اجتماعی - اقتصادی که متشکل از اجزای "روابط تولیدی (ساختار اقتصادی) حیطه سیاسی حیطه حقوقی و شکل آگاهی اجتماعی (ایدئولوژی) است. در این سیستم جزء روابط تولیدی (ساختار اقتصادی) در نهایتاً بر غلبه دارد چرا که مارکس اساساً وجود انسانی را در حضور واقعی آنها در طبیعت می‌بیند. این حضور در حلقه اول می‌بایست به بازتولید خود حیات مادی انسان بپردازد و از اینروست که مارکس می‌گوید:

"این آگاهی انسانها نیست که معین کننده وجود آنان است بالعکس این وجود اجتماعی آنان است که معین کننده آگاهی آنهاست.
(کارل مارکس منبع پیشین)

از اینروست که حیات و وجود انسان یک پراتیک است که بشر در سنتیز و توازن خود با طبیعت انجام میدهد. لذا هر شیوه تولید در تاریخ سبب شکل سازماندهی جامعه انسانی در طبیعت است.

"زندگی اجتماعی در ما همیشه پراتیک است. کلید حل تخیلی همه آن رموز استغیسی که تئوری را به میزان می‌کشد پراتیک انسان و درک این پراتیک است."
(کارل مارکس تز هشتم بر شوهر باخ بهار ۱۸۴۵)

بدین رو تاریخ اجتماعی عبارتست از شکلی که انسانها در جامعه خود، خود را در سنتیز و توازن با طبیعت متشکل کرده‌اند. این تاریخ لذا فاقد یک عقلانیت (راسیونال Rationa) هگلی یا پلخانفی است. این تاریخ پراتیک انسان و جوامع انسانی در طبیعت است.

"جامعه چیست؟ به فرمایشی که می‌خواهد باشد. بنامه متصل کرد ارت فاعیل انسانهاست. آیا انسانها آزاد هستند که این یا آن فرم جامعه را انتخاب کنند؟ به هیچ وجه. سطح مشخصی از تکامل نیروهای برده انسانها در نظر بگیرد..."

(از نامه کارل مارکس به پاول و. ائنکف ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶) .
 هر یک از این جوامع بشری لذا مابین پراتیک جسمی انسانها در تاریخ است . که این پراتیک
 جسمی چیزی نیست جز تجربه نیروی کار انسان بر طبیعت . لذا در هر مقطع تاریخ تجزیه
 نیروی کار انسان در طبیعت موجود نوعی از مناسبات اجتماعی است . (۸)
 " فرور باخ ماهیت مذمومی را به ماهیت انسانی تاویل میکند . ولی ماهیت انسان یک
 چیز تجزیه‌ی ذاتی فرد جداگانه نیست . ماهیت انسان در واقعیت خود مجموعه
 مناسبات اجتماعی است . " (از تز ششم کارل مارکس بر فرور باخ بهمار ۱۸۴۵)

از آنجا که ماهیت انسان در واقعیت‌ساز شود . مجموعه مناسبات اجتماعی است و این مجموعه
 خود همین پیدایش صانع سی باشد و شکل تحلیلی هر یک از این جوامع در تاریخ شیره تولید
 مستور میگردد . بنا بر این مارکس سپس دست به تفاسیر بند ی این شیوه‌های تولیدی در تاریخ
 بشری میزند .

" بنا بر این بشریت همواره آن مسائلی را بر عهد میگرد که قادر به حل آنان می باشد .
 از آنرو اگر به مسئله قدری نزد بگریم ما همواره اینرا در خواصیم بخت که مسایل
 هنگامی ظاهر میشوند که شرایط مادی لازم برای حل آنها وجود داشته باشد و یا
 حداقل در پروسه شکل گیری است . در یک رئیس کلی ما می توانیم شیوه‌های تولیدی
آسیایی باستانی شود الی و نوین پروژواپی را بنا بر مراحل رشد شکل بندی اقتصادی
 جامعه معین کنیم .

(کارل مارکس دیباچه ۱۸۵۹ مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی)

از اینرو در میبایم که در تفکر مارکس نه فقط شیوه‌های تولید متصل و بهم پیوسته و دلیل
 مدلولی یکدیگر نیستند (مثلا بر خلاف تفکر استالین مادیالیسم تاریخی و مادیالیسم
دیالکتیک و یا پانخانف نگاه دید مورینیستی تاریخ) بلکه منتج از این درک تاریخ فاقد یک
 منطق عقلانی بهم پیوسته است . بلکه تاریخ بشری یک پراتیک است که ما حاصل سخنز انسان
 و طبیعت می باشد . مارکس در تهیه میان درک خود و درک عقلانی تاریخی چنین میگوید :
 " او اصرار دارد که تحلیل تاریخی ما از شکل گیری سرمایه داری در اروپای غربی
 به یک تئوری تاریخی فلسفی در مورد راه عمومی تسول همه کشورهای بدین توهمه سه
 شرایط تاریخی مشخص آنها - بوسیلد نقد بر تجویز شده استند بل ناید . بایسن
 منظور که بهمراه عظیم ترین توسعه نیروهای تولیدی کار اجناسی کامل ترین تسول را
 برای بشر تضمین نماید . اما با عرض صحت از حضور ایشان باید بگویم او در مورد
 من بسیار زیاد لطف میکند "

۸ - اساسا اهمیت Labor (کار) در فلسفه مارکس ارتباط بسیار نزدیکی با نگارش
 او به وجود جوامع بشری در تاریخ و انتخاب صفت تولید " Production برای مشخص کردن
 این " مراحل " تاریخی دارد . شاید بهترین بیان از درک مذکور مارکس را فیلسوف " فراموش
 گشته " جنش مارکسیستی الکساندر را . باگدانف انجام داد . رجوع نماید به

(از نامه کارل مارکس به هیئت تحریریه روزنامه آنتی‌دوینیه زاپسیکی نوامبر ۱۸۷۷)
 مارکس ضمن آنکه در درک خود به داستان یک تئوری تاریخی - فلسفی استناد میکند بلکه در مسیر نقد درک عقلانی تاریخی که سعی به فرار دادن شیوه‌های تولید در یک منطوق اسناد لالی‌نک خطی و مبهم پیوسته است این درک را تئوری آید هالیستی دانسته که سعی به یافتن یک شاه کلید در تاریخ دارد .

" لذا حوادث بسیار مشابهی که در اوضاع و احوال تاریخی متفاوتی در جاهای مختلف اتفاق نیافتند به نتایج کاملاً متفاوتی منتهی می‌شوند . با مطالعه هر یک از این اشکال تکامل (Evolution) بطور مجزا و بعد مقایسه آنها باسانی می‌توان رمز درک این پدیده را یافت اما کسی با استفاده از یک تئوری تاریخی - فلسفی که ویژگی فوق العاده اش فرقی تاریخی بودن آن نیز می‌شود - و بکار بردن آن بنسوان یک شاه کلید هرگز نمی‌تواند به هدف برسد .

(کارل مارکس منبع پیشین)

اینکه اشکال تکاملی مذکور - شیوه‌های تولید - به هم پیوسته و متصل نیستند امیرا ما در چراغ مطالعات راهنمای مارکس در پیاده ۱۸۵۹ نیز دیدیم ، اما مسئله حاضر توجه برای ما

همانا نهیم این درک است که پس چگونه شیوه‌های تولید (در تعکر مارکس) در پراتیک جوامع انسانی در تاریخ مستحق می‌شوند ، اینکه چگونه آنان را مارکس در مقایسه با یکدیگر مرتاح پیرنفرستی بیند ؟

پیشتر اشاره نمودیم که برای مارکس شیوه‌های تولید در تاریخ مراحل معینی هستند که جوامع انسانی در ستیز و شراژن خود با طبیعت دست به برانگیختن یا تولید خود می‌زنند و در عینا هم این امر است که درک مارکس را از تاریخ تبدیل به یک درک مادی می‌سازد .
 "... بر اساس درک مادی از تاریخ عامل تعیین کننده شاهی در تاریخ عبارتست از تولید ، تجدید تولید زندگی واقعی . نه مارکس و نه من هم نگاه چیری بیسار از این را ادعا نکرد ایم ."

(از نامه فرد ریس انگلین به ژوزف بلزک سپتامبر ۱۸۹۰)
 اینکه زندگی واقعی انسانها چیست این را گفتم که مارکس پراتیک اساس در بهاء و بارش تولید خود در طبیعت نمی‌دید . این پراتیک در جمعیت امر چیری جز پرورش کار انسان است که تاریخ طبیعی را تبدیل به تاریخ انسانی می‌سازد و تاریخ انسانی را طبیعتی می‌کند .
 امیرا آنچه که در مرحله تاریخی شکل جوامع انسانی در ستیز و شراژن با طبیعت مشخص می‌شود همانا شکل مادی است . هر پرورش کار جمعی انسانها چیری است ، را بد و شکل متحرک می‌سازد : اول - ابزار تولید که در جمعیت وسیله تولید یا تکنولوژی است . اما عامل مهم تر دوم : دانش مادی است که در جمعیت وسیله تولید ابزار تولید است . که این دانش خود را در محیط‌های اقتصادی ، سیاسی ، فلسفی و ایدئولوژیک پیوسته و متشکل می‌سازد . لذا متحرک مارکس از سرروهای مولده نه همانا تکنولوژی " مارکس می‌گوید " و "مارکس می‌گوید انسانها در حال دوم " می‌توانند با تکنولوژی است . بلکه نیروهای مولده در متحرک مارکس مابین شکل امیانشده و چیری است . هر پرورش کار جمعی انسانها است . در مسیر زندگی و شاهی آنها . که این چیری بیسار تولید و بارش تولید شرایین مادی می‌سازد .

" بیان این واقعیت که انسانها آزادی انتخاب نیروهای مولد که زیربنای تمامی تاریخ آنها را تشکیل میدهد ندارند تکرار مکرراتی بیخ نیست. زیرا که هر نیروی مولد های نیروی پد سنآ ورده شده و محصول فعالیت قبلی می باشد. بنا بر این نیروهای مولده نتیجه انرژیهای انسانی در عمل بکار برده شده می باشند. لیکن خود این انرژی از شرایطی که انسانها در آن فرار دارند یعنی از نیروهای مولده از فیصل پد سنآ ورده از آن فرم اجتماعی که قبل از بوجود آمدن آنها وجود داشته و نه توسط آنها بلکه توسط پیشینیان آنها ساخته شده است تاثیر می پذیرد. به علت این واقعیت ساده که نیروهای مولده ای که توسط نسلهای قبلی بوجود آمده است در نسل بعدی فرار گرفته و آنها را بعنوان ماده خام اولیه برای تولید جدید بکار میبرند یک ارتباط و پیوندی در تاریخ بشری بوجود می آید که یا شکرخاتر شدن ... نیروهای مولده انسانی و بنا بر این رشد بیشتر مناسبات اجتماعی آنها تاریخ بشری در شرف تکوین هر چه بیشتر تاریخ انسانی میگردد. "

(از نامه کارل مارکس به پاول و. ائنگل ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶)

بنا بر این مشخصا تمیز مارکس در پیشرفته تر بودن و یا نبودن شیوه های تولید عبارتست از دست آورد آنان به جوامع انسانی در سنتز و توازن یا طبیعت. از اینرو شیوه های تولید برای مارکس بر خلاف تصور استالین و پلانوف و شیوه فلسفی آنان اینچنین نبود که :
 کدین اولیه ← برده داری ← فئودالیسم ← سرمایه داری ←
 سوسیالیسم ← کمونیسم . بلکه بالعکس مارکس شیوه های تولید را در یک رتبه کلی و نه متصل بیکدیگر بر اساس دست آورد آنان به جوامع بشری متذکر میگردد. از برای تاریخ یک شاه کلید فلسفی - تاریخی نداشت که محترمین متصل آن فوق تاریخی بودن آن باشد. نکته پس جایی است که بیاد اوریم مارکس هیچگاه (حتی انگلس نیز) از چیزی بنام " ماتریالیسم دیالکتیک " نه اسم بردند و نه سود جستند اینرا متأسفانه جنبش کارگری دنیا " مد پرن " گورک پلانوف (اصول اساسی مارکسیسم) است (۶) چرا که " دیالکتیک " خود یک منطق انتزاعی بود که هگل فیلسوف ایده آلیست در درک خفای آن از تاریخ (حرکت است ایده ها) بکار بست. مارکس از بهار ۱۸۴۵ با چنین درکی خط کشی نمود و برداشت او از مادی بودن نه در چارچوب یک منطق ایده آلیستی و انتزاعی - " دیالکتیک " بلکه در واقع بودن پراتیک وجودی انسانها در طبیعت بود. لذا " دیالکتیک " حرکتی است برای مارکس پراتیک جمعی انسانها بود در مسیر سنتز و توازن آنها با طبیعت. از همین رو است که انقلاب در تفکر مارکس یک انقلاب اجتماعی بود : انقلابی که شیوه های تولید را تحول و تکامل می بخشد .

در تفکر مارکس انقلاب اجتماعی امری نیست که با یک انقلاب سیاسی مترادف باشد . بلکه بالعکس انقلاب سیاسی ، راهگشای انقلاب اجتماعی میگردد .

" در یک مرحله مشخص از پیشرفت نیروهای مولده در جامعه وارد سنتز با روابط تولید می موجود شده و یا با روابط مالکیت که امر مشابه عتوقی روابط تولیدی است که مشغول بکار برد ه اند میشود . بسته به شکل پیشرفت این نیروهای مولده روابط تولید مبدل به مد را می میگردد . سپس مرحله انقلاب اجتماعی وارد

میگردد." (کارل مارکس دیباچه ۱۸۵۶ مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی)

بر سبب این درک مارکس بنا بر این انقلابات اجتماعی مبین تغییر و تحول کسی و کیفی بنوامع بشری یا تحول شیوه‌های تولیدی به یکدیگرند. از اینرو انقلابات اجتماعی می‌بایست در گام‌ها و گام‌ها ساختار شیوه‌های تولید یا سیستم‌های اجتماعی باشند.

حالا سوالی که اینجا مطرح می‌شود اینست که انقلابات عصر ما در صد تحول بشریت از سرمایه داری به کدام شیوه تولیدی است؟ به بیان دیگر آیا همان‌گونه که پیروان شیوه فلسفی استالین و پلخانوف توجیه می‌نمایند از سرمایه داری به "شیوه تولید سوسیالیسم"؟ یا آنکه همان‌گونه که مارکس می‌گوید:

"میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیلی یکی بد دیگری قرار دارد که هم چنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی می‌باشد که حکومتان نمی‌توانند چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا باشد."
(کارل مارکس نقد بر برتانه گوتتا بهار ۱۸۷۵)

می‌بینیم که انقلاب اجتماعی عصر ما شیوه تولید سرمایه داری (جامعه سرمایه داری) به شیوه تولید کمونیستی (جامعه کمونیستی) را می‌بایست تحول بخشد. از اینرو این پروسه دوران انقلابی تبدیلی یکی بد دیگری نقطه عطف یا سرمنشاء خود را در انقلاب سوسیالیستی می‌یابد. انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب سیاسی است که هدفش فراهم نمودن دوران -

انقلابی تبدیلی جامعه سرمایه داری به کمونیستی است. لذا پس در آمد انقلاب سوسیالیستی یک دوران گذار سیاسی یا سوسیالیسم است که شکل حکومتی و نظم اجتماعی آن چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند باشد.

اینکه چرا مارکس سوسیالیسم را یک دوران گذار سیاسی میدانند و نه یک شیوه تولیدی منوط است به مضمون و تفکر رایج از حرکت تاریخ. اجازه دهید مطلب را بیشتر بشکافیم

"روابط تولیدی بورژوازی آخرین اشکال انتاگونیستیک پروسه اجتماعی تولیدی استند. - انتاگونیستیک نه به مفهوم انتاگونیسم شخصی بلکه به مثابه شرایطی که زندگی شخصی را در جامعه محصور نموده است - در همان زمان نیروهای مولد در بطن جامعه بورژوازی پیشرفت کرده و خالق شرایط مادی حل انتاگونیسم مزبور میگرددند. این شکل بندی اجتماعی لذا مشخص کننده بسته شدن فصل آخر مرحله ماقبل تاریخ است. در جامعه بشری است."

(کارل مارکس دیباچه ۱۸۵۶ مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی)

در حقیقت ما رکن شیوه تولید سرمایه داری را آخرین فصل دفتر تاریخ بنوامع انسانی در مرحله ماقبل تاریخی میدانند. درین رابطه می‌بایست متذکر شد که از آنجا که مارکس حرکت تاریخ را در ستیز و توازن انسان و طبیعت می‌بیند. و از آنجا که بسته به میزان پیشرفت

۱- در این بازه ریبوع تأکید می‌کند

4. B. Bottomore & Maximilian Rubel

"Introduction" to Karl Marx: Selected Writings in Sociology & Philosophy

همان‌طور که باتمور و روبل می‌گویند نکته، عاثر توجیه اینست که مارکس فقط از "علم و انسان" سخن گفت، اما همان‌گونه که لویگیز آلتوسر نشان داده است درک مارکس از مفهوم "انسان" تحول یافته است (آلتوسر برای مارکس) لذا می‌توان علم انسان مارکس را مائریالیسم تاریخی دانست.

پروسه کار جسمی انسان طبیعتاً بیشتر به سهواً جاسمه انسانی درمی‌آید لذا او در نواز برای تاریخ قائل است: (۱) مرحله ماقبل تاریخی و (۲) مرحله تاریخ انسانی . به عبارت دیگر تقسیم بندی مذکور را می‌توان چنین بیان نمود که در مرحله ماقبل تاریخی تاریخ بشری یک تاریخ طبقاتی است و بیشتر بدلیل سطح پایین دانش و شناخت (نیروهای مکرده) و چسبندگی مناسبات طبقاتی که سد راه این گشایش اند در درون تاریخ طبیعی یا تاریخ طبیعت پیوسته می‌پرد . بسیاری دیگر بشر میروانی اجتماعی است که در طبیعت می‌زیزد ، انکشاف می‌کند و با آن توازن دارد . اما مرحله دوم یا تاریخ انسانی (جاسمه کنونی بشری) یا " جاسمه انسانی یا انسانیت اجتماعی " در نقد برنامه کرتا و رتزد هم فریباخ (تاریخ طبیعی شدن بشر و انسانی شدن طبیعت است . درین مرحله جاسمه بشری یک جاسمه بی طبیعت بوده و سازمانده می‌نظم نوین جاسمه بشری مددکار افزایش دانش بشر در مسیر انکشاف و توازن یا طبیعت است . از اینرو گذار از مرحله ماقبل تاریخی (مراحل آنتاگونیستی)

اجتماعی - چروامع طبقاتی به مرحله تاریخ انسانی (جاسمه کنونی بشری) انسانیت اجتماعی یا جاسمه انسانی) نیازمند یک دوران انقلابی است . این دوران انقلابی نسبت فقط با سازمانده می‌طیقه کارگر و کلیه اقشاری که بزرگ ارمان پرولتری کرد می‌آیند دست به پا به گذاری یک نظم نوین اجتماعی یا دیکتاتوری پرولتاریا می‌زنند بلکه از نظریه پستواتسک انقلابی بشریت را ، جهیز به جهان بینی نموده که دنیا را از مرحله ماقبل تاریخی به مرحله تاریخ انسانی تکامل و تحول می‌بخشد .

" فلسفه فقط به انطا" مختلف جهان را تغییر کرد مانند باری مستحق به رحمت بر سر تغییر آنت است .

(کارل مارکس تن یازدهم فروریباخ بهار ۱۸۴۵)
از اینروستکه فلسفه نوین یک فلسفه عمل (پراکسیس) بود و فلسفه‌های که با اراقه یک جهان بینی نوین نه فقط تاریخ را تغییر می‌کنند بلکه آنها را تغییر می‌دهد . درین روند است که

" تاریخ بشری در ر شرف تکوین هر چه بیشتر تاریخ انسانی می‌کند ."
(از نامه مارکس به انگل)

د ر این فرآیند دوران گذار انقلابی - سوسیالیسم یک دوران سیاسی است که در آن اجتماع بشری (جوامع بشری) خود را برای پا نهادن به فصل نویسی از تاریخ انسانی آماده می‌کنند . از اینروستکه انقلابات سوسیالیستی درست که دشمن سرکشان جهانی است اما در سطح " واحد های ملی " است که به تحقق می‌پیوندند .

" کاملاً بدیهی است که طبقه کارگر برای آنکه بتواند مبارزه کند باید خسود را در سرزمین خویش بهستان یک طبقه متشکل سازد و بدیهی است که درون کشورش مستعد به بلا واسطه مبارزه اوست . مبارزه طبقاتی تا این حد نه بر حسب مستوری بلکه حسماً نظیر

که " مانیفست کمونیست " می‌گوید : بر حسب شکل " ملی است .
(کارل مارکس نقد بر برنامه کرتا بهار ۱۸۷۵)

از اینرو سوسیالیسم مرحله سیمایی خاصی است که می‌خواهد بشری در سطح واحد نمای ملی بسازد و تکلیف بر ناسفته و سرته آید هآل متحرک ... جامه کهنه می‌پوشد ... سوسی در پانهدان به یک نظم نوین جهانی می‌سازد ... دیکتاتوری پرولتاریا شکل نظم نوین اجتماعی در سطح واحد نمای ملی برسد. پرورش آن فلسفه و جهان بینی مشترکی است که می‌خواهد بشری را قادر به پانهدان در راه یک فرار داد اجتماعی جهانی ... انسانیت اجتماعی می‌سازد. (۱۰)

" حال در رابطه با خود م هیچ اعتباری برای کشف طبقات در جامعه نوین و مبارزه میان آنها قائل نیستم . مدتها پیش از من تاریخ دانان بورژوا پیشرفت تاریخی مبارزه طبقاتی را بیان کرده بودند و اقتصاد دانان بورژوا نیز به تحلیل طبقات پرداخته بودند . آنچه که من انجام دادم و تازه است عبارت می‌باشد از: (۱) وجود طبقات فقط بسته به ناز مشخص تاریخی از پیشرفت تولید است . (۲) که مبارزه طبقاتی ضرورتا به دیکتاتوری پرولتاریا خواهد انجامید . (۳) که این دیکتاتوری خود مشخص کننده دگرسانی به از میان بردن همه طبقات و برقراری یک جامعه بی طبقه است ."

(از نامه کارل مارکس به ژوزف وایدمار ۵ مارچ ۱۸۵۲)

۶- روند تحقق آرمان پرولتاری : دموکراسی شورایی ،

پیش از این بحث ما در زمینه‌های برپایی تئوریک آرمان پرولتاری در مورد اینها مسأله از طریق نشان دادن جوهر برنامه سازمان‌دهی و برخورد ترانزانه و چشم انداز بدان انجام دادیم و سپس به "چشم انداز" خود ما از درک از آرمان پرولتاری پرداختیم . حال درین مکان مشور بحث ما به زمینه‌های عملی تحقق آرمان پرولتاری با دموکراسی شورایی مرسوسه میگردد . ترانزانه و چشم انداز بحث خود را درین روند با قبول انقلاب اجتماعی در نسال میکند: "با غلبت انقلاب اجتماعی تفکیک برنامه از لحاظ تاریخی سپری شده است . اینک به پرا تفکیک برنامه از لحاظ تاریخی سپری شده است. اینرا ترانزانه و چشم انداز در فرآیند بین المللی شدن سرمایه و سیاست شیوه تولید سرمایه داری و استقرار سیستم جهانی سرمایه می‌بیند ."

این اما مگر جز آن حقیقتی است که کارل مارکس همواره بدان تاکید می‌ورزد : سرمایه — داری یک شیوه تولید جهانی است و مبارزه پرولتاریا با آن در یک مقیاس جهانی است . " وظیفه مشخص جامعه بورژوا این برقراری یک بازار جهانی است. حداقل در یک رئیس کلی تولید در مقیاس یک بازار جهانی خواهد بود . از آنجا که جهان گرد است بنظر میاید که هدف مذکور توسط استعمار نمودن کالیفرنیا و استرالیا و گشایش

۱- تحقیقات تاریخی سوسیالیسم ، دیکتاتوری پرولتاریا و چگونگی پانهدان به

نظم نوین اجتماعی چه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چه در زمان معاصر روبرو شده است . منتسین اولی با جمعی تکثیر استالینی و دومی از طریق فشارها و توضیحات استالینیسیها همواره در مظان سانسور قرار گرفته اند . در دوره انقلاب اکتبر سه آندیشمند ما رگسیستانتا رزبررا انجام داده اند .

اثر بوخارین به چگونگی تحول اقتصاد سیاسی در سطح جهانی در دوران سوسیالیسم اختصاص دارد . "The Politics and Economics of the Transition Periods" RKP 1979

با شوک‌ناکی یکی از با ارزش ترین تئوریسین های مارکسیست و جزو اولین کدیسپارهای حقوقی در انقلاب اکتبر بود . او توسط استالین کشته شد اما ابتدا حزب کمونیست شوروی از وی

چنین و ژاپن صورت بگیرد . سوال مشکل برای ما اینست : در تازه اروپا انقلاب نسوری بنظر می رسد و فوراً خصلتی سرمایه ایستی بخود خواهد گرفت . اما آیا آن بسته به

این نیست که در این گوشه از دنیا در هم کوبیده شود . چنانچه در نظر گیریم که حرکتها همه بورژوازی در سرزمینهای دور دست هنوز در حال پیشرفت است ؟
(از نامه کارل مارکس به فرد ریش انگلس ۸ اکتبر ۱۸۵۸)

سی پیشیم که مارکس مبارزه علیه سرمایه داری را با خصلتی سرمایه ایستی و نظریه انقلاب اجتماعی عصر میداند . چرا که اساس باز تولید سرمایه داری نه در هند و ده های بلکه در ممالک جهانهای است . این امر یکی از ابتدایی ترین شقوق آموزشهای مارکس می باشد .

" من سیستم اقتصاد بورژوازی را به قرار زیر در نظر میگیرم : سرمایه ، مالکیت زمین کارسزای ، دولت ، تجارت خارجی و بازار جهانی ."

(کارل مارکس دی ماه ۱۸۵۹ مدخلی پررنگ اقتصاد سیاسی)

بنابراین محور بحث مارکس سرمایه داری حقیقتی جهانی است و شکل انقلابی و استخلاص آن صرف نظر از راه پروسی ، راه انگلیسی ، راه ژاپنی ، سرمایه داری را بست " مبرهن حضور واحد های ملی (جوامع انسانی) در یک کلیت مشترک جهانی است . از اینروست که گذار از سرمایه داری همواره می بايست به سوی از میان بردن سیستم جهانی سرمایه سرزمین و زمین ساختن جوامع بشری به سوی نیروی تولید کنونیستی باشد که این تنها از طریق انقلابات سرمایه ایستی میسر است . (۱۱)

→ " اعاده حشیت نشود " او تنها مارکسیستی است که یک تئوری طلی از دولت و قانون و مضمین دیکتاتوری پرولتاریا دارد .

Eugene Pashukanis, Pashukanis Selected Writings on Law & Marxism, 1980

پاشوکانف از جمله با ارزش ترین فلاسفه مارکسیست را ترغفارهای دوران استالین دست به خود کشی زد .

Alexander Bogdanov, Tektology: A Universal Science of Organization, 1980

مشهورین دلا ولویه فیلسوف فکده ایتالیایی یکی از مهم ترین متفکرین د و باره دیکتاتوری پرولتاریا و مسئله قانون است .

Galvano Della Volpe, From Rousseau to Marx, 1979, Humanities Press.

۱۱ - اطلاق واژه " تروتسکیست " به پیوندگان مارکسیستی که با سرکشی تسلیم از آموزشهای ماتریالیزم تاریخی کارل مارکس بر ارضیت انقلاب سوسیالیستی تا کرد می کنند بیان نا آگاهی نهادان این درک از تفکر تروتسکی و " تروتسکیستها " می باشد . به نظر نگارنده " تروتسکیستها " حامل تفکر فائالیستی (قدر گرایی) در مذهب (جدوی) و تکنسور - لژیستی مارکسیسم روسی و انترناسیونال دوم هستند و از اینروست که " افکار فلسفی تروتسکی فرقی با استالین ندارد " . رجوع نماید به :

Geoff Hodgson, Trotsky and Fatalistic Marxism, Spokeman Book, 1975.

اما در برابر د رک مارکسیستی از آرمان پرولتری و انقلاب اجتماعی د رک خلقی روشنفکران خرده بورژوا می ایستد . گر چه واژگان و جملات سوسیالیستهای خلقی از مائوئیستها گرفته تا روزیونیستها و غیره میتواند با یکدیگر متفاوت بنظر رسد اما ضمن د رک یکی است .

" بگذرید به این آشفته فکری نظمی بد همیم : نیروهای مولده برای معمرل داشتسن سوسیالیزم آماده نیستن پرولتاریا ضعیف و نا آگاه است . از این رو پرولتاریا در بیک مرحله برای د مکراتبزه کردن جامعه بد نی ود ولت مبارزه میکند . "

این همان د رک تکنولوژیستی از نیروهای مولده و غیر مارکسیستی (خلقی) از نمونه اید مال است . آیا پیشگام کارگری بک مارکسیست هدف خود را تحقق جامعه مدنی میگذارد یا آنکه جامعه مدنی و افزایش آگاهی پرولتاریا همه و همه جزئی از یک پروسه انتقالی کسار سوسیالیستی است ؟ آیا د ولت سرما به داری و مشروعیستان و پیشرفت " نیروهای مولده " سرما به داری زمینه های پیشبرد " سوسیالیزم " است یا آنکه این طرز تفکر تکنولوژیستی و د ترمینستی - جبرکریا نه - درهن از " سوسیالیزم " از بنیان می لنگد .

از اینرو زمینه تحقن انقلاب سوسیالیستی و د وران گذار انقلابی جامعه بورژوازیسی به جامعه کمونیستی و استقرار شکل سیاسی بنیاد نهنده نظم نوین اجتماعی : د یکتاوری پرولتاریا نهنا بر بستر یک نظام د سوکراسی شو رایبی متحقق خواهد گردید .

بحث را می با بشتنا ز د رون شکافت : د وران پارلمانتاریزم بورژوازیسی بسر آمده است و اکنون زمانه د سوکراسی شورایی پرولتری است . تا شیر این نکته بر روند بحث ما چیست ؟ مسئله بر سر خود د ستاوردی است که پارلمانتاریزم بورژوازیسی می توانست از نظر شرایط تاریخی - برآورده سازد . این چه د ستاورد تاریخی بود ؟

در پاسخ بد بین سوال ، فلاسفه مارکسیست معاصر بر نقد مارکس از حقوق و عقلا نیت بورژوازیسی و چگونگی مشارکت اجتماعی توده ها در چارچوب حقوق بورژوازیسی د ستاورد می نهند . (۱۲) بر این روند هم د لا ولریه و هم کرلتی ، هر د بر اهمیت تشریفته مارکس

۱۲ - اولین مدخل در بین باب را اوجنی پا شوکانیس فیلسرف خلقی مارکسیست در منتخبات آثار د رباره مارکسیسم و قانون بالا خص در نوشته یک تئوری عمومی د رباره مارکسیسم و قانون متذکر گردید . با کشته شدن پا شوکانیس توسط استالین تداوم این بحث خسوسود را در د ستاورد های لورنسیس آلتوسر و پیروانش و کالوانو د لا ولریه و پیروانش یافت . رجوع نمائید به :

Athusser Louis, *Politics & History: Montesquieu, Rousseau, Hegel & Marx*, NLB, 1972

ادامه بحث آلتوسر توسط یکی از پیروانش را چنین میتوان یافت :

Bernard Edelman, *Ownership of the Image: Elements for a Marxist Theory*

اما د رباره اثر کالوانو د لا ولریه رجوع نمائید به : Della Volpe, *Rousseau & Marx*, *Alto*, 1979.

ضمیمه پنجم نیکرس هولانتزاس مارکسیست تحقید یونانی نیز در آثار متناوشش د رعد امکان به پیروانی از د ستاورد های مذکور میبرد آزد . د ولین رابطه نیز میتوان از د و اثر فیلسوف معاصر مارکسیست انگلیسی کریس آرتور نام برد که د ولین باره میتوان به همین مرجوع نمود :

Chris. J. Arthur, "Toward a Materialist Theory of Law", *Critique*, No. 7, 1976-77.

مقدّم‌های بر مدخلی بر نغمه فلسفه حقوقی هگل که وی در ۴۴-۱۸۴۴ به رشته تحسین بر سر آورد تا کتب می‌نمایند. از دید ایند و ریشد تسوول مارکس به یک مارکسیست و دتسیقا از هنگامی بود که وی در نوشته سد کور یا سکتب سقون تاریخ آلمانی خط کشی نمود و در عقلا تیت سقون بورژوازی را بر زیر سوال کشید. این انتقاد از سقون بورژوازی در حقیقتی به همسای نزول نگرش مارکس را نسبت به مفهوم جامعه مدنی بهار آورد که نقد آن ابتدا در بهار ۱۸۴۵ در نژمای بی بر فویر باخ و سپس در پاییز ۱۸۴۵ در آید کولوزی آلمانی، ظاهر شد گشتند رین باره مارکس می‌نویسد:

"هنگامیکه او (انگلس) در بهار ۱۸۴۵ در بروکسل مستقر گشت، ما تصمیم گرفتیم که با یکدیگر همکاری نماییم تا به مصاف نظرگاه آید هالیستی فلسفه آلمانیی بشتابیم، تا در حقیقت حساب خویش را با وجدان فلسفی گذشته مان تصفیه سازیم." (کارل مارکس، دیباچه ۱۸۶۹ مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی)

در همین رابطه، فرد ریش انگلس در پیشگفتاری که در ۲۱ فوریه ۱۸۸۸ بر اثر نشر لودویگ فویر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان نگاشت و چنین می‌نویسد:

"کارل مارکس در دیباچه اثر خود موسوم به "مدخلی بر نقد اقتصاد سیاسی" چاپ برلین ۱۸۵۹ حکایت می‌کند که چگونه ما در سال ۱۸۴۵ در بروکسل تصمیم گرفتیم "مشترکاً نظرات خود مان" یعنی استنباط مادی تاریخ را به طور صد به صد به مارکس ساخته و پرداخته شده بود - به مثابه نقطه نظر مقابل نظریات آید کولوزیک فلسفه آلمان تنظیم کنیم و در ماهیت امر حساب خود را با وجدان فلسفی گذشته خویش تصفیه کنیم. این تصمیم بهر ترتیب انتقاد از فلسفه ما بعد مکل علی شد؟

در بیان مارکس و انگلس یک نکته هست که در کمال مسئله پیشین یعنی مدنی ما معسده مدنی و عقلا تیت سقون بورژوازی است تصفیه حساب با وجدان فلسفی گذشته. اما رسیدن فلسفی گذشته آنان چه بود که نیاز به روشن شدن حساب با آن می‌بود؟

مارکس در دیباچه ۱۸۵۹ بهر شو شگرفی سوابق خود را روشن می‌سازد، که ایمن شاید راهنمای درک ما باشد.

"موضوع مطالعات حرفه‌ای من قانونگذاری بود، که دنبالش کردم و بهر حال، در رابطه با آن و مشابه موضوع دوم مطالعاتم را فلسفه و تاریخ تشکیل می‌دادند.

آیا وجدان فلسفی گذشته مارکس که او با آن دست به تصفیه حساب زد چیزی جز نگرش به تاریخ بر مبنای یک جهان بینی فلسفی بود که تبلور عقلا تیت و قانونمدنی سرگت آنرا قانونیسا استقرار جامعه مدنی تشکیل می‌داد. این تصفیه حساب نه از آنرو که سوسهال فکود الیسا می‌پندارند، که مارکس یا سقون بورژوازی اساساً مخالف است و مخالفتی با دموکراسی بورژوازی در هر عرصه‌ای است. بلکه، با انگلس مخالفت مارکس با سقون بورژوازی و جامعه مدنی بر سر ناپیگیری آنان در تدایوم دموکراسی و دستاورد ابتدایی بورژوازی است (انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹) می‌باشد.

گفتیم که مارکس با وجدان فلسفی گذشته قانونگذاری در مسیر تاریخ - بر مبنای تفکر فلسفی مکتب سقون تاریخی خط کشی می‌کند، این امر از آنروست که مارکس همانند کلبه مکلین مای جوان در ابتدا، هنگامیکه مطالعات حرفه‌ای خود را در دانشگاه آغاز نمود، بود دستاورد مرحله معاصر تاریخ را در جامعه مدنی می‌دید. این جامعه، اما، چه چیزی بود جز تبلور پیشرفت‌ها و تحمّل بورژوازی در د و عرصه سیاست و صنعت (اقتصاد) دومی.

در همه کورینده‌های شیوه پیشین زندگی بود و ارمنان آوار فصل تازه‌ای از حیات بشریت در طبیعت
و اما اولی (حیطه سیاست) چه می‌توانست باشد، جز شکل‌گیری روابط اجتماعی انسانیت
بر مبنای یک منطق عقلی - قانون. این منطق تعقلی (قانون) نه فقط در همه کورینده
اربعیت‌ها و برتری‌های روحانی و آریستوکراتیک (شود الهی و کلیسا) بود بلکه خود
را انگشای پانهادن "پارشته‌ها" به "جمع بزرگان" بود. "پارهنه‌های ساده دل" (بقول
ولتر) اینبار با استناد به منطق عقلانی قانون، به مثابه شهروندان آزاد منعکس شده
در قانون، (سمبل و تبلور اوج عقلانیت و عملکرد جامعه مدنی) از زوایای "پست
خانه‌های تاریک دهنانی" خارج شده، با گسترش صنعت و تجارتی‌های یک جامعه نوین

می‌نهادند، جامعه‌ای که حرکتش بر مبنای قرارداد اجتماعی - قانون - شهروندان
آزاد بود و حامی عملکرد آن دولت state. در حقیقت این بعد نگرش در مارکس
جبران د و مسئله را تکمیل می‌نمود. اول، حس نپاتی و نطق خاطر وی به فقر توده‌ها،
امری که از افکار رایج‌های سرسپالیست‌های نخبیلی فرانسه و بالاخص سنت‌سیمون بسسه وی
به ارث رسیده بود. (۱۳) و اما نکته دوم، برای مارکس جهت‌دادن و سوق دادن جامعه
از طریق قانون و پدیدایی جامعه مدنی بسوی یک اجتماع ادغام شده آلمانی بود. جامعه‌ای
که نه فقط جنبه پاروگی خود را از نظر ادغام سیاسی و حقوقی (کشور متحد آلمان در
۱۸۷۱ بوجود آمد) تبلور می‌ساخت، بلکه از هم گسیختگی این جامعه در گرو فکسر
توده‌های دهقانی و جدایی آنان از زندگی مابقی اقشار جامعه آلمان (اریستوکراسی،
بروزاری نییا) بود. اگر عامل اول در مارکس "عشق بدستان پسته بسنه" یا رومان‌تیسیم
خلقی را بوجود آورد که وی را نسبت به فقر توده‌ها حساس نرد. می‌بایست اشاره نمود که
عامل دوم جهت‌بخشده معور فکر وی چه در رساله دکترای او تا مقدمه مدخلی بر نقد
فلسفه حقوقی هگل ۴۴-۱۸۴۲ گردید. اما دومی را می‌بایست بیشتر شکافت.

گفته شد که معور فکر مارکس در مضمون برداشت وی از مکتب حقوق تاریخی (فلسفه
هگل و پیروانش) چگونگی سوق دادن یک جامعه بسوی یگانگی و ادغام بود. این یگانگی
و ادغام از طریق عقلانیت قانون در حد فراهم نمودن آن مکانیسم اجتماعی بود که از یکسو
دولت را به مثابه سمبل حمایت از یگانگی و عقلانیت جامعه مدنی می‌نماید و چتر حمایت دولت

۱۳- تام باتور و تاکسی میلیام روبل در مقدمه خرید بر منتصب آثار کارل مارکس در باره
جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی می‌نویسند: "شرا مدی وجود دارد که نشان مید شد که مارکس
پیش از مطالعه فلسفه هگلی زیر نفوذ سنت‌سیمون قرار داشت. مواد داران سنت‌سیمون بنسخه
شگری در آلمان فصل بردند و دکنر بن سنت‌سیمون پیروان فراوانی در ناحیه موزل Moselle
(سحل تولد و پرورش جوانی مارکس) داشت که باعث شد تا اسقف آن منطقه علیه این فکسر
شیطنی اعلام خطری بنماید. در زمانیکه نیز مارکس به تکمیل مطالعات دبستانش رسید
می‌پرداختد روبر Proudhon یک سنت‌سیمونی فعال در آنجا زندگی می‌نمود که در ۱۸۲۵ وی،
لودویگ گال د سته انتشار مجزوه‌های بنام "طبقات رجسیتند ارو طبقات کارگر" زد. هم پدر
مارکس و هم مدبر مد رسه‌ای که وی در آن تحصیل می‌نمود متعلق به کلیتی بود که گال آنرا
مد ابرت می‌نمود. . . بازم بیشتر هنگامیکه مارکس به دانشگاه برلین رفت ۱۸۳۷ او در کلاسهای
تدریس را در گذر که یک منتسیمی‌میشی پر شوق بود حضور یافت. "سپس در یک ماضیسه

همان صفحه ۲۵ با تیر— رویل می نویسد: "گوالیاسکی اشاره می نماید که مارکس از پدر زن خود لودویگ بن وستفالوی بعنوان یک سلفیست می شناسد. اشتراک نام می برده است،" لازم به توضیح است که انشا مارکس در دیپلم دبیرستان خود - نشان دهنده صدق گفتار بالاست - موضوع انشا، دیپلم دبیرستان مارکس "یک مرد جوان و آتیه اش" بود. - توضیح نماند به: Karl Marx, Macmillan Co. 1958, p. 12. G.J. Spivack

را بر سر شهروندان آزاد، سایه می افکند. بلکه از سر وی دیگر این مکانیسم در دسترس پیدا می شود. مسیری بود تا "ساده دلان" متوجه می شوند که تا در روز باری از مشارکت اجتماعی و جدا از سیاست و بالخصوص داشتن حق نظر و حق عمل در گردانیدن جامعه بودند. (سر نوشت خودشان) را وارد تصمیم گیری و عملکرد اجتماعی نماید.

رساله دکترای مارکس درباره فلسفه طبیعتی، دموکراتیک و اپیکوریست (۱۴) تاکید بر این امر داشت که فلسفه یونانی به مسئله یگانگی فلسفه و طبیعت را مطرح می نماید. درین میان اپیکور و تاکید وی بر اصل تمیز بودن جهان در تنگنای سانسو، در شرحی از آزادی فردی بود. اما این بحث در تضاد با این امر "علم اتیستیک" بود که سعی در اثباتها قادر به ادایه صیانت مجزا و منفرد نیستند، و لذا نیاز به یک کیفیت شفاف و پیوسته دارد: و آن همانا عامل بهم پیوستگی و دیدن آنها در کلیت بود، که وی از دموکراتیک به عاریت میگرفت. اگر انسانها در یک جامعه می زیستند و اگر این انسانها بدلیل نیساز انسانی شان" (بنا به تفکر فلسفه آلمانی) نیازمند آزادی شخصی اند، لذا این آزادی - شخصی می بایست بتواند وجود خود را با وجود دولت سیاسی، مظهر قدرتی یک اجتماع همگون نماید.

از اینروست که قانون آن حلقه اتصال آزادی شخصی فرد در درون جامعه مدنی، در رابطه با قدرتها اجتماعی - دولت قرار میگیرد. اما این درک بیشتر اشاره نمودیم که درک وجدان فلسفی گذشته بود، و مارکس با آن به خط کشی دستهای زید بود.

"نقد فلسفه آلمانی قانون و دولت که اطلاعاتی در شکل منطقی و عمیق بیان خود را در شکل یافتگی با یک نقد تحلیلی از دولت و قانون و واقعیتی که بدان بسته است و همپسندیدن نفسی مشخص همه اشکال آگاهی در قانونگذاری آلمان و سیاست که با رزترین و کلی ترین بیان آن توسط یک علم بیان گشت، بنحو آشکاری همه و همه یک فلسفه ذهنی حقوقی است." (کارل مارکس، مقدمه مدخلی بر نقد فلسفه حقوقی هگل، ۴۴ - ۱۸۴۲) اینکه میرا فلسفه هگل و مکتب حقوق تاریخی یک فلسفه ذهنی حقوقی است، این در فلسفه از آنروست که حقوق بورژوازی، آزادی شهروندان را در انتزاع (استر) (

۱۴ - در ارتباط با رساله دکترای کارل مارکس توضیح نماند به: Karl Marx, Macmillan Co. 1958.

The Philosophy of Art of Karl Marx, Ch. 2, Pluto Press.

فصل دوم کتاب مذکور اختصاص به بحث فلسفی مارکس در رساله دکترای دارد که در آن بحث بر سر آنست که مارکس چگونه و از چه سدی به نقد و تعمق در اطراف آراء فلسفی اپیکور و دموکراتیک در ارتباط با آزادیهای فردی و دولت سیاسی می پردازد.

قانون من بیند. هنگامیکه این انتزاع خود را در واقعیت عینی جامعه سرمایه‌داری ستجاسی میکند، هنگامیکه سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی استثماری، انسان را به استثمار انسان می‌کشد و سخن از آزادی یکسان در یک جامعه مدنی بیپرده است. چنانکه این انتزاع انسانهاستکه آزاد و برابر است.

"اما انسان یک موجود انتزاعی نیست، که خارج از جهان بزید. انسان یک بشتر دنیایی، دولتی و اجتماعی است. (کارل مارکس، مقدمه ۴۴-۱۸۴۳) و دقیقاً از اینروستکه:

"(اگر) جدا از مغانی و مشخصاً صحبت‌کنیم، یک عضو جامعه یک اتم نیست. (مارکس و انگلس، خانواده مقدس، ۱۸۴۵)

بدین‌رو دولت به چتر بهم پیوستگی "اتما" و قانون، رشته بهم پیوستگی "اتما"، همی از مشهورن ایدئالیستی فلسفه هگل در تفکر مارکس گردیده و او به عینیت وجود انسانها در یک جامعه سرمایه‌داری و خصیلت طبقاتی این جامعه و قانون و دولت آن می‌رسد. درین جامعه مدنی انسانها آزادی خود را زیر چتر "حمایتو بهطرفی" دولت، تقدیم به مکانیسم عملکرد جامعه سرمایه‌داری می‌نمایند. از اینرو قانون سمبل عقلانیتو متطلبیست عملکرد چنین امری است. لذا این امر مانع از پیشبرد مشارکت انسانها در تصمیم‌گیری و عمل می‌باشد. چنانکه نهادن قدرتمند سیاسی بزیر چکمه‌های دولت طبقاتی خلع سلاح‌کننده آنان در مشارکت سیاسی شده، در حالیکه سیاستو دولت، بهطریف نبوده و در خدمت روابط سرمایه‌داری و ساختار آن جامعه مدنی می‌یاشند.

"در فلسفه هگل جامعه مدنی یک رل اساسی به مثابه حیطه‌ای که انسان به عنوان فرد مشخصی بشود برعهده دارد. توجه وی (انسان) معطوف مدنیات (قانون) و اقتصاد می‌باشد و نه سیاست، او خود را به مثابه یک مشارکت کننده در امر اجتماعی محسوب نمی‌نماید، بلکه او دولت را به مثابه یک ضرورت خارجی دیده که این امر را برای وی انجام میدهد." (کریم آرتور، "مقدمه بر ایدئولوژی آلمانی"، ۱۹۶۹ در ایدئولوژی آلمانی، چاپ ششم ۱۹۷۷)

و دقیقاً در همین‌جاستکه مارکس به اعلام این نقطه نظر می‌رسد که:
 "نقطه نظر ماتریالیسم کهنه جامعه مدنی است، نقطه نظر ماتریالیسم نوین جامعه مدنی است."
 انسانها با انسانیت اجتماعی است. (کارل مارکس، تز دهم بر فیزیک بی‌مار ۱۸۴۵)
 چنانکه جامعه مدنی و کلیه مکانیزم‌های سیاسی-اجتماعی آن (پارلمان‌تاریز، حقوق ۰۰۰) عاجز و قاصر از تجهیز جوامع انسانی، از طریق مشارکت‌کننده همه در حیات واقعی خود (ستیز و توازن یا طبیعت) می‌یاشند. از اینروستکه بشریت نیازمند فلسفه انقلابیست که دنیا را تغییر دهد و از اینرو نیازمند شکل تازه‌ای از حکومت، چه دیکتاتوری پرولتاریا و نیازمند نوع تازه‌ای از مکانیسم مشارکت اجتماعی: دموکراسی شورایی.

۷- ایران: بستر پرورش دموکراسی شورایی؟

ایران، چیرین از سیستم جهانی سرمایه، عجزی از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری،

ایران مشارکت‌کننده‌های در تقسیم بین‌المللی کار است. ایران بی‌شک سرمایه‌داری است و از اینرو راه برین رفتار ایران از بحران تاریخ بشری استقرار در مرکز است. شورایی است. این همه نکته‌های است که در مرکز استقراری را نه فقط در ارتقاء مداوم سطح فرهنگی و سازمانی خود ه‌ها رعینن می‌سازد، بلکه جوامع بشری را به یگانگی و آزادی و رهائی می‌رساند. این آیا به‌دین چیز ورود انسان به فاز نویسی از تاریخ بشری نیست؛ تاریخ انسانی استوارین انسانی که بشر در آن نه را مستقر و تحت‌تأثیر نماید. طبیعت و "نیروهای ناشناخته" آن نیست، بلکه بشر در تاریخ انسانی از طریق مشارکتش در آن و اجتماعی انسانها رهگشای کسب‌شده سمدلائت‌ناشناخته طبیعت خواهد کرد. این آری چیز آن باور همیشه‌ی مارکس به ورود بشریت به سر منزل انتقالی دیگری با ظهور سرمایه‌داری و انقلاب کبیر فرانسه است؟ شیفتگی مارکس به‌جوان و کلیه‌ی هکلسن‌های مکتب تاریخی به حقوق به فلاسفه روشنگر عصر روشنگری فرانسه و انقلاب کبیر ۱۷۸۹ در سقیقت‌سین آن مرحله انتقالی در تاریخ بشریت بود کسه برپاگر عصر روشنگری انسان است. (۱۵)

در سقیقت‌ظهور سرمایه‌داری به‌مثابه یک شیوه تولید به‌مثابه یک فصل نویسی از تمدن انسانی خود در پیش درآمد انقلاب کبیر فرانسه یافت. لذا ظهور فلسفه عصر روشنگری همان‌گونه که لوقین التوسر در سیاست و تاریخ اشاره می‌نماید، از آثار کسزاردن این امر به‌بشریت بود که شکل تازه‌ای از هستی اجتماعی در پیش روست. این شکل نویسی از هستی اجتماعی به‌مثابه فقط در هم کوبنده انفراد هستی بشریت بود، نه فقط در هم کوبنده منطقه‌گرایی و افق بسته زندگی که می‌شود الی در معانی بود، نه فقط در هم ریزنده اشکال پیش سرمایه‌داری هستی در جوامع دیگر (خبر اروپایی) بود، بلکه همین مستشرق دادن بشریت بشری یک هستی واقعی در درون یک کلیت بهم پیوسته حیات واقعی و بازتولید آن بود: تقسیم بین‌المللی کار بازار سرمایه‌داری جهانی. (۱۶)

بشریت‌ها به‌ار اما هستی واقعی خود را متقابل کار و طبیعت را در دو سبیطه‌ی یابنت محیطه وجود بشر در یک کلیت‌جهانی تولید: بازار جهانی و محیطه متقابل هستی بشر با طبیعت یا اقتساب نیروهای تولید در عصر روشنگری. موشوع درم بیشتر حیات و رابطه انسان و طبیعت در سقیقت‌سین عصر بحث مارکس در دست‌نوشته‌های فلسفی ۱۸۴۴ بود. که در آن

۱۵ - در رابطه با اهمیت فلاسفه عصر روشنگری فرانسه، تأثیر آن بر فلسفه آلمانی و آثار مارکس رجوع نمائید به: *Leslie Goldstein, The Philosophy of Enlightenment, MIT Press, 1973.*

۱۶ - یکی از تحلیلات تاریخی بر این پیش درآمد از آن فرمانده برافیلی باشد، رجوع نمائید به: *Fernand Braudel.*

بسه: *After Thoughts on Material Civilization & Capitalism.* و بخیر از برادل ما شاهد آثار اما نوقل والرستاین، بی‌شک شناس تاریخدان "مارکسیست" می‌باشیم.

Immanuel Wallerstein (et. al.) Dynamics of Global Crisis, MR, 1982.

سازگاری همه عتراضاً چگونگی و تجربیات کارآزمایی انسان‌ها در طبیعت و روند مستقیم و توازن انسان و طبیعت محسوب شود. از این‌رو فلسفه روشنگری عصر انقلاب، کبیر ترانسد، آرایش‌ها و نظری پرورش و پیشرفت‌هاست. دستاوردی بود. از سویی دیگر مارکس در کنار فلسفه پدیدگی پیشرفت‌هاست. کار انسانی توجیه نمود. این‌ها، اما، تقسیم کار در بنیادین می‌باشد.

بنابراین، سرمایه‌داری مرحله انتقالی حرکت بشریت به فاز تریخی از هستی را مشخص می‌نماید. تاریخ انسانی که در آن نیاز انسان آگاه بر طبیعت است. انگشتر نشان‌ها سرمایه‌داری طبیعت‌ست. پردازد. پروسه جسمی کار انسانها در این روند کاشف نورتن "سرمایه‌داری" (ناشناخته‌های طبیعت) می‌باشد. از این‌رو در دوران سرمایه‌داری آنچه که بسیار زود بزیر هم‌بندی مکانیسم‌های اجتماع سنتی (عقود الیزم، مذ‌تیب و نیروهای ماقول سرمایه‌داری بر ...) افتاد معانای پروسه‌ای بود که با ضرورت‌های آغاز کردید. به کنار نهادن شده ... ما از مشارکت در هستی واقعی‌شان و بالطبع در نگاه انسان آن‌ها از دانش بعضی پدیده‌ها ... ندانیم. استثمار انسانها، اما سرمایه‌داری گورکن شود. می‌باشد. ادغام تراخی زیست‌بشری در یکدیگر، به صورتی تمام‌شهری در ساختار "ملی" سرمایه‌داری در چه ادغام و ادغامی ملی در ساختار سیستم جهانی سرمایه، بدون دهنده تعیین‌بشریت به ادغام و پیوستگی در حیات‌بشریت است. این ادغام، خود را در پیچیدگی تقسیم کار می‌یابد. تقسیم کار همین پروسه جسمی است. تقسیم کار (استثمار) نیروی کار انسانهاست. و از این‌روست که سرمایه‌داری غیرم آنکه یک شیوه تولید استثمار است، اما در مفاصل بسیار شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری موقتی است. اما و مرکز که عبارتست از مرکز وسایل تولید، مکانیسم‌های قدرت سیاسی و نهاد‌های پرورش دانش (مالکیت خصوصی) در دست‌خده و یک‌دوی در درون شیوه تولید سرمایه‌داری، به این شیوه حاصلت‌تولید می‌بخشد. مرکز در حقیقت چیزی نیست جز بیان "حاصلت‌تولید سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی" (مارکس، سرمایه جلد اول) سرمایه‌داری کلیت‌تستی شد. را لذا، در چارچوب مکانیسم بازار می‌یابد که در آن تبادل میان‌گن حقیقت‌ساز است. استثمار انسان از انسان است.

"بن‌سیرتیم اقتصاد بورژوازی را به قرار زیر در نظر می‌گیریم: سرمایه، مالکیت‌زمین، کارمندی، دولت و تجارت خارجی و بازار جهانی."

(کارل مارکس، دیباچه ۱۸۵۹ مد‌خانی بر نقد اقتصاد سیاسی)

بگذارید این جمله آغازین، چراغ راهنمای مطالعات کارل مارکس را بشکافیم. "سرمایه" یک رابطه اجتماعی است و لذا این رابطه اجتماعی میان‌گن رابطه میان طبیعت‌ست. "مالکیت‌زمین" و انسان است. شکلی که نیروی انسان در رابطه با طبیعت است. تقسیم کار (استثمار) می‌شود: "کارمندی" است. این رابطه اجتماعی (سرمایه) که بیانگر سبب و توازن انسان و طبیعت است (مالکیت‌زمین و کارمندی) در حقیقت امر چیزی جز یک مکانیسم تقسیم کار نیست که در آن پروسه جسمی کار انسانها توسط یک نهاد اجتماعی - سیاسی "محافظة" و یا "تنظیم" می‌گردد. دولت. لذا دولت‌سبب نظم اجتماعی است که این سیستم تقسیم کار (یا بیان رابطه انسان و طبیعت) بر آن استوار است. این تقسیم کار، اما، متغیر است از کلیت‌تعام جهانی بشر نیست. از این‌روست که این امر از طریق تجارت‌های پروسه جسمی

استخلاص نیروی کار انسان را به یکدیگر پیوند داده و بیاتگر هستی هام به بشر میگردد ؛ بازار جهانی در حقیقت چهره استلال مارکس بر این امر است که از انسان را چیز کوچکی از جهان هستی نهی شمارد . او انسان و طبیعت را به مثابه در جستجوی " دیالکتیکی " مولد حرکت جهان هستی محسوب میدارد . اما چهره " انسان یک اتم " نیست (خانواده مقدس) لذا انسان به تنهایی در برابر طبیعت نمیتواند بایستد . انسان یک " حیوان اجتماعی " است ؛ بنابراین انسان بد مثابه انسان ها مستکه در برابر طبیعت می ایستد و از اینرو انسان یک هستی هام دارد ، و این هستی هام گسترده در طول تاریخ سرد را به بیان ضرورت نیروی بشری به ارتباط و تبادل با یکدیگر متبادر است و این ارتباط و تبادل همانند دنیای معرضان است به طبیعت ترین شکل به نی صبح و بخت ، ضرورت گرفته است . مطالعات تازه ساله نرم شناسی مارکس و یاد دانشمندی روی برآوردن ، همراه با مطالعات در زمینه شیره های تولیدی پس سرمایه داری در قیاس مدرمان با ر میخات روی در رابطه با نقد اقتصاد سیاسی و خط کثی با پیدان فلسفی گذشته سرمایه داری است . یعنی هنگامیکه به هول آکوسره مارکس قاره دانش و شناخت علم تاریخ را کشف نمود .

در مقدمه گروند ریسه مارکس سخن از پروپلئتیک حقیقت منبع The Fact of conquest در تاریخ می نماید و این در حالیکه در ایدئولوژی آلمانی روی زمینه های تئوریک فلسفی " حقیقت فتح " را ریخته بود .

" کجاست این زمین تاریخ (فلسفه تاریخ هگل) در تضاد با حقیقت فتح قرار میگردد . تا کنون ، خرد و منطق ، یک عادت و کثرت و بیچارگی و غیره ، به مثابه نیروی سرکندنده تاریخ بد ریخته شده است . " (کارل مارکس ، ایدئولوژی آلمانی ، سپتامبر ۱۸۴۵)
 اما این حقیقت فتح تنگ بر کدامین عامل تعیین کننده است ؟
 " لذا همه عوادت در تاریخ ریسه های خود را نیز دارند بر حسب ظاهر ما در نهاد میان نیروهای مولده و اشکال دخیل . "

(مارکس ، سپتامبر پیشین)
 حال زمین دخیل های تاریخی : حقیقت فتح ، منجر به کدامین تئوریک (یا تئوریک) در عرصه تاریخ میگردد ؟

" در همه نمونه های فتح سه امر مستعملی باشند . مردمان فاتح ، مستلوب را بر سر سلطه شیوه تولیدی خود کثند (برای مثال انگلستان در ایرلند و یا پیشا در هندوستان) یا آنکه شیوه تولیدی پیشین را بشورده یا بشی گذاری و خود را مفید بدان نمایند (برای مثال نرکها و یا رومی ها) یا آنکه یک ارتباط متفاوت برقرار گردد ، چنانیکه یک امر مستعملی یک مستنظ ظاهر گردد (مردمان نمونه فتح زمین ما) . در همه این نمونه ها شیوه تولیدی ، خواص آن مردمان فاتح یا مستلوب و یا تائسی از بهس پیوستگی و ظهور تنازه باشد یک امر فاطح در زمین دخیل اشکال ریخته است . " (کارل مارکس ، مقدمه بر گروند ریسه ، اکتوبر ۱۸۵۷)

حقیقت فتح باعث شد تا سرمایه داری به مثابه یک شیوه تولید نوین از قرن ۱۷ بدین منبر رشد نموده و سپس غلبه نماید . لذا ، کاپیتالیست های تمام جهان را بر سر برد و شاکت

آنان در سیستم جهانی سرمایه است. این سیستم جهانی خود را نه فقط از طریق تقسیم بین المللی کار می‌نماید، بلکه به‌عنوان شق آن وجود مکانیسم انتشار بین المللی است. این مکانیسم انتشار بین المللی چه در حیطه سیاست و چه در حقوق، و چه در حیطه دانش و چه در حیطه اقتصاد، بانی پیدایش پروپلماتیک " قانون رشد بهم پیوسته و ناموزن " است (۱۷)

بر مبنای این درک، جوامع بشری بدرون یک کلیت هستی واقعی گرد آمده، اما بدلیل آنکه پروژه ادغام همراه با تمرکز سرچشمه‌های قدرت، دانش و تولید در دست " مراکز پنبش " (دول امپریالیستی یا سرمایه انحصاری یا سرمایه داران) می‌باشد، لذا نه تحلیف ادغام ناشی می‌ماند، بلکه از روند اصلی که می‌توانست بر آن پیش رود بازمانده است. از اینروست که ادغام جوامع می‌مانند ایران در دوره ریزنده شیوه تولید پیشین - پیش سرمایه داری - این پیامه برده، و استقرار و سپس غلبه شیوه تولید سرمایه داری را درین جامعه باعث می‌گردد. اما این ادغام نمی‌تواند بستر پیشرونده پرریمه روشنگری تقسیم کار اجتماعی ایران باشد. لذا راه بیرون رفتن ایران از این بحران تنها یک بستر اجتماعی است که توده‌ها را آرزوی داده و سطح آگاهی آنان را همواره ارتقا دهد. این امر نه فقط بدلیل آنست که خود سیستم جهانی سرمایه همانگونه که پیشتر بحث نمودیم خود در بحران روشنگری جسی کار انسانهاست که کارل مارکس اینرا از بوضوه شمارگشوده، نقش جهان بیسیاسی (فلسفه) و مکانیسم اقتصادی جامعه بورژوازی به نقد کشید، بلکه در رابطه با " مالکیت وابسته " (که وابستگی بهین وجود آنها در سیستم جهانی سرمایه می‌باشد) ما شاهد مکانیسم بین المللی استعمار نیز می‌باشیم. از اینروست که دیکتاتوری شکل غالب سیاست سیاسی سرمایه داری در " جوامع پیرامون " است. دیکتاتوری شکل غالب است اما احتمال وجود " دموکراسی بورژوازی " در جوامع پیرامون نیز هست (نظیر آلمان در شیلی، حکومت فلسطین نزدیک، حکومت هند وستان و...) اما این استثنا است در مقابل یک قاعده کلی. شاید گمان رود که جمهوری‌های دموکراتیک خلق می‌توانند بدیلی در برابر نقضان پروژه روشنگری تقسیم کار اجتماعی باشند؟ ایضا تجربه خود مالکی که " دموکراسی های خلقی " در آنان استقرار یافته است بهتر از هر امری روشن می‌تواند. دیکتاتوری خفیان اور وقت با رکیم ایل سوئگ در کره شمالی، تجربیات ریبای شرقی، چین و ویتنام و کامبوج و... همه مبین آنست که این " دموکراسی های به نیت خلقی " چگونه خود در ماهیت دیکتاتوری

۱۷ - در شناختن مسئله " قانون رشد بهم پیوسته و ناموزن " رجوع نماید به :

George Novack, "Uneven and Combined Development in World History" in Understanding History, Pathfinder Press, 1972.

منبع پیشین به

Jarius Banji, "Modes of Production in Materialist Conception of History" in Capital & Class, No. 3, 1979.

اسیر شده و سد راه پروسه روشننگری و تقسیم کار اجتماعی میگردد .
 و اما ایران خود به مثابه یک جامعه سرمایه داری می تواند بستر پرورش دموکراسی
 شورایی باشد . چرا که دموکراسی شورایی تدویم آن حقیقتن تاریخی است که با انقلاب کبیر
 ۱۲۸۹ فرانسه آغاز گردید ، در انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تکوین یافت و امروز
 نیازمند تکامل خود می باشد . دموکراسی شورایی در حقیقت بیان شمارگن شده ها در هستی
 واقعی زندگی آنان است . این شمارگننه فقط از طریق مشارکت در امر تولید بلکه بسبب
 افزایش مداوم آگاهی توده ها اشکال پیچیده تر و متوالی تری از تقسیم کار اجتماعی را باعث
 شده و جامعه را وارد نظم نوینی می نماید . این نظم نوین که متکی بر رشد مداوم نیروهای
 سرلده می باشد لذا فراهم کننده آن بستر روشننگری آگاهی اجتماعی است که جامعه ایران
 و کلیه جوامع بشری را وارد فاز تاریخ انسانی مینماید .

۸- روند تغییرش دموکراسی شورایی : رشد بطنی مبارزات کارگران

گفته شد که سرمایه داری غیرم آنگه دست به تخریب " زندگی طبیعی " دوران ماقبل
 میزند ، اما خود نیز در ورطه ارتجاع کمینسال تاریخ (استثمار انسان از انسان) قرار
 میگیرد و بالطبع قیودت بشر را نسبت به طبیعت نمی تواند از میان برد . از ایشرو سرمایه
 داری نتوانست بستران روشننگری پروسه جدیدی کار انسانها را غیرم انگشافت تکنولوژیک خود
 از میان برد چرا که اولین شرط حل این بستران تاریخ بشری از میان بردن سنت هزاران ساله
 استثمار انسان از انسان است چرا که کار انسانی در قید و بند مالکیت خصوصی است .

" بهمان تنهایی که کار از لحاظ اجتماعی توسعه می یابد و با این وسیله سرچشمه
 ثروت و فرهنگ میشود بهمان اندازه فقر و بیچارگی کارگران و ثروت و فرهنگ
 کارگران افزایش می یابد . این قانون سراسر تاریخ تا به امروز است ."
 (کارل مارکس ، نقد بر برنامه گوتا ، بهار ۱۸۷۵)

این " طبقه کمینستاریخی " (به بیان مارکس ، نقد بر برنامه گوتا) تنها از یک راه قابل از
 میان بردن است و آن دوران انقلابی است که با استقرار دموکراسی شورایی و دیگنانسوری
 پرولتاریا ، کمر در راه سوسیالیزه کردن جامعه می بندد . از ایشرو می توان بیان نمود که
 دوران گذار سوسیالیستی عبارتست از یک مجموعه تجدید سازماندهی ضروری جامعه بشری .
 " هدف اجتماعی کردن (سوسیالیزه کردن) سوسیالیزم در حقیقت تعیین کننده
 یک قواعد تازه تولید است که هدف آن چاباشی اقتصاد سرمایه داری خصوصی با
 یک اقتصاد اشتراکی سوسیالیستی است . اولین فاز آن عبارت از اجتماعی کردن
 وسایل تولید بوده که باعث رهایی کار خواهد شد . و فاز دوم آن عبارت از
 اجتماعی کردن کار خواهد بود ."

(کارل کوروش ، اجتماعی کردن چیست ؟ یک برنامه برای سوسیالیزم بدلن ، ۱۹۱۹) (۱۸)

۱۸- راجع به : Karl Korsch "What is Socialization? A Programme of Practical Socialism" New German Critique, No.6, Fall 1976.

در رابطه با کارل کوروش این فیلسوف و اقتصاد دان مارکسیست آلمانی در ۱۹۶۷ بد روش
 گفتشاید بهترین سخن از آن فرد تالیفی و مفهومی باشد که وی بر کتاب کوروش مارکسیسم

بنابراین مفروضی را که دموکراسی شورایی دنبال می‌نماید اجتناباً کردن تولید و رها بیسی کار است. چرا؟

"در پروسه تولید موجودات انسانی نه فقط بروی طبیعت کار میکنند بلکه بر یکدیگر نیز عمل می‌نمایند. آنان نه فقط با کار با یکدیگر برورش شخصی تولید میکنند بطور متقابل در دستمه مبادله نتایج نتایج آنها نیز می‌زنند. برای اینکه بتوانند تولید کنند آنان وارد روابط شخصی و ارتباطی میشوند با یکدیگر و فقط درین روابط ارتباطی است که آنان قادر به نفوذ و عمل بر طبیعت‌اند جائیکه برای مثال تولید ضرورت میگیرد." (کارل مارکس، کار مزدی و سرمایه، ۱۸۴۶)

بنابراین یکبار از آنجا که سرمایه‌داری خود در بد "طریق لحن تاریخی" استثمار انسان از انسان است، لذا سرمایه‌داری قادر به رهایی کار نیست و این امر بنا بر این‌ها که امکان بحران روشنگری پروسه کار را ادامه میدهد. پیشگام کارگری بنا بر این‌ها به مثابه رزمنده رهایی‌کار یا ندرته ایده‌آل خود (جامعه کمونیستی) از طریق ارائه بدل‌سال زمانی در سینه‌گرد آوردن کارگران و کلیه اقشار و طبقات اجتماعی که آرمان پرولتری را قبول کرده و بزرگ‌پرچم ایده مشترک پرولتاریا گرد می‌آیند، بسوی استقرار یک نظم نوین اجتماعی دیکتاتور پرولتاریا می‌برد. کیفیت اجتماعی عملکرد دیکتاتور پرولتاریا درین فرایند چیزی نیست جز دموکراسی شورایی. فرایندی که کلیه توده‌ها را، از کارگران گرفته تا سایر اقشار در شررها متشکل نموده و از طریق این مکانیسم پروسه مداوم و انتقالی آموزش و آگاهی، فلسفه خنجر جهان‌یا پراکسیس *Praxis* توده‌ها را بزرگ‌آرمان پرولتری وارد فصل نوینی از تجدید بسازمان اجتماعی: اجتماعی کردن (سوسیالیزم) می‌کنند که این دوران گذار انقلابی بسایر پدیدایش جامعه کمونیستی و ورود انسانها به فاز نوینی از تاریخ است که "هم تاریخ انسانی طبیعی شده است و هم تاریخ طبیعی، انسانی گشته است". درین فاز است که "انسان" تبدیل به یک "انسان خلاق"، انسانی که بر طبیعت و نیروهای ناشناخته‌های ماده مسلط کرده و آنرا انکشاف می‌نماید، میشود. این انسان بقول الکساندر باکدانف یک *Tektou* است. (۱۹) و بنا بر این‌ها زاهدان پرورش این تکنان، پروسه حل بحران روشنگری‌کار جمعی انسانها است که توسط پرولتاریا و متحدانش رزمندگان رهایی‌کسار صورت می‌گیرد.

پس بنا بر این زمینه‌های خیزش روند تظا هر دموکراسی شورایی‌جایی نیست جز در درون هر دموکراسی شورایی. چرا؟ اجتناباً: جائیکه تولید اجتماعی صورت می‌گیرد. و از اینروست که ترانزاسه و چشم انداز بر ما می‌خواند که:

"به تاریخ سه ساله حاضر بنگرید، ما این‌کم گشته را باز یابید و آنگاه این ظاهرس

و فلسفه تکلیف کوش با آنکه انحراف در دید فلسفی شکل‌آورد ما کمونیسم نتوانست برآید اما جبر و متمدن مارکسیست‌ها سبباً است که بی‌تکلیف است، معرفت‌شناسی در ما رهبر آرد و کند بود. و جایی *Karl Korsch, Karl Marx, 1966, Russel & Russel, N.Y.*

۱۱ - لنتیشتان *Tektou* که با گذر از انفا زبونی‌ها به ارتگشت به معنای سازنده، به بنیاد دگر و ایجاد کنندگی است. این لغت به مثابه بسوی عبادت‌شناسی *Architector* روشنگری‌ها زنگسار و می‌رود. از آنجا که با گذر از ریشه‌انکار ما رکن راد و رتزه‌ها بر وجه تاریخ میده انست‌های او آنچه که دستاورد ما رکن بود یک فلسفه یا جهان‌بینی‌کار بود که خالق علم تکنالژی‌ها سازنده معنی است.

د روغین را کنار بزنید، مسته اصلی یعنی تجربه حقیقتاً پرتوتیری را بلاخستگی کنید"

و مشکامیکه " ظاهر د روغین" را می‌بایست به کناری زد، زمانه‌ی نگرش به بصران ساختنی است که از ۱۳۵۵ شروع گردید و تبلور خود را در اعتصاب عمومی ۱۳۵۷ یافت. در آن بصران ساختنی که تا به امروز ادامه دارد و در آن اعتصاب عمومی یک واقعیت آهسته آهسته پرده‌های دروغین رویاها و نگرش کاذب روشنفکران شرده بورژوا را درید و آن‌ها نااهلیت سرمایه‌داری در جامعه ایران بود. یک جامعه سرمایه‌داری، چیزی از سیستم جهانی سرمایه بدلیل بصرانه‌ی نوسانی سیستم جهانی سرمایه و بصران ساختنی ادغام (۲۰) در سسکل سازماندهی با دنیوی کار در درون خود، به بصران در بازتولید خود رسید. این بصران نه فقط مشغول کننده کانونهای اصلی تولید اجتماعی (کارخانه‌ها و صنایع بود) بلکه همین نقش مهم پیشین شدت ساختن اصلی اجتماع (ادارات دولتی و اعضای شور و کراسی در تشه اوم تولید اجتماعی) بود. از اینرو از پاییز ۱۳۵۷ روند بصران روشنگری پروسه جسمی کار انسانیها وارد بصران هم‌مونی گردید. این بصران هم‌مونی همین آن بود که چه آرمائی راه‌برون از بصران مذکور را پیش پای جامعه ایران قرار شرا شد داد.

اگر بصران واقعی جامعه ایران، سیستم اجتماعی، اقتصاد سرمایه‌داری، د رگرو حل بصران روشنگری پروسه جسمی کار انسانیهاست، و اگر بدلیل برآورد نه نمودن راه سسکل واقعی بیرون رفتن از این بصران سیستم جهانی سرمایه‌داریست، سسکل معای کوند راتیف - هی باشد. بنا براین آرمان‌گرایی فضای سه کانه پیش از همسن ۵۷ و سسکل معای آن نه فقط بدیل بیرون رفتن جامعه از بصران واقعی نیست، بلکه تنها می‌تواند مسکن‌های دروغین در خود متروابط تولید سرمایه‌داری باشد. لازم شد که نگرانی د. کوند راتیف (۲۱)

۲- در رابطه با بصران نوسانی سیستم جهانی سرمایه‌داری به آثار او استخانتل در *Journal of Economic Surveys*, The Second Sleep, *Vol. 1978*.

اماد ریاره چگونگی بصران ساختنی در درون سیستم اجتماعی اقتصاد سرمایه‌داری ایران طریض قسمه کاستنیها بازم به نوشته پرتولیسیم و شهید ستان شهری و نظم نوین تقویک شاره ۴ رجوع نمائید.

۲- نیکلای د. کوند راتیف اقتصاد دان مارکسیست روسی روغین شهیدتنامه ریازی اقتصاد کشاری پس از انقلاب اکثر بگی دیگر از قریب‌نیان استالین امیزگار بزرگ بود. او کسه در زمان خود توسط کلیه اقتصاد دانان بورژوا و سافل اقتصاد ی‌غرب به‌شوان یک اقتصاد دان برجسته مارکسیست شناخته شده بود و درباره‌ی تزه‌های وی بحث وجدل فراوان گشته‌سپرد (و میشود) تا پیش از غلبه کامل خطا ستالین در شوروی طریضندی بحث‌های آرزدهای با کسبون تروتسکی وسایر بلشویوکها بود. سسکل‌های کشف‌شده توسط کوند راتیف بسا آه احترام کشف او بنام خود نامگذاری گردید.

-W.D. Kondratieff, "The Long Waves in Economic Life", in Review, Vol. II, No. 4, 1979.

همچنین درباره بحث‌های او با تروتسکی رجوع نمائید به:
 -Richard B. Day, "The Theory of Long Waves: Kondratieff, Trotsky, Mandel", New Left Review, No. 99, Sept.-Oct. 1976.

اقتصاد دان مارکسیست روسی با حرکت از این امر که سرمایه یک رابطه اجتماعی است و سرمایه داری یک پدیده جهانی که وجودش در یک سیستم جهانی (بازار اقتصاد جهانی و تقسیم بین المللی کار) مشتمل می‌باشد ، بر این نکته تاکید ورزید که پریش زندگی اقتصادی سرمایه داری همواره در چهار تواناست . و این مسئله را با ملاحظه اسپریک از آمار و ارقام خود اقتصاد نمای سرمایه داری نشان میدهد .

" این ایده که پریش (دینامیزم) زندگی اقتصادی نظم اجتماعی سرمایه داری یک امر ساده و تک خطی نیست بلکه یک خصلتی پیچیده و نوسانی دارد امروزه روز پذیرفته شده است . علم بهر حال توانسته است تا حدودی جلو رفته و ماهیت و نمرته های این سیکل ها (نوسانات) پیش منج مانند را مشخص کند ."
(نیگلای . د . گوند راتیف ، منح های بلند در زندگی اقتصادی ، ۱۹۲۶)

بر این اساس گوند راتیف دسته به دسته تا کید این امر زد که سیکل های اقتصادی آنگونه که اقتصاد دانان بورژوا باور دارند سیکل های مفتتیا یازده ساله تنها نیست ، بلکه :

" پریش زندگی اقتصادی در واقعیت یس پیچیده تر می‌باشد . بخلاوه سیکل های یاد شده در بالا (مفتتو یازده ساله) که می‌توانیم در باره آنان بعنوان " حسیه واسطه " توافق داشته باشیم سیکل های کوتاه مدت تر نیز با اندازه سه سال قابل نشان دادن هستند . اما این همه اش نمی‌باشد . حقیقتا دلایل وجود دارد که وجود سیکل های بلند مدتتری در وجود . ۵ سال در اقتصاد سرمایه داری قبلی کنیم ؟ حقیقتش که هنوز مسئله پریش های اقتصادی را پیچیده تر می‌سازد ."

(نیگلای . د . گوند راتیف ، منح پیشین)

نکته اصلی بحث در اینجا است که گوند راتیف حضور این سیکل ها را در درون چه مکانیسم و رابطه نهادی (فونکسیون) مشاهده می‌نماید ؟ در پاسخ به سوال مذکور می‌بایست با این نکته آغاز نمود گوند راتیف و فرم این سیکل ها را در درون اقتصاد جهانی سرمایه داری می‌یابد و کتابی نیز تحت عنوان اقتصاد جهانی و تقاطعات آن در خلال پس از جنگ سال ۱۹۲۲ منتشر نمود . وی سیکل ها و ظهور آنها را بر مبنای تز توسعه سازمان نیگلای . ا . بونارین و الکساندر . ا . باکدانف ترجیه می‌نمود . در

رابطه با تز ترانسنس بایست متذکر گردید که باکدانف و بونارین (که جزو پیروان باکدانف بود) معتقد بود ند که وجود انسان و جوامع انسانی در هر مقطع در ارتباط با عملکرد کار انسان بر طبیعت و مقاومت طبیعت در مقابل کار انسان است . لذا نتیجه این تداخل در هر مقطع یک توان است که خود را به صورتشیرد سازماندهی می‌نماید انسانی در طبیعت می‌آید . (۲۲) بنا بر این عامل حرکت در سیر تقسیم این تقابل انسان (جامعه انسانی) و طبیعت است . اما جامعه انسانی درین پروسه حرکت می‌تواند در چهار بمران باز تولید گذشته

۲۲ - درباره تز ترانسنس نقش آن در تکامل شیوه های تولید رجوع نماید به :
N. Bukharin, Historical Materialism: A system of Sociology
Ann Arbor Pub. , 1969.

درباره نقد ترانسنس بایست :
David Hoffman, " Bukharin, s Theory of
Equilibrium", Telos, No. 14, Wint. 1972.

که به‌عنوان بازتولید باعث برچسب آوردن تشبیرات مساختنی شده تا مجدد با نظم و توازن در پهن را برقرار نماید. درباره اینگونه نامل ظهور به‌عنوان بازتولید پیوسته، میتوان به این امر اشاره نمود که به‌عنوان روشنگری پیرویه جسمی کار انسا نهیاست. برعکس از یکسو وجود روابط طبقات (مسئله تهرکز) و از سویی دیگر نیاز به یک تقابلی آگاهانه و جسمی نیزری کار در دستیز و توازن با طبیعت. از اینروست که کونده راتینف در پیرویه رشد اقتصاد سرمایه‌داری نوسانات زیر را مشاهده می‌نماید:

	۱۷ - ۱۸۱۰	تا	۱۷۹۰	سرخ خیزش	--- اولین سیکل بلند
	۵۱ - ۱۸۴۴	تا	۱۷ - ۱۸۱۰	سرخ افت	
	۵ - ۱۸۷۰	تا	۵۱ - ۱۸۴۴	سرخ خیزش	--- دوسین سیکل بلند
	۶ - ۱۸۹۰	تا	۵ - ۱۸۷۰	سرخ افت	
	۲۰ - ۱۹۱۴	تا	۶ - ۱۸۹۰	سرخ خیزش	(کهارنستمدل تدایوم آترا چنین می‌بیند :)
	۱۹۳۹	تا	۲۰ - ۱۹۱۴	سرخ افت	
سومین سیکل بلند		تا	۵ - ۱۹۴۰	سرخ خیزش	
		تا	۸ - ۱۹۴۰	(بسته به کشور خاص)	
پرویه شکل‌گیری جهان سومین سرخ بلند		تا	۱۹۶۷	به امروز	سرخ افت

به بیان دیگر سرمایه داری از بد و خبیات‌شود درین پیرویه نوسانات خیزش و افت در سفتیست دست و پا زده است و تنها راه برین رفتن از آن محل به‌عنوان روشنگری پیرویه جسمی کسب‌ساز انسا نهیاست: یا انقلاب سوسیالیستی. در خلال این اخت و خیزش های نوسانات اقتصاد ی سیکلهای کونده راتینف جهان بشری شاهد اعسار و جنگ، انقلابات سیاسی و . . . در سیستم جهانی سرمایه بوده است. در اهمیت این سیکلهای شود کونده راتینف نویسد:

" با اینحال چند پیشنهادهای را به‌عنوان دوباره وجود اهمیت این سرخ های بلند یاد آور شد:

- (۱) سوجهای بلند در حقیقت منسلق به مسان پیرویه پیش پدیدهای اند که بانسی سیکلهای حد متوسط اقتصاد سرمایه‌داری است. با ناهضای اصولی پیش برکود . . .
- (۲) در خلال رکود سوجهای بلند مدت‌کشا وری به بنا به یک قاعده فریانی یک رکود اعلام گشته و بلند میگردد . . .
- (۳) در خلال رکود سوجهای بلند مدت‌بمنوس تنداد زیادی از کشیفات اختراعات مهم در تکنیک تولید و ارتیاطات انجام میگردد. که به‌عمر حال در یک مقیاس کلی شرایط را برای یک خیزش یک سرخ بلند آماده میسازد.
- (۴) در ابتدای خیزش بلند مدت‌تولید طلا به بنایه یک قانون افزایش می‌یابد و بازار جهانی برای کالاها در کل گسترده تر شده و سالک استعمار شده تازه‌تری را در بر

میگیرد .

۵) در خلال مرحله طهرور مرحله‌های بلند بعنوان مثال در خلال مرحله تنش بسالای گسترش نیروهای اقتصادی به‌متنا به یک فائزین و حاستنا کترین و گسند هترین جنکسها و انقلابات بفرع می‌پیوندند .

(نیکلای . د . کوند راتیف ، مرشهای بلند در زندگی اقتصادی ، ۱۹۲۶)

حال که نا حد ودی که در ید نکارنده‌ی آیین‌سطور بود به شناختد بگری از ریشه‌های بحران ساختنی بهمین ۵۷ پرد اخنیم و حال که در همین روند گفتار پرولولیسیم و تمبید سنان شهسری ، نظم نوین شماره ۴ در ارتباط با چگونگی عملکرد درونی بحران ساختنی تیز در مد نظرمان استحال می‌توانیم بار دیگر به ترانامه و چشم انداز باز کردیم .

" قدرتکارگران در نیروی اقتصادی شان تجلی می‌کند . یعنی در تید بیل شرا ببط مبارزه به طنینان نیروهای مولده جامعه . از همین رو اعصاب عمومی با نکامل عمل تاریخی بر مقدار علتنا بین عمل نیز می‌افزود ."

بحران ساختنی جهان سرما به نیا زمند حل بحران روستگری پیروسه جسمی نیروی کار انسا نهاست درین روند ، رشد بطعی قدرتکارگران که با اعصاب آغاز کرد ید نا نمایل آنان به مشارکت در امر نصمیم گیری تولید و حتی کنترل آن نیز ندارم یافتما ، این تجربه‌ی سه ساله یک چیز را کم داشت و آن فقدان پیشتگام کارگری بود که " کارگران و متحدانن " را بر محور آرمان پرولتری بسیج نموده و سازماندهی کند . اما رنستفکران خرده بورژوا سرمستاز سسراب سوسوبالیزم خفنی خرد لنگان لنگان بر پرولتاریا " امر به مسرو و نهی ار منکر " خواندند . هر چه که کارگران به عینت بحران چسبیده و همانند " مرغی گرفتار در قفس " خود را بر کناره آن میکوبیدند روستفکران خرده بورژوا " فیهاتر " امر کردند و نهی دادند که ننا فضا بتعملی سازمان (اقلیت) مندرج در صفحات ۲۰ تا ۲۴ خود گوشه‌ای دکسرا ز ترانامه‌ی آنان است .

۹- راه برون رفتناز بحران : بستر عملی مسیر آما دگی حقیقی

" نجر به سه ساله ایران از اینهم فراتر میرود . ایجاد کمیته‌های اعصاب ، اختصبات عمومی سیاسی اسفناال کارخانه‌ها ، ایجاد سورا های کارخان و قدم های اولیه بسمت اسناد سوراها مطهر ظرو بیتناقلابی جنبش کارگری اند و توانایی پیشرو را دیکال لکن اربکسو فشر پیشرو و بصورتنپراکنده باقی ماند یا طعمه فرفه گرایی‌ها شده و بصورت ابزار (میانجی) ورود آگاهی‌کاذب درآمد . بجای آنکه در یک فراکسیون سراسری سازمان یابند تا برنامه و عمل خود را متحد کنند بجای آنکه بصورتنا بازار وحدت واقعی کارگران درآیند و دموکراسی کارگری را پایه ریزی کنند ، جناح‌های کونساگون شکل میگرفت که گاه حتی در مقابل یکدیگر می‌ایستادند . شمه منافع گروهی تجزیسه دموکراسی کارگری بود . از سوری دیگر شود ههای کارگران بزعم فد اکاری شور و عزمان قادر به ایجاد پلی بسمت عمل جسمی طبقه نبودند . مبارزه آنان ریشه مشتسوک میداشت اما به شاخه‌های گوناگون تجزیه میشد . شاخه‌هایی که در پرتو وحدت عمل کارگران پیشرو تحت برنامه عمل واحد قادر به ادغام در عمل انقلابی واحد طبقه

میشد شد. " (ترازنامه و چشم انداز)

و این‌ها با چشم انداز صلی بر خاسته از یک ترازنامه تاریخی است. این چشم اندازی است برای پی‌ریزی زمینه‌های عملی راه بروی رشتناز بخران: مسرمانا دگی سنجی، ولی درین میان سرسویالیمس خلقی هشوز که معتر است در صد د تسفق خود فریبی است. این امر از یک سو با اتکا به شیدایی و عشق به عمل بی‌خاطر عمل (پراکندگی) که مدنی جز استفسار "دیوگراسی خلقی" ندارد، راه میستنا از سوی دیگر آبشخور غیر پرولتری و شورویکی که در پس مبتاد اندی سال زمینه‌های نظری شکست جنبش کارگری را فراهم آورد، بکار افتد. آنچسبه که در پایان سنین میتوان افزود، اینستکه ترازنامه و چشم انداز فعلی پایان خود را بسد و شکل منمکس خواهد نمود: با که ترازنامه و چشم انداز بزیر مهبیز سوسویالیمس خلستسی روشننگران خرده بروزوا خواهد افتاد که آتیه‌اش معلوم یا آنکه ترازنامه و چشم انداز پایان عمل خواهد کرد بد تا سوسویالیمستی‌ای نظلا بی به بخران روشنگری پروید جنبس کسار انسانها ختم بنشند و این یکی از ایران آغاز گردد. برای نگارنده این مسطور سوزو سانه به قول مارکس: "حوض را زدم و پیدانم را راست کردم" (مارکس، نقد بر برنامه کسوت) خواهد بود. اما برای "الف. ر" این شاید بقول مارکس چنین استگ: "در مورد سزیمان باید اضافه کنیم که نه تنها د چهار یک فقر تقریریک می باشد بلکه پیش عظمی از سزب کمونیستلمان از دستن عدیانی است، زیرا که من بسا خیالیانی‌های آنها و سخنان پر طمطراق شان مشافقت نمودم." (از نامه کارل مارکس به پاول. و. اکتف. ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶)

۱۶ - سپتامبر

۱۹۸۲

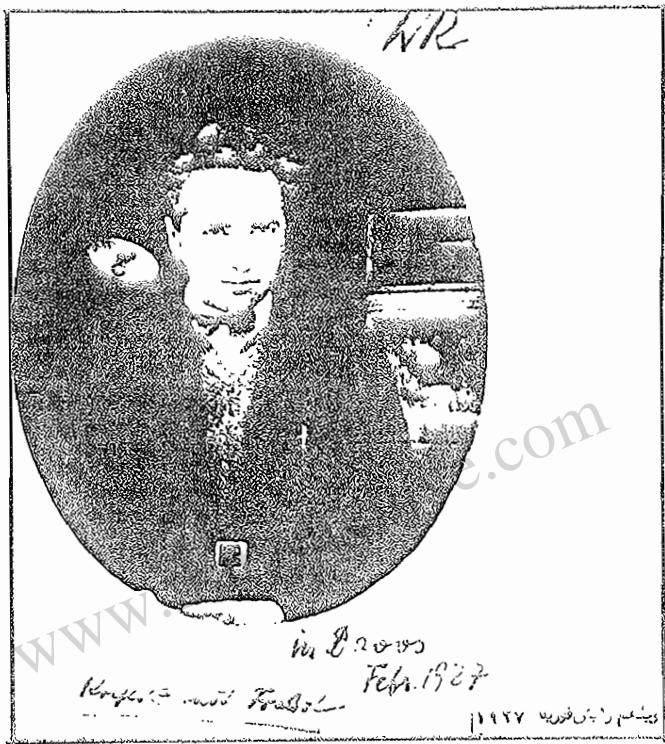
بخش از صفحه ۲۹

"تزه‌های آوری" را از منطق منگل "استنتاج" نمود. این تزه‌ها مسؤل تفکر انضلابسی و واقع‌گرایانه‌ای هستند که در صاف با شرایط نوین مامل آمدند. شرایطی که عیسارت بود از: جنگ جهانی و شرایط عیش انقلابی که در اروپا برآید، برد انقلاب فوریه و شکست سریع تزاریم و ظهور همه جانبه شو رمانا. اینان نتایج آنچه فهمند که بسند لنینیستی را اساس بخشید: تسلیل مشس از شرایط مشس.

مطالعه‌ی نتادانه هکل پاور لنین در رمانی خویش از بند تشریری انتزاعی، شقه شده و منبندی بود که همسر سد در برابر تحلیل مشس ایستاده بود، تشریری که از شسسه مارکسیسم ارتدوگن و مافردی د یالکتیکی انتزاعی و نال دوم نشات یافته بود. در خلال چنین روندی است که ما تنها می‌توانیم سخن از سفر تشریری بشناییم که لنین با مطالعات در باره منطق کپیر در کتابخانه برن (سرفیس) در سپتامبر ۱۹۱۴ آغاز کرد. ما مستخوانس نیگاندند، های که "دنا را شرکه" کرد و برای اولین بار در شب سوم آوریل ۱۹۱۷ در ایستگاه قطار فلان در پتروگراد اراعه گشت.

روانشناسی مادیالیسم و هستی انسان

ج. همایون



پیشگفتار

"مسلم است که سلاح انتقاد نمی تواند انتقاد سلاح را جایگزین کند. شهر مادی را باید به وسیله شهر مادی سرنگون کرد، و جنسی تشریحی، هنگامی که توده گیر شده، به صورت نیروی مادی در می آید. تشریح هنگامی می تواند توده گیر شود که به عنوان مسئله ای مربوط به انسان عرضه گردد و تشریح هنگامی می تواند به عنوان مسئله ای مربوط به انسان عرضه گردد که رادیکال گردد. رادیکال بودن یعنی دست به ریشه مطلب گذاشتن. اما ریشه انسان خود انسان است."

مارکس، سرسخن نقد فلسفه حقوق هگل

لزوم پرداخت به مسئله روانشناسی در رابطه با سوسیالیزم و مبارزه در راه آن، برای جنبش چپ ایران مقوله جدیدی است (۱) با این وجود نیاز بررسی ریشه ای و نهادانه این مسئله برای چپ ایران بطرز با ارزی احساس می گردد. اما چسب روانشناسی؟ شاید ایجاد مسئله را با چند سؤال بتوان بهتر ترسیم نمود.

چرا انقلاب اکثر علیرغم نوید، خود، قادر به برقراری دموکراسی کارگری در روسیه، سپردن اداره امور جامعه بدست خود مردم و در کل ساختن انسانهای آزاد - آزاد از تمام خصائل، روابط و ذهنیات جامعه طبقاتی - نشد؟ چرا جوامع پس از انقلاب، در ریشه کن ساختن فرهنگ پدر سالاری و سرود سالاری، در زمینه برقراری نسای کامل بین زن و مرد و در پیشگیری از باز تولید روابط سلسله مراتبی - اعمال قدرت و پذیرش قدرت - ناتوان بوده اند؟ چرا در این جوامع باید همه هاغی چون استالین، ماثو، پسرل پوت، کیم ایل سونگ و غیره مواجهیم و چرا کیش شخصیت در این جوامع یک پدیده بارز است؟ ظهور فاشیسم را چگونه توضیح می دهیم؟ چگونه است که اکثریت شگرفی از جامعه - از مسلمان افشار و طبقات - به ضدیت با منافع عینی و تاریخی خود بدنبال ارتجاعی ترسیم جنبش ما روان میگردند، اتوریته آنها می پذیرند و آنها در عمل تقویت می نمایند؟ آیا تفاسیر و تحلیل های اگروتومیستی که تاکنون توسط مارکسیستهای ارتدکس در این زمینه ارائه گشته، توانایی پاسخگویی به تمام جوانب این پدیده را داشته است؟ ظهور جنبش اسلامی و "انام خصینی" در ایران را چگونه تفسیر می کنیم؟ چرا حرکت توده هاغی که قرار بود برای منافع عینی و ملموس خود مبارزه نمایند تجربه استقرار و تحکیم حاکمیتی گشتند که نه تنها نیازهای اقتصادی - اجتماعی آنها را برآورده نساخت، که صدها سال عقبه تاریخ شمار را به عقب برگرداند، و بسا این همه، توسط اکثریت جامعه مورد قبول واقع شد؟

چرا مذهب، ایدئولوژیهای واپسگرا، خرافات و سنن و روابط پدر سالاری و سرود سالاری عموماً پدیده هاغی باثبات هستند و مبارزه با آنها تاکنون با گدای تریبیسه ناپذیری صورت گرفته است؟ چرا بعنوان یک روند مطلق شاهد تجدید تولید روابط سلسله مراتبی، فرهنگ پدر سالاری و مرد سالاری، اعمال و پذیرش اتوریته، اختناق فکری (و دموکراسی فیزیکی)، سانسورالیزم بوروکراتیک، دگماتیسم تئوریک و انحصار فکری، ریافت کشی در زندگی شخصی و کارگر زدگی و امثال آن در میان سازمانها و افراد مدعی پیشاهنگان توده ها می باشیم؟ چرا این پیشروان خود گارده توده ها در موارد بسیاری از مبارزات روزمره توده ها پس میمانند و در جهت اعمال چارچوبی تنگ برای مبارزات توده ها بر می آیند؟

سؤالات فوق در میان گرایشات متعدد چپ در جهان پاسخ های متفاوتی می باید، که از همه مهستر بد و گونه آنان می توان اشاره نمود: اولی را آنهاغی ارائه می کنند که همه چیز و همه کس در جهان را از طریق هزار و یک کوچه پس کسوجه تنگ و تاریک و پریچ و خم به "ماتریالیسم دیالکتیک" خود ساخته ششمان ربط می دهند و از این طریق باردیگر حقانیت تاریخی مارکسیسم و با مارکسیسم - لنینیسم شان را بر خ می کنند (و در عمل گاغی از کوه مشکلات پیش پای پیشروان بر سر

نمی‌دارند که بر آن‌ها افزایند). این دسته از افراد از هر نوع تفکر جدید کسب خلاقانه چیزهای سنتی‌ایمان باشد و هرگونه تلاش در شرح ازناده‌های بسیار - "مارکسیسم" مفرد مراس دارند و با انگه‌های مختلف تلاش در تشریح آن دارند. همه چیز برای آنها اقتصادی و زیربنایی است و بقیه فقط بازتابی از آن است. این اقتصاد برای آنها مطلق است. چرا؟ چون مارکس گفته است؟" (کجا؟). این دسته خدای آسمانها را با فدائی زینین عرض کرده اند و چون تمام قدرت، اعتماد بنفش و فلسفه زندگی‌شان از این مرجع غالب قدر حقیقت مطلق کسبی‌ی‌کردند، هرگونه حدش‌ای به آنرا، محادل باضعیف خود می‌بینند و از آن می‌هراسند. اینسان بیانگرا و روح فرهنگ طیفانی در تمام مناهد جامعه هستند. در مقابل اینسان اما، طیف دیگری - هرچند معدود در شماره - بچشم می‌خورد که آغازگر حرکتی نرین بوده‌اند. اداغان این دسته به نیاز بررسی علمی چنین پدیده‌های را هکشی‌ای برخورد رادیکال آنان در ریشه‌یابی پدیده‌های فوق‌الذکر گشته و تلاش آنان در این راه - کرچه هنوز ناکافی - چشم انداز تدوین تشریری رادیکال را نوید می‌دهد.

الف - پیشینه تاریخی (۲)

در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ من حاضر، گرایش‌های در جنبش چپ اروپا شکل گرفت که به ناموانی مارکسیسم - آنطور که توسط نسل انقلابین بین آنان، به آنان رسیده بود - در پاسخگویی به مسائل جدیدی که رسد سرمایه‌داری به مرحله انحصاری با خود همراه آورده بود، بی‌پرده و سستی در ریشه‌یابی‌ای نمود. مشخصات این‌گرایش فکری توسط دو جریان عمده آن مشخص می‌شد: مکتب فرانکفورت (۲) (Frankfurt School) یا فروید و مارکسیسم - (Freudo-Marxists) در آلمان که آسره‌ای از روانکاری* و مارکسیسم را الزامی می‌دانست و دومی جنبش سورالیستها در فرانسه (کاستون باچلارد، ژان - زاک لاکان و اخیراً "میشل فوکو) که معنهد به درهم آمیختن سیاست، روانشناسی، انسانشناسی و هم بودند (این دسته برای بحث ما از اهمیت کثوری برخوردار است). این هر دو گرایش را می‌توان گرایشی انقلابی شمرهنگی (نامید، که گرچه به مکتب مارکسیسم در پاسخگویی به مسائل اقتصادی - اجتماعی در بعد بررک گستر (مارکسیسم) اعتقاد دارد اما معنهدا معنهد است که همه مسئله انقلابی و رادیکال سببه نگرش مارکس و مارکسیسم در دست پاره‌ای از پیروان جزم‌گرای این مکتب به وسیله‌ای در جهت خلاصه نمودن همه چیز به اقتصاد و "زیربنا" بدل شد از اینرو قادر به چرا بگری به پروپاگاندای که رندکسیس رویه سردم در دوران سرمایه‌داری انحصاری با آن رویوست، نمی‌باشد. این نهاد بین آنچه که مارکس در هرین نوزدهم مشاهده و بیان کرده بود و آنچه انقلابیست - فرهنگ‌نگری در هرین سیستم با آن مواجه بودند تنها ناسی از شرح ویژگیهای دودوره - مبتدیان از رسد سرمایه‌داری بود. در هرین نوزدهم همی در بطول رسد سرمایه‌داری

در این نوشته، روانکاری مادل psychoanalysis (روانشناسی تحلیلی) یکبار کرده شده است.

داری در محیطه رقابت آزاد ، مکانیزمهای اقتصادی و روابط تولیدی اساسی حرکت بیامانه و تحول آنها بخصوصی توضیح می داد و بسالت توانائی رشد ارگان تولیدی در این چهار چوب سرمایه داری استقرار نهاد ها و روابط مورد نیاز خود را بسند و نوسل به مکانیزمهای پیچیده تر اید ثولوزیک و روانی شنها با دردست داشتستن ارگان تولید و قدرت سیاسی فراهم می ساخت و لذا طبیعی بود که مارکس ترجمان آنها را که مشاهده می نمود در محیطه روابط تولیدی بازگو کند . اما در تفسیر بیستم رشد سرمایه داری به مرحله ای رسید که در آن نیروهای تولید قادر بر تسخیر شکرناشی در چهار چوب روابط موجود نبود ، سرمایه داری به مرحله ای غاش تسر و تضاد مند تر از رشد خود رسیده و برای نگهداری مناسبات موجود ناچار به نوسل به مکانیزمهای پیچیده تری بود . اگر سرمایه داری در اثر پدیده های طبیعی قادر به حفظ مشروطیت خود در نزد مردم نبود ، پس می بایست این مشروطیت را به ذمعتیت توده ها تممیل کرد . ابزار فرهنگ و اید ثولوزیک ، خانه توده ، کلیسا ، مدرسه ، وسایل ارتباط جمعی وغیره در قرن بیستم همان نقشش را در ارتباط با تکرر و دشمنیت مردم بازی می کرد که پلیس و دستگاه سرکوب فیزیکی در رابطه با خود مردم در دوران قبل (قرن نوزدهم) تواناده ای در همین دوران ایفا می نمود . این بهسند جدید در حرکت سرمایه داری یعنی سرکوب ذمعی توده ها بسنظور استهسار حیات خود و تحمیل فکری عقانیت نظم موجود بود که مسئله مطالعسه روانشناسی و لزوم آسزش مناسم آن با رکیسزم را برای انقلاب بر فرهنگ دهه های ۲۰ و ۳۰ مطرح می ساخت ، که البته لژی ائسوسر بطور کل این نکات را در نوشته " دستگاه های اید ثولوزیک دولت" در کتاب نشین و فلسفه از زارویه مارکسیستی شکانفته است .

در این اوان پدیده تاریخی دیگری ، بر اهمیت مسائلی که گرایش تکسری جدید تبلیغ می نمود بیش از پیش صدق مدعی آنان را اثبات نمود . تهر بهسند انقلاب در روسیه و پیشامد های وحشیم تاکید بیکپانیه بر اقتصاد و زور بنا و فخلت از تحول انسانها تبلور خود را در به مئصه ظهور رسیدن استالینیزم متجلی نمود . در اثر پانشاری بلشویکها بر بهسد اقتصادی سیاسی دگرگونی اجتماعی سیاسی ، خلاصه نمودن مفهوم دولت به ابزار سرکوب فیزیکی طبقه سناکم ، که پلیس ارتش ، زندانها و امثال آن کفایت می نمود و بنا بر این بی توجهی به تخذیرات کیفی کسسه لازمه کسب قابلیت خود گردانی جامعه توسط مردم بود ، ریشه های عینی و تاریخی برپائسی استالین در اتحاد شوروی می توان محسوس نمود .

برجهتین زمینه ای بود که انقلاب بر فرهنگ بر این باور شد ند که انقلاب برین در وجه تحول سوسالیستی زندگی اقتصادی ، اجتماعی ، خود بعرد در انسانها تحول ایجاد نکرده ، بنا بر این از خود بیگانگی ها و وجوه فکری جامعه طبقاتی در جامعه پس از انقلاب هر آن قادر به بازتولید خود می باشند مگر آنکه حرکتی آگاهانه در مبارزه با آن سازمان یابد . درک آنان بر این باور استوار بود کسسه رهائی انسانها را تنها در بعد رهائی از قید استثمار اقتصادی و سرکوب سیاسی نمی توان خلاصه نمود . بلکه پیچیدگی ناشی از ابعاد مختلف زندگی سوسی انسانی ، درک این نکته که تحت مناسبات طبقاتی انسانها قربانی نوع دیگری از ...

سرکوب - سرکوب روانی - می باشند را ، عوامل قابل توجه دیگری نیز در برهه های نرسیده ایده آل کمونیستی اند . مارکس در آثار دوران جوانی خود بنا میسازد چهره از خود بیگانگی (Alienation) و عمل (Praxis) و غیره را مورد ارزیابی فسرار داده بود که باین نوع ستم غیراقتصادی سروکار داشتند . این مفاهیم که برای اولین بار توسط انقلابیون فرهنگی مورد بررسی و تفسیر قرار گرفت ، از آنجا که در تضاد با سببمستم موجود در شوروی بود - چرا که دال بر وجود چنین اشکالی از ستم - پاسه طبقاتی و سرمایه داری در آنجا می نمود و لذا سرپرده بیت اعلام ششده سوسیالیسم در آن کشور را بیزر سؤال می برد . از اینرو کمونیستهای ارتدوگس روسیه با اتکاء به افکار اپرمان پاولف و درکهای مکانیکی ری گرایش روانکاری را بکنساری نهاده و کار بجایی رساندند که در دوران استالین ، حتی کل آثار - اولیه مارکس در شوروی نیز ممنوع الا انتشار اعلام گردید !

برای پیروان جریان فکری جدید ، این واقعیت که مبارزه فاطع علیه ستم روانی ورشاهی کامل انسانها در دوران سوسیالیسم جدید از استعمار اقتصادی و ستم سیاسی نبرد . آنها معتقد بودند که بحرانهای زندگی روز مره و کشاکشهایی که توده ها در اثر این شکل از ستم ، با نظام موجود تجربه می کنند فراهم آورنده زمینه ای است که بران می توان بطور عملی برای تحقق آزادیهای فرهنگی روانی مبارزه کرد و این تجربه خود می تواند در جهت رضائی جامعه قرار گیرد . تبلور چنین دیدگاهیهای بین توده ها و نظم موجود که ناشی از فروپاشی شناخته شده پدر سالاری ، تزلزل اصنافیات جنسی سنتی و ششمنیف الکوهای فرهنگی کهنه بود ، در ظهور مبارزات زنان و جوانان برای استقلال بیشتر و برای جستجوی روشهای نوین زندگی نمود خود را نشان می داد . ظهور این شکل از مبارزات بخشهای مختلف جامعه به بهترین نحو ، اثبات بدعای انقلابیون فرهنگی در زمینه طالبیست استناد از پتانسیل موجود در اینگونه تحلیل نموده ما برای رضائی ، در جهت رضائی کل جامعه بود . ظهور الکماندرا کرلوتنسکی مارکسیست فینیسست شوروی شوروی و آثار وی و نیز تائیدی که جنیس فرهنگ پرولتاریائی برای این مسائل می نمود ، چرا ، باناکی لئون تروتسکی که در جزوه ای تحت عنوان مسائل روزمره زندگی دست به بررسی

مسائل از این قبیل زده بود ، بیانگر نیاز به کمتردگی ستم طبقاتی در این ابعاد بود . گرایش فکری جدید از همان آغاز برخوردار ، خصمانه چپ سنتی را با خود همراه داشت چرا که گرچه انقلابیون فرهنگی روشن کرده بودند که نسبت به احزاب چپ سنتی مارکسیست برتروردهی صادفانه دارند ، باین وجود از آنجا که این تفکر ، دکماتیسیم و استراتژیهای اقتصادی - سیاسی نخبان این احزاب را زیر سؤال برده و بسسه مبارزه می طلبید ، تحت فشار های سرکریکرانه آنان ، به کناری رانده شد . حرکت انقلابیون فرهنگی در نتیجه این برخورد " انقلابیون سیاسی " تداوم پیدا نکرد و عدنا " به جریانات آکادمیک و عزلت گزین (مکتب نرانگنورث) بدل شدند . که در این رابطه استخراج ویلیم رایس از حزب کمونیست آلمان ، سرکوب جنبش فرهنگی

پرولتاریائی در روسیه را بهترین مثال می توان ذکر نمود .

در دهه ۶۰ ، چپ جدید ادامه دهنده راهی شد که توسط

انقلابیون فرهنگی بنیاد نهاده بودند . و فارغ دسه . و در اروپا و نظم و ترتیبش
 های رادیکالی چون جنبشهای دانشجویی شد اثربخته ، جنبش زنان ، جنبشهای
 آزادی جنسی و جوانان ، حرکات خود انگیخته اقلیتهای مختلف و غیره که نقطه اوج ...
 آن در وقایع سه ۱۹۶۸ پاریس بود ، بار دیگر نشان داد که ستم های فرسنگی
 بیامده سرمایه داری زمینه ساز چنین اشکالی از مبارزه است که می توانند و بایستند
 علیه آن بکار گرفته شود . بنابراین این وقایع با رخداد های سالهای ۲۰ و ۳۰ و ستایش
 آن با جنبشهای مختلفی که امروزه در اروپا و آمریکا در جریان است (۲) نشان می
 دهد که تشاد سندیهای زندگی روزمره روبرو تشدید است . بر چنین زمینه اجتماعی
 تلاش چپ جدید در جهت یکی کردن تئوری رادیکال و عمل نمود در جهت اتحاد
 جریانهای پراکنده و کوچک و بازمانده از جنبشهای دهمه های قبل ادایه دارد .

ب - روانکاوی فروید و چپ سنتقد

روش تحلیلی - تحلیلی که توسط زیگموند فروید (Sigmund Freud)
 در روانشناسی بکار گرفته شد ، بی شک عمیق ترین تأثیر خود را بر روی انقلابیون
 فرهنگی گذاشت . امروزه نظریات فروید از زوایای مختلف مورد نقد قرار گرفته و ...
 بطور متداولی روانکاوی وسیله ای برای توجیه سیستم موجود مشروعت بنسبت
 مدعی ایدئولوژیهای بورژوازی برای وفق دادن افراد به نظام موجود و نقد گزافی غالب
 بر آن می دانند . همچنین بسیاری از تئوریهای فروید ، برای مثال در بررسی سیستم
 جنسیت زنان و غیره انتقاد خود را از دست داده یا دست کم بحث انگیز است .
 سیستم ضروری بنظر می رسد که حداقل در زمینه ارائه شده و تئوری روانکاوی تحلیلی و
 کشف ضمیر ناخود آگاه (Unconscious Dimension) به عنوان عاملی مهم در
 توضیح رفتار انسانها ، جایگاه خاص فروید در نظر گرفته شود . فروید در تئوری
 مطالعه تحلیلی رفتار انسان ، با این تئوری رسید که تا درجه مشخصی رفتار ظاهر
 انسان و نیروی محرک پنهان رفتاری متفاوت یا متضاد با فرایز و انگیزه های واقعی او
 می باشد . فروید ریشه پنهان روانکاوی و خود فریبی را در وجود پنهان ذهنی از حیاست
 روانی انسان یعنی ضمیر ناخود آگاه می دید که چنین رفتاری را علیرغم خواست واقعی
 و طبیعتی فرد ، پوی تشکیل می نماید . با حرکت از این نقطه ، فروید اسکان این سیستم
 ارتباط با این ضمیر ناخود آگاه را بررسی کرده و بطور منسب روشی را برای دستیابی
 به این مخزن اسرار رفتاری ارائه نمود . هرچند که در کار با شناسایی رفتار ناخود
 آگاه ، ریشه یابی آن و آگاه کردن بیمار نسبت بدان ، میتوان با سیادت چندرگونگی
 ضمیر ناخود آگاه مقابله نمود . در این رابطه بروس بر این می نویسد :

" فروید با شروع از این کشف نمود که علائم عصبی ، بی منطقی زندگی روزمره
 رویاها (یا انسان) ، دارای مفهوم هستند اگر رفتار آگاه فرد در رابطه با حیاسات
 روانی ناخود آگاهش درک گردد . و این رابطه بین رفتار آگاهانه و زندگی ناخود
 آگاه ، رابطه ای ستیزنده است . روشی دیالکتیکی در مطالعه حیات ذهنی بر بنیاد
 تضادها ، نسل و تضادات و تطبیق متقابل بین محرکهای غریزی و مطالبات واقعیت
 (موجود) که در شرایط اجتماعی و اصول اخلاقی بیان میگردد .
 نمود . (این) کشف او که منش فکری و رفتار ، ریشه در تضاد دارند و بنا بر این

مستخمن، تسخیری خاص هستند - که بصورت دیگر یک منطق نهائی، مشابه با تدارک منطق "هگل"، در اساق رفتار فرد وجود دارد که برای او برنامه ریزی می کند، راهنمایی اش می نماید، او را سانسور می کند و اغلب نیز فریب اش می دهد - او را در تدوین یک روانشناسی دیالکتیکی رهنمون - که زندگی روانی را محصول سنج فکری می بیند، به بیان نحوی که ماتریالیسم مارکس، زندگی تاریخی را بطریق دیالکتیکی محصول تضاد اجتماعی می بیند." (۵)

بنابراین ریشه بیولوژیک غرایز انسانی، نقش کلیدی در تئوری فروید دارد: "واقعیت بیولوژیک غرایز در تئوری فروید نقشی را مشابه با واقعیت اقتصادی تولید در ماتریالیسم تاریخی بازی می کند، روانکاری مانند فلسفه مارکسیستی تاریخ - نگرشی ماتریالیستی است. تکیه آن (روانکاری) بر بیولوژی است، همانطور که مارکسیسم بر اقتصاد تکیه دارد." (۶) *

بنابراین، با مشاهده این واقعیت که غرایز بیولوژیک و حیات روانی انسانها بطور ناخودآگاه توسط روابط اجتماعی و نظام موجود کنترل می گردند، روانکاری علمی به مشابه هریدای برای مارکسیستهای متعددی چون ویلیام رایش و نیز اریک فروم درآمد تا توسط آن ارزشهای اخلاقی و سنتی جامعه را که در هر گام نیازهای واقعی فرد را به بند کشیده و هستی انسانی را بر زیر همساز سلسله مراتب قدرت می برنند درآید. این را ستیوان معادل با نقد اقتصادی - اجتماعی مارکس محسوب نمود. اما برای خود فروید روانکاری چنین کاراگر رادیکالی بخوبی نگرفت. مفهوم "ماتریالیسم انفرادی" فروید، با انکاء به تداوم مطلق و غیر تاریخی غرایز انسانی، دانشی دیدن طبیعت روانی بشر، تغییر ناپذیری خصوصیات که از دوران چگی کسمبی گذرد و نظایر آن در تئوریهای وی زمینه های پذیرش وضعیت موجود را بنیان نهاد. فروید سمتد برد که سرکوب غرایز انسانی و به افسار کشیدن و کنترل حیات روانی انسانها برای حفظ بدن و پیشرفت آن لازم است. بدینگونه بود که روانکاری فروید علم بر علم نقطه آغاز علمی و پرشور خود، به نتایجی ارضاعی و اوسگر رسید و زمینه های توضیح همان نظمی را فراهم نمود که خود برای اولین بار اساق طبیعت سرکوبگر آنرا بخوبی نمایان ساخته بود. فروید و پیروان ارتدوکس او با طرح مفاهیمی چون "عریزه بزرگ" "عشق انسان به شهاجم"، و "تطبیق اجتماعی" به جنگ چهره ای منطقی و اجتناب ناپذیر دارند، اهداف سوسیالیستها را اترجیائی و غیره ممکن انگاشتند و سیاستها را اجتماعی ناشی از فروپاشی نظام پدرسالاری مانند مبارزه زنان را نریب به سانش نمودند. بر چنین زمینه فکری بود که در سال ۱۹۳۷ هنگامیکه آلبرتا بنستین در نامه ای به فروید از اودعتبه همکاری در حفظ صلح کرد، او در نامه سرگشاده ای -

* رایش نیز دیدگاهی مشابه در این زمینه دارد: "بی شک اقتصاد مارکسیستی همان - همین را برای اقتصاد دارد که تئوری فروید در مورد حیات روانی ناخودآگاه برای روان شناسی. مورد وی اینها، نگرش شخصی و مبتنی بر واقعیت، فزاینی رایش فرض میگردند که بر زندگی انسان کنونی حکمرانی می کنند. اگر کسی با این پیشنهادها آشنا نباشد، نداشته باشد، نمی تواند تئوری عملکرد زندگی را درک نماید." (۷)

چشمین پاسخ داد: "چنگ پیروی کاملاً" طبیعی منظور می‌رسد، بی‌شک ریشه فضای بیولوژیک فروری دارد و در عمل هم به‌سختی قابل اجتناب است. . . . فریزه تنها هم گستر یا ناپرد کننده در هر موجود زنده‌های مشغول کار است و کوشش می‌کند تا آنرا ناپسود ساخته و زندگی را به وضعیت ابتدائی بی‌حیات خود بازگرداند. (۸) رایش در توضیح این رفت روانکاوی می‌گوید: "زمانی روانکاوی بریشه زندگی می‌پردازد، این پس واقعیت که روانکاوی از ذات اجتماعی خود آگاه نشد، مهمترین عامل در نزول فاجعه آمیز آن بود." (۹) اما رایش بر مبنای مشاهدات بالینی نمود و همچنین بر اساس کشفیات دیگری (مانند مسئله جنسیت در مورد پاره‌ای قبایل استرالیا) خلصت غیر تاریخی و غیره اجتماعی روانکاوی فریود را بزیر سؤال کشید و به آن جنبه‌ای انقلابی داد.

نقد روانشناسانه ما به فریود باین دریافت کلیتگی آغاز شد که این در رخ ناخود آگاه، امری مطلق، ابدی و تغییر ناپذیر نبوده بلکه یک موقعیت و رشد اجتماعی مشخص، ساختمان شخصیتی امروزی را بوجود آورده و از ایزوتو دارم یافته است. (۱۰)

"رایش معتقد بود که تحت شرایط کمیابی مادی که خلصت کلیه دوران تاریخی گذشته را مشخص می‌نمود، انرژی روانی - جنسی اکثریت عظیم مردم لزوماً بطرف مبارزه پایان ناپذیری برای بقا سوق داده می‌شد. اما امروزه، این کار، این نفعی خود، پنهان سطح رشد تکنولوژیکی را فراهم نموده که سرکوب را در آینده بهر ضروری می‌نماید. نتیجه برخورد این اجبار آمیز بین مطالبات فریزه انسانی و تمدنی است که به نفس آن ادامه می‌دهد. تحت چنین شرایطی، ازضای تنبالات روانی - جنسی سرکوب شد و در قیل - که آزادانه بر مبنای نیاز فرد برای پیشرفت اخلاقی شخصیتی انجام می‌پذیرد بجای آنکه برای باز تولید سلطه طبقاتی در میان مسردم، محدود گردید. به‌عبارتی غیر قابل اجتناب منجر به ترسحه تمایل (انسان) به غرضیختن و شادمانی در دیگر زمینه های موجودیت انسانی می‌گردد. درست همان‌طور که سرکوب جنسی بطور کلی بخشی مهمی از سرکوب می‌باشد. همان‌طور هم رفاهی جنسی، یک مسئله اساسی در رفاهی کلی انسانی می‌باشد که در عدد پشت سر نهادن جامعه سر پایه داری می‌باشد." (۱۱)

در فکر رایش و فریود، سیستم سرکوبگر پد رسالای ذرا هم آورنده آتسفر روانی مناسب برای حفظ سلطه طبقاتی و استثمار بوده و بطور خلاصه سرکوب جنسیت ایسزار اساسی برای تولید بردگی اقتصادی را فراهم می‌آورد. تا زمانیکه پیشنهاد فضای اقتصادی، انقیاد اکثریت توسط اقلیت را ایجاد می‌کند، سرکوب به‌حرکهای روانی - جنسی برای تطلبین ساختار روانی بوده‌ها. با این سازمان اقتصادی یکی از عواملی است که شبات روابط طبقاتی را فراهم می‌آورد. مشاهده این واقعیت که تحت سیستم نظام سلطه طبقاتی، فرایز جنسی به شدت ترین وجهی توسط اخلاقیات ساکسیسم سرکوب می‌گردند و اینکه بطور کلی کنترل و سلطه بر فرایز "حیوانی" یا طبیعتی انسان برای رشد و توسعه صنعتی مورد استفاده بوده، توسط آنتونین کرابوشسکی نیز تذکر داده شده است. وی در این رابطه می‌گوید: "فرایز جنسی آنها می‌تواند که در مسیر رشد جامعه به بالاترین درجه سرکوب گشته‌اند." (۱۲) و در جنبه‌های دیگر می‌نویسد: "تاریخ رشد صنعتی همواره مبارزه مداوم . . . علیه خصم . . .

سختی‌های دورانسان بوده است. (این تاریخ) روند رفته ناپذیر را اغلب دردناک و غیرنخبی برای مطیع ساختن غرایز طبیعی (یعنی سختی‌زانی و پند آثی) به سرمایه‌ها و عادات جدید ، پیچیده و معکس برای نظم ، درستی و دقت بوده است که شیوه‌های پیش از پیش پیچیده زندگی جمعی را که نتیجه تمیمی رشد صنعت می‌باشند مسکن سازد. " (۱۲)

از نقطه نظر روانکاوی ، خانواده بی‌شک کلیدی ترین نقش را در ارتباط با شکل‌گیری شخصیت رفتاری فرد بازی می‌کند . خانواده در روانکاوی فروید مانند میدان میسارزه ای است که در آن مطالبات فرهنگ مسلط بر دعای غریزه پیروز می‌گردد و لذا نقش حلقه رابطی را برای ورود انسان از قلمرو طبیعی به قلمرو اجتماعی فراهم می‌سازد . کمبود اساسی که خورش روانکاوی فروید در رابطه با روان خانواده در ایمن رابطه در بردارد ، ندیدن این واقعیت است که خانواده و روابط درونی آن خود در واقع امتداد و انعکاسی از روابط گسترده تر اجتماعی می‌باشد و از این رو پدیده‌ها و نوارض منسوب به آن نیز عواملی تا آنها " متغیر هستند که ریشه در روابط شخصیت اجتماعی هر دوره تاریخی دارد . " این ناتوانی اجتماعی فرد بالغ ، که برمیله اطاعت و از شیوه‌های مسلط ساختمان اقتصادی - اجتماعی تعیین می‌گردد ، است که اشکال مشخص ناتوانی بیولوژیک بچه را شکل بخشیده و از این رو بر مسیری که رشد نظام قدرت (Authority) در طفل طی می‌کند ، تاثیر می‌گذارد . پس نقش روانکاوانه خانواده ، در بردارنده یک (مؤلفه) جامعه شناسی است . سازمان خانواده قدرتی است که در بعد وسیع تر جامعه عمل می‌کند. " (۱۳)

اهمیت نقش خانواده در توضیح جهات اجتماعی تا اندازه زیادی توسط مارکسیست‌ها برنامه‌ریزی شده است و این در حالی است که اهمیت چنین نقش‌هایی (ونه مکانیزم و ریشه یابی عملکرد آن) برای انگلس روشن شده بود . او در ایمن رابطه می‌نویسد :

" بر اساس برداشت ماتریالیستی ، عامل تعیین کننده در تاریخ ، نهائی ، تولید و تجدید تولیدت حیات بلافاصله است . ولی این بنزوبه خود ، خصالت دوگانه‌ای دارد . از یکسو تولید وسایل معاش ، نوراک ، پوشاک ، پناهگاه و ابزاری که برای آنها ضروری می‌شوند ، از سوی دیگر تولید خورد موجودات انسانی ، تکثیر انواع نهاد های اجتماعی که انسان‌های یکدوران تاریخی تعیین و یک کشور معین تحت آنها زندگی میکنند ، برمیله هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند : از یکسو برمیله مرحله تکامل کار و از سوی دیگر برمیله تکامل خانواده . " (۱۵)

در نظام های اجتماعی ما قبل سرمایه داری ، میزان قابل توجهی از شیوه‌های تولید و تقابلی بین این دو نوع تولید دیده می‌شود . حیات اقتصادی عمدتاً در شکل تولید خانوادگی است و میزان زیادی با خانواده و ساختمان آن درهم آمیخته است . اما رشد نیروهای تولیدی در سیر تاریخ و در نهایت ورود به مرحله سرمایه داری ، هر چه بیشتر این دو شیوه تولید را از هم گسیخته است . همانطور که روابط سرمایه داری با پیچیده تر شدن تقسیم کار اجتماعی ، جدایی بین تولید و مصرف را هرچه بیشتر می‌کند ، بهمانگونه نیز ما شاهد جدایی روز افزون خانواده از تولید هستیم . در -

واضع این جدائی بین عمومی و خصوصی، تولید و مصرف، کار و خانه و جامعه و سرزد در چارچوب روابط سرمایه داری، هدمزیمستی این دو نظام سلطه طبقاتی را در اشکال مختلف با تفاوت می‌پوشاند. رابین در تفسیق این مسئله چنین اشاره دارد:

"با توسعه وسایل تولید و جمعیت شدن روند کار، تمیزی در عملکرد خانواده

برپرد آمد. اساس اقتصادی بلافاصله آن، تا درجه ای که زن در روند تولید وارد می شد، اهمیت کثرتی یافت، جای آن پرسیکه عملکرد سیاسی که اکنون خانواده می‌بایست تقبل کند، گرفته شد. عملکرد اصلی آن، که برای انظم و قانون محافظه کار بیشتر است، حمایت را از آن می‌ناید. عبارتست از فراهم کردن کارخانه‌ای برای ایدئولوژی پست‌سوسی استبدادی (Authoritarian) و ساختنهای فکری محافظه کارانه. ایمن

سلطه شکل می‌گیرد و به انسانهای در بند چنین اصول و ارزشهای رفتاری، شناسیهای جامد و جزم‌گرای می‌دهد. لذا تمسیر کیفی این اشکال شخصیتی در انسانها با تحول روابط اقتصادی یا حتی به‌عزات آن را تقریبا غیر ممکن می‌سازد. بهمین دلیل هتلا "اگر مذهب کاتولیک همراه با خانواده پدر سالاری بنسوان بخش مهمی از "اصول حقیقت" دوران نئودالی اروپا تثبیت شده بود و انوریته کلیسا در کلیسه جوانب زندگی مردم بکار گرفته می شد، بارشد سرمایه داری این اصول نترانسیست در کگون گشته بلکه خود را با شرایط جدید منطبق ساخت. اگر روابط نئودالیسی برای اثبات حقیقت خود ناچار به تکیه بر انوریته مرکزی کلیسای واتیکان سرمنته بشروعیت خود را در حیطه قدرت آسانی خدا می‌دید، انطباق رفتاری این سلسله مراتب عبرت در زمین از طریق کلیسا، خانواده و دیگر نهاد های نئودالی تجدید تولید و تحکیم می‌گشت. در مرحله سرمایه داری با ظهور جنبش پروتستانسیزم مسیحی در قالب آئین کالوین و تغییر ارمیت نقش خانواده از اقتصادی به سیاسی (بدلیل جایگزین شدن بازار بجای خانواده) خدا به در آسانها، که در خود افراد قرار داده شد که این خود به مفهوم تمسیر بخشی از "اصول حقیقت" دین چاپیائی و کسان گردانیدن نیازهای کل سیستم با نیازهای فرد اعلام گشته و مرکز قدرت از واتیکان به ذهنیت مردم منتقل گشت. هر فرد خود مسئول اعمال قدرت بر خود بود چرا که دیگر نه برای پام و خدا، که ظامرا" برای منافع خود و سیستم (که یکی اعلام گشته بود) زندگی می‌نمود. بدین طریق، خانواده و مذهب به در نظام سرمایه داری با نقیل نقش جدید به حیات خود کماکان ادامه می دهند.

با سرکوب غرایز طبیعی، تمایلات واقعی و نیازهای توده ها که اعتمالی سلطه نظم موجود طلب می‌کند، کسب ادب و ارشای این خواسته ها که در حیطه ماده غیر ممکن گشته به حوزه تخیل، توهم و تصورات منتقل می گردد. توده ها براری جبران آنچه در قلب روی زندگی روزمره و واقعی از آن محروم گشته اند، به مذهب، فلسفه، ایدئولوژی و حتی شیوه های گوناگون بیان فرهنگی (هنر و غیره) تمسیر شده و بدین طریق نیازهای خود را بطریق دیگری جبران می نمایند. در این میان مذهب و ارشای مذهبی و خوشبختی توهم آلود ناشی از آن، اهمیت بنام دارد. این شکل از توهم دارای این ویژگی یگانه است که عمومیت دارد یعنی نزد همه مردم مشترک است. بهمین دلیل بیش از دیگر انواع کسب لذت مجازی، به واقعیت و لذت واقعی شباهت

دارد، بقول فروم " توهم مشترک نزد همگان، به واقعیت بدل می‌گردد." (۱۹) در حالیکه در مورد دیگر زمینه‌های رضای سنجاری، خوشبختی و هم آلود سربطه، جنبه سه انفرادی و شخصی دارد.

از آنچه در بالا بیان شد می‌توان اندکی در مورد دیرپایی پدیده همای روبنائی " چون مذهب و فرهنگ پدر سالاری اسننتاج نمود. با عنوان بخش مهمی از " اصول حقیقت" نظم موجود، نقلین چنین مفاهیمی در مردم برای حفظ و ثبوتات جامعه طبقاتی ضروری است. از طرف دیگر توده ها خود محروم از خوشبختی واقعی و برای جایگزین کردن آن با اشکال تجلی از خوشبختی، بدنبال چنین توهماتی رفته و آنرا پذیرا می‌گردند و در نهایت تداوم، تسلسل و تحکیم این نوع تصور از سعادت تشکیل دهنده دستگاه تربیتی است که از آن عملاً هر فرد جامعه ما عملاً بدو از حیات خود می‌بایست از آن بگذرد. این (نظام خانواده) بچه را در زمینه ایدئولوژی ارتجاعی نه تنها با عنوان یک نظام استبدادی بلکه همچنین توسط قدرت ساختن خود تحت تاثیر قرار می‌دهد، (خانواده) حلقه متصل کننده بین ساختمان اقتصادی جامعه محافظه کار و روبنائی ایدئولوژیک آنست. آنتیفر ارتجاعی آن بطرز نا برگشتی در امریک از اعضای آن مستتر میگردد. " (۱۶)

عملکرد ارتجاعی خانواده پیش از هر چیز در روابط درونی خانواده منجمله رابطه و نقش پدر با زن و بچه ماسجلی میگردد. پدر، که خود در نظام تولیدی سلسله مراتبی جامعه، تحت سلطه مافوق خود قرار دارد، نقش " نماینده و مجری قدرت دولتی در خانواده " را بازی کرده و از این طریق در تداوم و تحکیم فرهنگ و روابط پدر سالاری وظیفه‌های مهم بر عهده دارد. رایس و فروم (۱۷) بر این باور بودند که اهمیت خانواده پدر سالاری امروزه بطور مشخص در تاسمین محیط روانی مناسب برای پذیرش اتوریته نظام طبقاتی است. این عملکرد خانواده از طریق سرکوب استبداد و خلاقیت بچه واقعی جنسیت او (که توسط اخلاقیات جنسی تحکیم می‌گردد) که از طریق آن وسیله پیشگیری از رشد آزادانه و شکوفائی توانائی‌های وی که منجر به تضعیف شخصیت او میگردد، این امر طفل را نسبت به پذیرش اتوریته مستعد ساخته و سلسله مراتب قدرت را در ضمیر ناخود آگاه و ساختمان رفتاری او مستولی میگردد. باید افزود که نهاد های اجتماعی دیگر، پس از آنکه اولین سنگ بنای پذیرش نظم موجود در خانواده گذاشته شد، بنوبه خود در تکمیل و تداوم آن دخیل میشوند. " عذاب روانی و جنسی بچه ها اولین نتیجه سرکوب جنسی توسط والدین است که بعداً به آن سرکوب فکری مدرسه، بیرحمی روانی کلیسا (و نهاد های مذهبی نظیر آن) و دست آخر ستم و استثمار اقتصادی رؤسا اضافه می‌گردد. " (۱۸) چنانچه چنین نظام تولید و پذیرش ایدئولوژی ساختار موجود را در سطح گسترده اجتناباً مد نظر قرار دهیم، اهمیت شگرف سیاسی آن و سهمی را که در ثبات نظم اجتماعی بردش دارد، در — خرواصیم یافت.

هر نظام اقتصادی — اجتماعی همین برای تضمین ثبات خود نیاز به اصول ارزشهای رفتاری و فرهنگی و نیز قوانینی دارد که با تثبیت و القای آن در ذهنیت و

تفکر نبوده ها قادر به اعمال هنرمونی و سیادت شود می‌گردد . این اصول و قوانین :
 که توسط رایش " اصل حقیقت " Principle of Reality نامیده می‌شود ، در سبب
 ایدئولوژی حاکم در هر دوره بعنوان اصول چهارم اصول و ابدی معرفی گشته و از -
 طریق خانواده و دیگر موسسات اجتماعی بازتولید و تحکیم گشته و نسل به نسل
 منتقل می‌گردد . این " اصول حقیقت " که تثبیت ، هفایت و مشروعیت آن در تفکر مردم
 یک جامعه پدافعات بیش از اعمال زور فیزیکی برای حفظ روابط و نظام تولیدی سلطه
 گرا همیت دارد ، متناسب با مراحل مختلف رشد جامعه و در هماهنگی با نیازهای هر
 مرحله تعدیل گشته ولی دگرگونی پدید می‌آید . آنچه‌تکه در روابط اقتصادی در آنها
 رخ نمی‌دهد . مکانیزمی که برای تثبیت این اصول در نزد مردم اشتغال می‌گردد همسراه
 با تاثیرات بنیادینی که ساختمان فکری - روانی بوده ها در اثر این گونه از اعمال
 و خوشبختی در زنجیر بهم پیوسته و قدرتمندی چون خانواده - مدرسه - کلیسا -
 کارخانه متحقق می‌گردد . در هم آمیختگی عوامل لازم و ملزوم و مکمل ذکر شده معسراه
 با این واقعیت که در بطن جامعه‌ای که در آن سرکوب فکری - روانی در بعد اجتماعی
 جریان دارد ، امکان مشاهده یا تصور نوع دیگری از خوشبختی - خوشبختی و آفتاب -
 برای مردم ممکن نبوده و یاد ست کم بسیار دشوار می‌باشد و از اینروست که این سلسله
 مراتب روانی زمینه ساز شبان و دیرپائی اینگونه پدیده ها در طول تاریخ می‌گردد .
 تعمق فریود و مارکسیست‌های چپین و پهلیم‌راییش در مورد نقش اساسی و
 تداخل پیچیده پدیده های چون عملکرد خانواده ، مذهب ، فرهنگ ، اتوریتیه و
 غیره و تاثیرات عینی و تعیین کننده‌ای که این مجموعه در هم آمیخته در روند حرکت
 جوامع در طول تاریخ برجای می‌گذارد ، آنها را به این باور رساند که آنچه که در
 مارکسیسم آرند و کس ، " روتنا " - بعنوان انضکاسی از روابط تولیدی جاری در جامعه
 - نامیده می‌شود در واقعیت امر مفهومی بس گسترده تر ، مهم تر و قابل مطالعه تر
 از اینگونه درکهای سطحی دارا می‌باشد . آنها باین نتیجه رسیدند که ساختار
 ذهنی جامعه دارای اهمیتی همطراز با روابط تولیدی - اگر نه بیشتر - است .
 و دارای مفاد مندیهای اجتماعی خود ویژه ای است که می‌تواند و باید در جهت در هم
 شکستن نظم موجود مورد استفاده قرار گیرد . ابزاری که برای شناخت و ارزیابی این پدیده
 از روابط اجتماعی باید مورد استفاده قرار گیرد ، روانکاوی انتقادی است و تنها آینه‌ی
 آن با مفاهیم مارکسیستی حرکت تاریخ است . که در شناخت کلیت جوامع بشری
 رواند . راهگشای آزادی بشر قرار گیرد . آنها معتقد می‌گردند که نقد زندگی روزمره در
 جامعه سرمایه داری ، تلاش در جهت بناساندن خوشبختی ، رفاه به توده عسسا ،
 در هم شکستن خانواده بعنوان هسته‌های در اعمال سلطه طبقاتی بر افراد جامعه و
 پدیدیش اتوریتیه نظم موجود توسط آنها ، سبب بیرونی است که اختلافیات و نظام
 ارزش جامعه سرمایه داری - فرهنگ پدرسالاری ، اختلافات ، رسمی ، مذهب و تقدس
 خانواده ، پرستش اتوریتیه - بطور کلی تلاش در رهائی انسانها از قید زندان فکری ،
 روانی ، اخلاقی ، جنسی و فرهنگی در جامعه کنونی ، پیش سرط های رهائی بشر در کل
 بوده و هرگونه کم بها دادن به این عوامل ، به بازتولید نظامهای سلطه گر منسب
 انبامد . برهمنای این تفکر ، اکثریت افراد یک جامعه ، طبقه متوسط و طبقه کارگر -
 تحت بی‌سرمی ستم و سرکوب روانی - فکری می‌باشند ؛ اما اقتدار زحمتکشی که ستم و

استثمار اقتصادی و معرسمیتهای مادی باری گرانتر بردوش آنان می گذارد این امکان را دارا بوده که ستم و بدبختی را سهل تر احساس نمایند و از اینرو در صورت امکان در دگرگونی ریشه ای جامعه می ترانند در نقش پیشگرا و لان تحول تاریخی ظاهر گردند. پروسه کسب آگاهی در این اقشار - چنانکه در مورد تمامی افراد جامعه - از مکانیزمهای پیچیده فرهنگی - روانی و پروسه های متفاوت ذهنی گذار کرده و لذا در افراد مختلف این طبقه سطح آگاهی نامتبادل بوده و به درجه تاثیر پذیری آنها از نظم موجود که خود مملول عوامل بیشمار دیگری است. بستگی دارد. از اینرو هدف فرید و مارکسیستهای نظیر رایش ساختمان جامعه ای است که با توجه به درجه کنونی رشد تکنولوژی، برخورداری مساوی افراد از فرآورده های مادی را فراهم نموده، کنترل و اداره امور جامعه بدست خود آنان واگذار گردد. که بارهائی از بند ستم و سرکوب فکری - فرهنگی، افراد جامعه قادر بوده تا در جهت کسب همه جانبه خوشبختی ها و شیرینی های حقیقی زندگی و شکوفائی استعداد ها و کاربرد خلاقیت های خود آزادانه حرکت نمایند.

ج - چند نمونه تاریخی:

با در نظر گرفتن مفاهیمی که در بخشهای گذشته بدان اشاره رفت. به اختصار به چند مقوله که می تواند با کاربرد برخی از این مفاهیم، درک نسبتاً جامع شری از آنها ارائه دهد، می پردازیم. طبیعتی است که برخورد اجمالی ما در اینجا که خود نتیجه محدودیت این نوشته است، با کمبودهای اساسی و غفلت از زوایای دیگری از مسئله می تواند روبرو باشد.

۱ - انقلاب روسیه:

معمالطور که در پیشگفتار اشاره رفت، غفلت لنینیستها از بعد فرهنگی - روانی انقلاب یعنی بی توجهی به دگرگونی کیفی انسانها بعنوان نیازی بمرم برای سوسیالیزم، نتیجه تبیی خورد را در فایبسی داشت که منجر به ظهور واستقرار استالینیزم بعنوان نظام مسمی سلطه گردید. بلشویکها که در اوان انقلاب در سطح بنیان بعنوان دشمنان اخلاق و فرهنگ پرروائی شناخته می شدند و در ابتدای امر در رابطه با مسائل چنین خانواده، آزادی زنان، مساوات کامل زن و مرد، آزادی مسم جشن گرائی و دیگر آزادیهای جنسی مواضبی را دیکال اتخاذ کرده بودند، بععلت عدم درک ریشه ای و علمی^{۲۴} چنین نیازهایی برای جامعه سوسیالیستی، تضاد های عمیقی را که معرفی این شیریه های جدید زندگی به توده ها با فرهنگ کهنه و ارزشهای اخلاقی پدر سالاری ایجاد کرده بود، نشانه "بحران اخلاقی" پنداشتند و آگاهانه در جهت محدود کردن آن و اتخاذ مواضع محافظه کارانه گام برداشتند. آنها از این نکته غافل بودند که هنگامیکه برای انقلاب فرهنگی در "رو بنا" در کسار می باشد، و هنگامیکه هدف مبارزه با ساختار فرهنگی - روانی جامعه ای است که

۲۰ دهه در اوایل دهه ۲۰ حرکتی در جهت روانکاری انتقادی در روسیه شکل گرفت که با اعلان دهه توسط استالین سرکوب شد. این جنبش نیز تحت تاثیر جنبش فرهنگ پرولتاریائی بود، که سرکوب تئوریک آنرا افکار مکانیکی و شیزوئیکی ایران پاولف به عهده داشت.

برای دوران میدی تحت سلطه نظام استبدادی بوده و در نتیجه فرهنگ کمپنس پد رسالاری در اعماق تاروپود تفکر مردم آن ریشه درانیده است ظهیر چنین "بشرانه‌های اختلاتی" طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده رتشیارهای راتمی، سوسازره برای جایگزین کردن فرهنگ کمپنس و سعادت وهم آلود با فرهنگ نرین و خوشبختی واقعی است. از اینرو بود که جنبش فرهنگ پرولتاریائی و کسپاریای روشنگری اتسا د

شوروی پیش از هر امر بر پیدایش کیش پرولتری Proletcult تاکید میکردند .

اگر در اوایل دهه ۲۰، مواضع فرهنگی - نگرین محافظه کارانه ای که توسط بلشویکیها اتخاذ گشته بود با استدلالاتی چون بصران سیاسی و اولویتهای اقتصادی قابل توجیه بود، مداوم این مواضع و سیر نزولی آنها که منجر به منع قانونی - هم چنین گزائی در سال ۳۴، منع سقط جنین در سال ۳۶ گشت، تنها نشانه باز - تولید نظامی سلطه گر بود (این سلطه گری را نسی تران به چار چوب فرهنگی محدود نمود چرا که اگر بر روابط تولیدی جامعه ای دموکراسی حاکم است، چه نیازی به سکوکرب فرهنگی است؟) اما انحطاط فرهنگی از این هم عمیق تر بود. بازگشت و تثبیت اتورینه پد رسالاری و خانواده پد رسالار که بخل تروتسکی شدید ترین محسورک آن "بی شک نیاز بروکراسی برای یک نظام روابط سلسله مراتبی با شبات و بصرای تادیب جوانان یوسبله ۴۰ میلیون نقطه حمایت برای اتوریت و قدرت" (۲۰) بود، ناتوانی نظام سوسیو در نربیت انسانهایی که کنترل حیات اجتماعی را نسرود در دست بگیرند، تبلیغ نقش زن بچسوان مادر، ببنوان عاملی در بجهت تثبیت خانواده و مسدود کننده رهائی زنان (۲۱) که همه و همه ریشه در نادیده گرفتن انقلاب فرهنگی در تمام سطور - رهبری و نوده ها - داشت، بیانگر طبیعت نظم جدید بود. بدین روی یکی از وجوه شکست خط سسی پرولتری در اتحاد شوروی و حزب کمونیست این کشور را می بایست در شکست جنبش فرهنگ پرولتاریائی و تلغ و تلغ آن در نظر گرفت.

۲ - پدیده ناشیسم (۲۲)

با ورود سرمایه داری به ناز انحصاری در آغاز قرن بیستم، نیاز به "اصل حقیقت" جدیدی بود که بتواند قانونیت سرمایه انحصاری را در ذهنیت تردده ها تثبیت نماید. اگر در دوره قبل یعنی رشد سرمایه داری در مرحله رقابت آزاد، این امر را توسط یکسان جلوه دادن منافع فرد و منافع سیستم امکان پذیر بود، اکنون که انحصارات مسدودی کل حیات بنامه را در دستگرفته و هرچه بیشتر ثروت جامعه را در دست خود متمرکز می نمودند، بخصوص بر زبته بصران سسی

« بجای است اشاره کنیم که ایدئولوژیهای شوروی دروید و تمام فرود مارکسیستها را در زره ایدئولوژیهای بورژوازی بشمار آورده و تنها مقد ولژی علمی روانشناسی را از دیدگاه "ماتریالیسم دیالکتیک" مطالعه سیستم عصبی انسانها (روان شناسی عصبی - فیزیکی ایران پارلف) می دانند (برای نمونه چنین برخوردی به منبع شماره ۸ رجوع کنید) . جای آنست که از این دانشمندان سؤال شود: مطالعه سیستم عصبی زنان شوروی، در راه رهائی آنان شما را به کجسا رسانده است؟

اقتصادی موجود در دنیای سرمایه داری در آن هنگام و فقر توده ها، نتیجه است چنین ساختاری برای سیستم در نزد مردم امر ساده‌ای نبود. بر زمینه به‌سزایان اقتصادی، یک به‌سزایان مؤثرینی برای صاحبان قدرت و یک به‌سزایان فرهنگی-روانسی در سطح توده ها بوجود آمده بود. سرمایه داری برای حل بحران اقتصادی ناشی از خصیلت آثار شبهه‌ناکی و هرج و مرج گونه سیستم تولیدی خود نیاز به لنس و مرنوع لیبرالیسم سیاسی و زیر پا گذاردن اصولی داشت که تاچندی قبل در فکس شکوه و عظمت آن بود. بنابراین سرمایه داری از ارتجاع سیاسی به معنای واقعی کلمه ترسمل نیست. در اینکه برای مقابله با بحران اقتصادی و حفظ سلطه طبقاتی سرمایه داری نیاز به توسل به عزیه ناشیسم شد همه مارکسیستها کما بیش هم عقیده می‌باشند. اما مسئله پیچیده و مغرور انگیز آمدت که بر زمینه به‌سزایان اقتصادی و فقر و فلاکتی که شده ما را در بر گرفته بود وینا برای به‌سزایانست و سی بایست به زمینه ساز حرکتی نظیه نظم سرمایه داری بدل گردد، چیرا توده ها نه تنها با فاشیسم مقابله نکردند که در عمل آنرا پذیرا شدند ویا مقریست و تحکیم آن در تضاد با منافع تاریخی خود گام برداشتند؟

توضیح بهرانی فاشیسم در این بعد آن، به جنبه دیگر بحران به‌سزایان بحران روانی-فروهنگی توده ها بازمی‌گردد. توده هائی که با پذیرا شدن "اصل حقیقت" سرمایه داری خود را از روابط پایدار و امنیت بخش فئودالی رها کرده و گام به دنیای متحرکه، نامن و متغیر سرمایه داری گذاشته بودند، توده هائی که در آن در معرض بیکاری، فقر و بطور خلاصه عدم امنیت اقتصادی بسر می‌بردند و لذا نسبت به عهد های سرمایه داری دچار تردید گذشته بودند، نیاز به کسب امنیت، ثبات و روابط پایدار اجتماعی داشتند. فاشیسم بدیلی بود که هم نیاز سرمایه داری را برآورده می‌ساخت و هم با برقراری روابط سلسله مراتبی و استبدادی، اتوریته‌ای را که جماعه سرمایه داری از کلیسا ویا پرم سلب کرده و به خود فرد واگذار کرده بود، باز تولید می‌نمود. بدین ترتیب "خلا" روانی ناشی از ورود روابط سرمایه داری در ذهنیت و هستی توده ها، با توسل آنها بد منبع قدرتی که به آنها امنیت می‌بخشید و پذیرش اتوریته آن ویا توسل بسسه خصوصیات جسمی-توهم آردی چون خاک، نترن، نژاد و ندریت باقوم ساسی ارتیا بد می‌یافت. توده هائی که شناختی از آزادی و محرومیت ویا قسوت داشتند و در عمل نیز از آن فرار کرده و بدانان استبداد امنیت بخش فاشیسم پناه بردند. نورم در این رابطه چنین می‌گوید: "اگر شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی که کل روند انفرادی انسانی بدان متکی است، به‌بنائی برای تحقیق فرد، کرائی عرضه ننماید. . . درحالی که در همان حال، مردم آن قید و بند هائی را که به آنها امنیت می‌دادند دست دادند، این خلا، آزادی را به باری غیر قابل تحمل تبدیل می‌نماید." (۲۲) - زمینه های پسندیدنی فاشیسم، بنابراین در همان هنگام در توده ها وجود داشت. توده هائی که بر بنیای نیازهای سلطه طبقاتی، تمایل خود به آزادی را در تمام سقاطح تاریخ سرکوب کرده بردند، در این سقاطح نیز نشان دادند که تا نتیجه سرگیری در خصوصیات روانی شان پدیدار نکردند، ناپایبیت پذیرش آزادی را نداشته و

در عوض در واکنش به چنین رخدادهایی، به اشکال دیگری از کسب امنیت تروهم آلود پناه خواهند برد.

۳ - مسأله حزب پیشرو

مارکس در مجلد هم برورلسوئی بناپارت میگوید: "انسانها خستند سازندگان تاریخ خوبینند، ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده‌اند، بلکه در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستند. شعائر و سنسین تمام نسلهای مرده چون کوهی بزرگتر از زندگان فشار می‌آورد." بزرگترین مصمای سوسیالیسم در همین عبارت مارکس خلاصه گشته است. شرایطی که در آن انسانها ساختمان سوسیالیسم را شروع می‌کنند و یا در آن به مبارزه برمی‌خیزند، بهیچ وجه شرایط مطلوبی نیستند بلکه مستقیماً شرایط وسیطی است که جامعه سرمایه داری به آنها دیکته می‌کند. این امر، اهمیت خود را در مورد حزب پیشرو با روشنی هرچه تمامتر نشان می‌دهد. مهمی از "برگزیدگان و نخبگان" بشری که نسبت به تمام امراض جامعه طبقاتی مصون بوده و بار حرکت بطرف ساختمان جامعه آید، آل را بر سر دوش می‌کنند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. ضعف و نارسایی ناشی از جامعه طبقاتی در پیشرو نیز وجود داشته و در عمل می‌تواند نتایج بس نامطلوبی با خود همراه آورد. اما اگر جبرگرا نبوده و معتقد به تاثیر پویای آگاهی انسانها در حرکت آنها باشیم، بایستی از تجارب موجود در این زمینه بیشترین درسها را با نقد پیرحمات تمام نمونه‌های موجود - چه در وجه فردی و چه در وجه سازمانی - برگزینیم.

انسانهایی که نفس بیناهنگام تحول انقلابی جامعه را بدوش می‌کشند، خود باید بیانگر نفی رادیکال روابط، تفکرات و مفاهیل جامعه طبقاتی باشند. بفرول رایش انسانهایی که آزادی بشر را هدف خود قرار می‌دهند، خود باید آزاد باشند. مهمترین ویژگیها، در هم نسکستن فرهنگ پدرسالاری در خود می‌باشد. حزب انقلابی پیشرو باید بیانگر روابطی باشد که در جامعه آزاد آینده بین انسانها برقرار می‌گردد. این خود بوسیله شرایط جامعه موجود مشروط میشود ولی نامکن نمیگردد.

چنین نوعی از جنبش انقلابی که از ابتدا تشکیل دهنده محیط فرهنگی و روانسی مناسب برای نیلور شخصیت های سالم و سلطه ناپذیر و رشد توانایی برای خودگردانی مستقل در پایه می‌باشد - مفهومی از انقلاب بعنوان یک پروسه را ارائه می‌کند که در آن... کیفیات جامعه نوین در ابتدا در مسیر تحول آن یافت می‌گردد، (۲۴) - تجربیات احزاب پیشرویی که تاکنون وجود داشته، کمتر شباهتی را با این جنبش درکی از حزب به ما ارائه می‌کند. آنچه تاکنون وجود داشته، بیانگر نچندین تولید روابط انوریته طبعی - اتوریته پذیری منتج از فرهنگ پدرسالاری، به همساره دکمانیسم (جزم گزایی) تحریک وجدائی از محرکها و نیازهای واقعی زندگی روزمره توده‌های زحمتکش است. وظایف پیشرو نه از بطن جامعه، که از دل مسیر پویایی علمی و سیراندیشه و تفکر بیرون می‌آید، سازماندهی عمدتاً تحول سائزالیسم است.

چاشنی دموکراتیزم است و نماینده طبقه در حقیقت امر، فقط نماینده "اسمی طبقه" است. حزب پیشروی واقعی باید در یک پروسه دیالکتیکی در جهان با طبقه پیوسته و زندگی عینی آنها مبنای عملکرد برنامه ریزی خود قرار دهد.^{۳۳}

سخن را کوتاه کنیم. آزادی انسانها به آزادی از قید استثمار اقتصادی خلاصه نمی‌گردد. در جامعه طبقاتی انسان قربانی مضمحل دیگری نیستی سنت روانی و فرهنگی است. تنها آن جامعه ای می‌تواند مدعی ورود به قلمروی آزادی‌سرود که این سرود و شکل از ستم را ریشه کن نموده باشد.

"عشق، کار و دانش سرچشمه های حیات ما هستند. آنها نیز باید بر آن فرمانروائی کنند."

(ویلهلم رایش ، گروش کن مرد کوچک)

منابع و یادداشتها

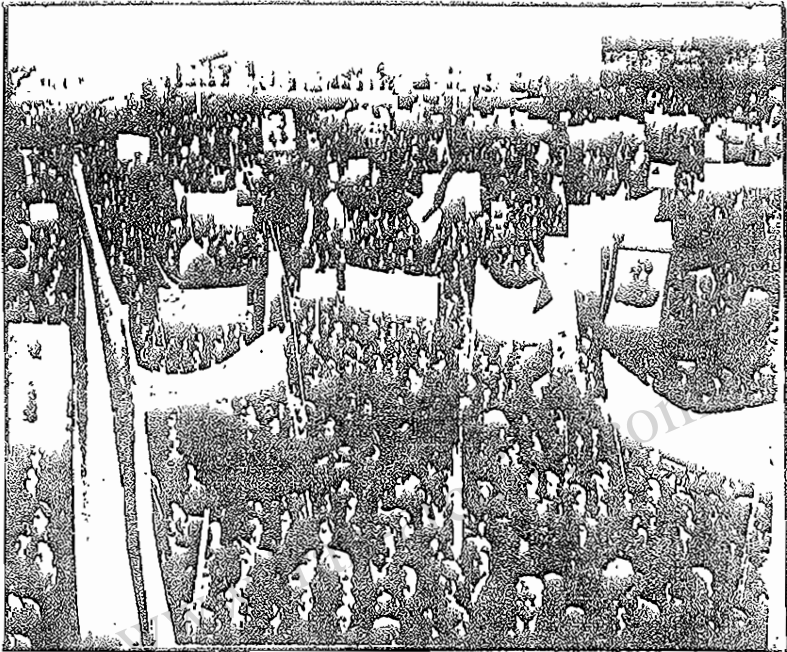
- ۱ - تا آنجا که نتوانسته اطلاع دارد، بیژن جزئی شاید تنها کسی در جنبش چپ ایران باشد که لزوم بررسی روانشناسی را در آثار خود متذکر شده است. محمدا بررسی جزئی در حوزه رابطه خصوصیات فرهنگی روانی بوده و موقعیت طبقاتی آنها تعدد می‌ماند. رجوع کنید به: الف - ۱۹ بهمن شماره ۶ ، مقدمه فصل ۴ . ب - چند اثر: درباره روانشناسی اجتماعی
- ۲ - نویسنده این مقاله ، بسیاری از مفاهیم ، نکات تاریخی و منابع خود را مدیون کتاب Brown Bruce, Marx, Freud and the Critique of Everyday Life New York: Monthly Review Press, 19 می‌باشد که مطالعه آن به تمام علاقه‌مندان قریباً توصیه می‌گردد.
- ۳ - از عناصر برجسته مکتب فرانکفورت می‌توان ویلهلم رایش (Wilhelm Reich) اریش فروم (Erich Fromm) شریوت مارکوزه (Herbert Marcuse) و ماکس هورکهایمر (Max Horkheimer) را نام برد.
- ۴ - یکی از بهترین نمونه های چنین جنبشهایی ، ظهور و رشد بیسابقه " حزب سبز " در آلمان غربی است . این حزب که از نظر عقیدتی و مواضع مختلف خود در طبقه چپ جدید قرار می‌گیرد ، مدت ۲ سالی که از تأسیس آن میگذرد مشهوریت قابل ملاحظه ای در آلمان کسب کرده و به‌خبران رقیبی جدی برای سوسیال دموکرات بعصاب می‌آید . رودولف بارو (Rudolf Bahro) ناکسیست آلمان شرقی از بنیانگذاران این جنبش است . رجوع کنید به :

* بحث در این زمینه نظر به اهمیت آن ، می‌تواند خود موضوع نوشته‌های جداگانه باشد و در اینجا به‌سبب مختصر گنایت می‌کنیم . (۲۵)

- Brown Bruce, Marx, Freud and the Critique of Everyday Life P. 91 ... ۵
- Arnold Hauser ... ۶
- Wilhelm Reich, People in Trouble P. 63. ... ۷
- Nahem Joseph, Psychology and Psychiatry Today , P. 25. ... ۸
- ۹ - رجوع کنید به منبع ۵ ، صفحه ۴۷ .
- ۱۰ - همانجا صفحه ۴۸ .
- ۱۱ - همانجا صفحه ۲۵ .
- Gramsci Antonio, Selection From the Prison Notebooks P. 294. ... ۱۲
- ۱۳ - همانجا صفحه ۲۹۸ .
- ۱۴ - منبع ۵ صفحه های ۵۳ - ۵۲
- ۱۵ - انگلس : مقدمه چاپ اول ، منشأ خانواده ، مالکیت بنسبتی و دولت
- Reich Wilhelm, The Sexual Revolution Pp. 71-72. از: ۵۵ بنقل از: ... ۱۶
- ۱۷ - رایش در سالهای آخر عمر خود نسبت به سیاست بدبینی شدیدی پیدا کرد و تئوری های در این دوران نیز منطق و ثبات خود را از دست داد . شروع درد فسیه اخیر در مورد مسئله جنسیت و امثال آن عراضه سفاکانه گارای ای اتخاذ کرده است .
- ۱۸ - منبع ۵ صفحه ۵۷ بنقل از رایش
- ۱۹ - همانجا صفحه ۸۶ بنقل از : Froma Erich, The Dogma of Christ P. 20
- ۲۰ - همانجا صفحه ۱۱۱ بنقل از Trotsky Leon, The Revolution Betrayed
- ۲۱ - برای تحقیق جالبینست " مفصلی در مورد زمینه ها و ریشه یابی عدم رضامندی کامل زنان روسی نسبت به کنونی زن در برنامم پس از انقلاب رجوع کنید به : Holyneux Maxine, Socialist Societies: Progress Toward Women, Emancipation? Monthly Review , July-Aug. 1982.
- ۲۲ - در این زمینه دواثر زهر بطور مفصل و عمده جانته ای پدیده فاشیسم را مسرود
- Reich Wilhelm, The Mass Psychology of Fascism . . بررسی قرار می دهند .
- Froma Erich, Escape From Freedom.
- ۲۳ - منبع صفحه ۱۱۹ بنقل از : Froma Erich, Escape From Freedom P. 52.
- ۲۴ - همانجا صفحه ۱۳۲ - ۱۳۷
- ۲۵ - برای مطالعه بیشتر در زمینه مسئله حزب رجوع کنید به منبع ۵ فصل ۵ و Luxembury Rosa, "Organizational Questions of Russian Social Democracy," Selected Political Writings.
- ضمیمه در ارتباط با مسئله مبارزه طبقاتی دوره سه زندگی روزه سردم و تبلیغ فسیه حزب پرولتاریائی در این فرآیند ، رجوع نمائید به :
- Trotsky Leon, Problems of Life, Pathfinder Press, 1976.

علی آشتیانی

سزب توده یک گام به پس:
فدائیان اقلیت دوگام به پیش



تظاهرات توده ایها بناسبت مرگ استالین ۱۳۳۲ -

دلیر جانان من برده دل و جان من
برده دل و جان من دلیر جانان من

سودشن

شناختن اپورتونیزم (رویزونیسم) بعنوان یک
جریان در انترناسیونال یعنی اینکه اپورتونیزم دشمن
طبقاتی پرولتاریا در درون کمپ خودش است. زدودن
اپورتونیزم از جنبش طبقه کارگر، اما، نخستین پیش
شرط اساسی یک مبارزه موفقیت آمیز بر علیه بورژوازی
است. لذا، رهائی نظری و تشکیلاتی کارگران از نفوذ
مخرب آن، شرط عمده ای (مهمی) در فرایند آمادگی
برای انقلاب پرولتاری است. و چون این مبارزه،

دقیقاً " پیکاریک طبقه در کلیت خود بر طبقه بسوزاری جهانی است ، لذا ، مبارزه بر علیه اپورتونیسم (رویزوتیسم) ، علاج باید به ایجاد پیوستگی بین السبل پرولتری انقلابی باشد . (تاکیدها از ما است) .

(ژرژ لوکاج ، لنین : مطالبهای در بیست و یکمین سال ۱۹۲۴ ، صفحه ۵۸) .

مسئله برزیندی با شوروی و عمل حزب توده ، توسط پاپ انقلابی ایستوران ، امروزه ظاهراً " در نزد سترلیست ما جنبه یک " راز " و " مسا "ی حل نشده پیدا کرده است . در هر مقطع از زندگی پاپ ایران بودنیال " جمع بندی " شیانت مسا و سازشکاریهای حزب توده ، " جنبش کمونیستی " ما اقدام به تدوین نظریات و سیاست های خویش کرده ، چند سیاسی به مبارزه پرداخته ، تا حدودی اشتراکات ضربات توده ایسم را در اذهان مردم بهبود می بخشد (مبارزه مسلحانه به عنوان بدیل در مقابل خیانت های حزب توده) ، و آنگاه در یک تند هیج سیاسی (قیام) چشم می کشاید و خود را به آغوش شان بریا نی که موجودیت خود را از نفس آن پیدا کرده بود ، می اندازد (اکثریت) . اما ما خاتمه نمی پذیرد ، اقلیت پیوسته بلند میکند ، به مبارزه با راست (توده ایسم) اقدام میکند ، خود را بر پستگاه داشته و محور کینی فریه " اکثریت " را حزب ضمن نگرد که در کنکس سرده معلوم میشود که پیوسته نفر رهبر اقلیت خروشی (توده ایسم بین السبل) از آب درآمده اند . هنوز ترکیب نوشته های کنگره دال بر انقلابی بودن حرکت طلسم سرد مستعفی ما (خروشی ما) ، مشک نشده که ، قطعنامه دیگر کنگره ، حزب توده را در مرحله انقلاب دموکراتیک بینا بینی (یعنی خشن) ارزیابی میکند و اتمسداد شوروی را متحد طبقه کارگر ایران ، کنگره با خوشی و سلامتی نمره از مبارزه علیه رهبران خروشی (البته معلوم نیست که چرا خروشی خوب است شوروی متوجه طبقه کارگر اما طرفدارانش باید اغراج گردند) کارش را پایان نهفته بسرد ، که جزوه لنینیسم یا شروتسکیسم بدون هیچ گونه واضعی شورویک ، تماس سیاسی نظری و عملی پدیدار شده ایسم را در سطح جهان (البته با سقداری پائین انقلابی) با استاری در چند دهه شده (مفید و مستمر) پیش روی ما گذاشت .

جزوه علناً " (طبعاً رسم معمول فدایی که طرفداری از شوروی را تحت لوای مبارزه بر علیه آمریکا مطرح می کرد)

اعلام می کنند که بدون اتساع شوروی در ایران انقلاب پیروز نمی شود (تود ای ما خوشحال میشوند) (۱) . دوباره سرودها راه می افتد (سباهدین " پیوسته ")

(۱) در خارج نیز نشریه جهان ترسان از سالیت " هواداران " در رابطه با قطعنامه بینا بینی ضوآنندن حزب توده ، در مقاله مسلطی به دفاع از شتر بینا بینی بودن سزب ... کرده پرداخته و سهم خود را ادا میکند .

اقلیت را میگیرند) و کارهای سوسیالیستی مباحثی نظری اقلیت را به نقد میکشد. هواداران تئز بینابینی را هم نمی کنند (دوباره شبکور شد توده‌های بالا میروند)، پسندوم اقلیت مژده فدائیان بودن مزب توده را در شرایط موجود سیاسی اسلام

میدارد (۱) البته ما نمی‌توانیم منظور از شرایط "موجود" در اینجا چیست و آیا تحت فشار توده ما چنین روشی را گرفته ویا اینکه شرایط موجود اگر تغییر کرد آیا دوباره حزب توده نیز بینابینی می‌شود). مسئله پنهان اوج می‌گیرد که حتمی در روزنامه کار صحیف از سیاست‌های ضد خلقی (خلق با عنوان مقدس‌ترین مفهوم در فرهنگ فدائی) می‌شود. این موضع گیری‌های متناقض ولی را دیگال خیال عده ای را - (غرض خیال ما را) از خطر تحول دوباره به توده ایسم راحت می‌کند.

این بار نیز خیلی ما خطو شده ایسم را بگلی رفع شده ارزیابی می‌کنند (رئیس نیز اقدام به قلع و سح و رفع رهنبری حزب توده می‌کند)، که با انتشار جرسزوه شماره ایدئولوژیک درونی شماره ۶ (البته مطبوع نیست که این جزوه درونی پسرا علی شده و سلا" بحث‌های درونی دیگر، شماره های ۳، ۴، و هنوز از درونی بیسه بیرونی تحول نیافته‌اند)، بقول معروف آنچه که خوبان همه دارند، در این یک جزوه به تشکلی می‌شود. جزوه شماره ۶، درباره مسئله دوران، به اضافه جزوه لنینیسم یا ترولسکیم در جوار یکدیگر تمام شرایط تئوریک تبدیل کردن اقلیت به "حزب طراز توین طبقه کارگر ایران" (شعبه ایران حزب کام شروی) دربر دارد. تنها کافی است که ذهنیت اعضا و هواداران اقلیت نیز مطالب بنسدرج در این جزوه را هم نمی کنند (که البته چندان سوز ساده نمی‌باشد). جزوه "در بسار ه دوران" بدون هیچ گونه رودر واسی اعلام می‌دارد که "سوزوره نا با اردوگسسا ه سوسیالیزم به عنوان یک جریان انقلابی است که اساساً تشکلی از نفوذ ایدئولوژی

شده بورژوازی در ایدئولوژی طبقه کارگر است، نه بر خورد ما با یک جریان فاسد انقلابی ویا احیاناً با یک جریان دیرکوات انقلابی" (مطحه ۱۸، تاکید ما از ما است) شریسه این جمله به زبان "عامیانه" یعنی اینکه نه تنها هیچ اشکالی در درون - اردوگاه سوسیالیزم وجود ندارد، بلکه اشکالات موجود نیز از توسط ایدئولوژی شده بورژوازی در درون طبقه کارگر (البته منظور از طبقه کارگر، شروی، لهستان، بلنارستان ویا احیاناً "کره شمالی، منولستان و... است) به وجود آمده است. حال معلوم نیست که منظور رفقا از نفوذ شده بورژوازی یعنی چه و اصولاً ایسم ایدئولوژی طبقه کارگر در کبای شروی کنونی است که کمی بتواند در آن نفوذ کند (عجیب است که ما از نفوذ شروی در برخی "جاسا" خبر داریم، اما از نفوذ دیگران در شروی چیزی را نمی‌دانیم). البته نویسنده جزوه "درباره دوران" خود دچار تناقض شده و کسی بعد اظهار می‌دارد که این تئوری (تئوری دوران اردوگاه) فقط

(۲) برای یادآوری روزنامه جهان، ارگان "هوا" داران اقلیت نیز مانند ما شین زیراکس تغییر موضع اقلیت را (از بینابینی به ضد انقلابی) به نشان خوانندگمان می‌که قبلاً در چندین صفحه بینابینی می‌شود و از طریق "علنی" ثابت کرده بود (سؤده دوباره

پاسنگری ساقل مطرح شده برای طبقه کارگر پیروز شده است نه پاسنگری بیگانه
 انقلاب در سری با متحرک گذار از سرمایه داری به سرمایه‌پرزم (بنضمه ۶۵ ، -
 تاگزیراز ما است) . این یعنی اینکه تئوری دوران مطرح شده در کنگره ما ۴۵ ، ۴۶ ،
 ۴۷ نه توسط خروشیف که بوسیله پرولتاریای پیروز مطرح شده و اشکالش نیز در این
 است که به مسئله انقلاب در کشور ما " تحت سلطه " پاسخ نمی گوید . به عبارت
 دیگر نویسنده جزوه در باره دوران تئوری ما پرولتاریای پیروز را نظریات
 ناسرموئال شورویستی میداند که گرچه به نفع " خردش " است اما سناط کشور فکسای
 دیگری که در آنها منور انقلاب رخ نداده است را در نظر ندارد . درستی این نسوع
 تفکر نظری نمی جهانی بودن انقلاب پرولتاری و اسولا " مشهور پرولتاریای جهانی
 است . البته از نویسنده (نویسنده جزوه در باره دوران) که انصراف " رهبران
 سرمایه‌پرزم " (منظور خروشیف ، برژنفس و آنسدرولپ است) را با انصراف روزا -
 لوکزا بهورگ یکی میداند و مقایسه کند (بدن روزا در سمر از این مقایسه بیگانه
 لرزیدن می افتد) . چنین نتیجه گیری ها شی نیز سهل و سکن است . و درست در همین
 جا است که سمر پی سمرن ، دلبر جانان سن برده دل و جان من - برده دل و جان من
 دلبر جانان سن ، از سمرن بسیار " نمی " برزوردار میگردد .

امروز اگر چپ انقلابی ایران متهم است که به سمری آزارگستری کند شمس
 فوق را به آفتک حرکت سیاسی خود بدل کرده است . قبهیل نگرده ، سی بایستی بیگانه
 جدا سازی نظری و صلی خود در سطح شناختیک (سواداری از استالین و منالست بیگانه
 خروشیف ، قبول سبانی نظری توده ایسم و سرز بندی سلی با آن ...) بخنده نگرده و
 به نقد نظری روش شناسی توده ایسم و سبانی اجناسی و تئوریک رشد این پیرسیده در

سطح ایران و جهان بپردازد .

روش شناسی مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم . رسم مامبول در برشورد بیگانه

پدیده رویزیونیسم ، سمولا " در سطح مشاهده و تجربه (یعنی مشاهده تجربی) متوقف
 مانده ، و چپ ایران هنوز قادر به تهرید نمودن تهریبات و مشاهدات خود از این
 پدیده نگردیده است . لذا بهترین تطیلی خود را متقوم به باقی ماندن در سطح کسرد
 و از سببین آن عاجز مانده است . سمولا " گفته میشود که ، مزب شده سازشگسار و
 میانگسار است . چرا که رویزیونیست است . حال اگر سمول ترد که این بریسسار و
 چرا رویزیونیست است (خارج از نوگرو جاسوسی) گفته میشود چون سازشگسار و
 میانگسار است . اما این تنها بیان سمول است نه شناخت علل آنها ، چرا که
 سناگسار که ، سازگاری در رابطه یک نیروی اجناسی با دیگر گروه سائوروسسای
 اجناسی مادیست می یابد (رویزیونیسم ، سیز) ، به همین شکل سیز شناخت از پدیده
 سازگاری . از این رو تنها در رابطه با برشورد به کلیت (totality) روایست
 اجناسی دریک جاصه (دوسطع جهان) ما قادر به شناخت و سببین تئوریک پدیده ه
 توده ایسم و یا رویزیونیسم می گردیم . مارکسیسم انقلابی در شناخت از پدیده سبانی
 اجناسی ، آنان را در خلا مشاهده و تجربه نگرده و پدیده ما را در کلیت خردشسان
 رد و رابطه متقابل با دیگر پدیده ما است که مورد ارزیابی قرار میدهد . بقول -

لرکاج بهترین نشان بد سفره کلیت (Totality) مرز اساسی انقلاب در علم است .
 بکار گرفتن روش فوق در چگونگی شناخت از یک برهان اجتهادی (مانند پدیدینه
 توده ایسم) مشروط به دخالت دادن و رعایت کردن اجزاء و ابعاد ذیل و ترجمه به
 آنگاه در شرایطی تولید دوباره آن پدیدینه در نظر انسانی (یعنی شناخت فلسفی)
 است :

۱- تلاش در جهت شناخت از پدیدینه " توده ایسم " بدون تعیین رابطه آن
 با شرایطات و مناسبات ساختار اجتماعی جامعه ما ، و رابطه نیرویها و
 طبقات اجتماعی در این ساختار (بالمبته در سطح جهان) قابل دستیابی
 نخواهد بود .

۲- در ادامه نکته فوق ، پدیدینه "توده ایسم" ، تنها به عنوان جزئی از یک
 کلیت معینی تاریخی ("historical concrete totality") و در
 بستری مبارزه طبقاتی از نقطه نظر تولید ، تا سطح مبارزه سیاسی در جامعه
 و در ارتباط با چگونگی دربرخوردن برهان مبارشی همان ایدئولوژیک
 سیاسی موجود در ایران (ریمان) ، باید مورد مطالعه قرار گیرد . این هر
 نوع اشراقی بر روی تئوریکستی ، امپیریستی ، پراگماتیستی را برآب خواهد
 گفت .

۳- به عبارت دیگر پدیدینه " توده ایسم " نه در سبب (In itself)
 که در رابطه با شوق خاصی که اشعار و طوایف جامعه ما خواسته ها ، منافع
 و اسباب خود را بطرح می کنند ، مورد بررسی قرار میگیرند ، یعنی اینگونه
 " توده ایسم " نه بارها ، منافع و خواسته های اشعار و طبقات اجتماعی ، که
 در شناختن درگیری سیاسی - ایدئولوژیک میان آنان به شکل کلیت پدیدینه

۴- به عبارت دیگر ، پدیدینه توده ایسم ، تنها با یک درک دیالکتیکی
 از فرایند تحول و تاریخ تاریخی جامعه ما (اقتصادی ، سیاسی ، و ...)
 ایدئولوژیک) ، که دربرگیرنده شناخت از نشانی این وقایع تاریخی در کلیت
 اجتماعی (Social Totality) و در درون وحدت (unity) پیوسته
 تاریخی آن ، قابل تبیین و توضیح است . این به آن معنی است که ، وقایع ،
 آثار و ارقام و " ستاره " تئوریک ، باید در رابطه با وحدت پیوسته تاریخی
 در رابطه اجتماعی موزه کنکاش قرار گیرند .

کلیت ایجاد اجتماعی باید شده دریا ، بارها در روش شناسی مارکسیسم انتقادی
 بطریق نادر قرار گرفته شده تا آنکه ، گفته لرکاج که این بررسی انگریز
 اقتصادی در توضیح تاریخی نمی باشد که تفاوت اساسی بین اندیشه مارکسیستی
 بیروزی و تشکیل می دهند ، بلکه شکل نظر توانمند (Totality) (۱) است که
 برهان واقعی خود را در یک تحلیل تئوریک متباین نماید ، روش پیشنهاد شده
 بهنجار (برخلاف تصور برخی) ، روی آوردن به درک های غیر طبقاتی و یا

آلتمنبرگ نمی باشد ، بلکه به نگی ، قصد ما ریشه کن تئوریک درک نادرست

با "ارزش-ارزگی و سنده رونق" اقتصاد " و فردان کم‌توان و جهان‌نسرل " زیر بار این استبدادی " است. به عبارت دقیق‌تر ما شروع کردیم از اقتصادزوی برنا را که با سوازی با نیروهای سولنده به حساب آورده شد و خود شوری جای سولنده را شز ذاران از قابل اجناسی آن ر تشها به سمنی کشورلوی و ابزار سولنده مروه بررسی سولنده سنده و شایع برنا شوم . به فرض در روش شناسی ما ، این جایگاه اجناسی انسان با (ضرورت افشار و شایع) ، در شرایط سولنده زندگی سولنده است که در کلیت () سرکست سیاسی و شکل گیری ایدئولوژیک آنان ، جایگاه اساسی را باز می یابند . در صورت پذیرفتن این اصل به جای قرانین " جهان سول افشاسی " که از شیل دنیا را برای ما ساخته آینه‌های روشن ساخته و آینه را بازگر می کنند ، ما با پدیده تن اجناسی به صورت کلیت‌هایی بسیار پیچیده روبرو هستیم که سولنده پیکرنگی رایبند و جایگاه آنان در سازماندهی تولید اجناسی (با سنده قریب‌ترین اجناسی) ، بنیان شوام انگیزه های گوناگون سیاسی و نظری آنان را شکل می بخشند . بدین ترتیب ایدئولوژی ما ر می های سیاسی موجود در یک جامعه ، نه امکان ساده و سولنده قابل سنده " اقتصاد " که خود در همین حال سولنده به صورت مراحل سولنده سولنده و شکل سولنده پیکرنگی به کلیت () سازماندهی سولنده زندگی ما ی ظاهر شده و از قدرت بسیار سنده ای نیز برخوردار باشند . لذا ، سیاست و ایدئولوژی را نه به عنوان انگاسی نگارنگی " زیر بنا " ، که در اجناسی با نرخ ویژه ای سولنده طبقات اجناسی به سولنده سازماندهی سولنده زندگی ما ی (زیر بنا) ، با سولنده بی سنده و با یکدیگر رابطه برقرار میسازند مروه ارزیابی ترازی سولنده ، در سولنده روشی ، سیاست و ایدئولوژی ، اولاً به عنوان سولنده سولنده سولنده سولنده سولنده واقع شده و پیکرنگی سازماندهی سیاسی و ایدئولوژیک افشار و طبقات اجناسی سولنده ای سولنده سولنده ارزیابی قرار میگیرند (منظور از سولنده نه سولنده از کلیت ما سده و بلکه سده عنوان یک کلیت در درون کلیت اصلی که در فرما سولنده اجناسی است) ، و در شایع قادر می گردیم که به سولنده اثراتی که این سولنده (سیاست و ایدئولوژی) در سولنده اجناسی می گذارند به پردازیم .

بهر رو ، نتیجه تمام بحث‌های فوق این است که ، زندگی اجتماعی گروه ما و اسزاب (وظایف) سیاسی در یک جامعه صرفاً " یک راه‌ها اقتیادی سولنده و بر خورد سنده آنها نیز نمی تواند و نباید در خلا " و در خود (کلیت سولنده) انجام گیرد . بلکه گروهها ، جریان ما و اسزاب سیاسی را باید در سولنده زندگی اجناسی انسان از سطح کارخانه گرفته و تا در حوزه های پیچیده ایدئولوژیک سیاسی ، مروه ارزیابی فرار داد .

مبارزه طبقاتی مروه اینست که اجزاء تشکیل دهنده یک کلیت اجناسی به صورت مشخص در آمده و خواسته های اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک و حتی سولنده و فلسفی گروهها ، اسزاب و طبقات موجود در یک جامعه در یک کلیت مشخص سولنده سولنده از طریق آن (مبارزه طبقاتی) به برخورد با یکدیگر می پردازند در اینجا است که دیگر " زیر بنا " و یا " اقتصاد " ایدئولوژی " و " سیاست " به عنوان یک کلیت و به شکل برنا به جریانها (و یا طبقات) در سنده مبارزه طبقاتی به تقابل با دیگر برنا به های جریانها بررسی میزند . سنده بودن جایگاه افشار و گروههای اجناسی

در تولید نیز، از طریق این برنامه و در مبارزه طبقاتی، ظاهر شده و مشخص می‌شود. آگاهی اجتماعی و خلاقیتی سیاسی و ایدئولوژیک (ویا "روینا") نیز، دقیقاً نشان‌دهنده در فرایند دستیابی این برنامه (تحول اجتماعی تا انقلاب) به اشکال سیاسی رسیده (بیمارت دیگر درست دراینها است که آگاهی اجتماعی که خود در رابطه با تولید زندگی مادی نیروهای اجتماعی شکل گرفته است، خود در پیچیدگی تحول میان روابطی که تولید زندگی مادی بر سببهای آن انجام گرفته است، نشان ایجاد می‌کند).

کدام مای خرق بیان این مفروضات است که چرا تاریخ نوشته شده، تاویس می‌ارزه طبقاتی بوده (۱) و چرا مبارزه طبقاتی عمده ترین صحنه است که در آن طبقات اجتماعی شواسته تا و برنامه فاشیسان را در شکلی مشخص ارائه می‌دهند. این تلاش نظری برخی است که مبارزه طبقاتی را مانند میدان جنگی میدانند که طبقات در آنجا صف کشیده و به کشتار یکدیگر می‌پردازند. مبارزه طبقاتی بیان شروع سازماندهی اجتماعی سرود نگر طبقات اجتماعی بر پایه منافع، خواسته‌ها و نظراتشان از سطح تولید گرفته و تا سره‌های تئوریک، سیاسی، فلسفی، هنری، ... در یک فرامی‌ساز اجتماعی (در سطح جهان) می‌باشد. لذا در جوامع سرمایه‌داری، سازماندهی اجتماعی بورژوازی - سازماندهی تولید استثمار سرمایه‌داری سازماندهی اجتماعی سرمایه‌داری - سازماندهی تولید جمعی و جمهوری شواستی است. برخورد نظری و سیاسی با بورژوازی نیز نمیتواند از برخورد با شروع سازماندهی اجتماعی این طبقات جدا باشد. مبارزه با این نوع سازماندهی (استثمار) نیز، جنگ با افراد بورژوا و یا اعدام و قلع و نزع فیزیکی آنان نبوده (چه طبقات خود در مبارزه طبقاتی شکل می‌گیرند) بلکه این بهم در فرایند ارائه بدیل سازماندهی پرولتری و به نقد کشیدن شروع بدیل اجتماعی بورژوازی، حاصل می‌گردد. حرکت در جهت ارائه بدیل سرمایه‌داری نیز تنها سازماندهی در جهت کمبود دولت‌شسی باشد. مسیر اتحادی طبقاتی با تلاش همه جانبه در راستای انقلاب پرولتری (ایجاد شواهای کارگری،

(۱) در کتاب با نیفست نوشته مارکس و انگلس نیز گفته شده است که تاریخ جوامع تاریخی مبارزه طبقاتی است. این امر بسبب گردیده که برخی افراد بگردند که گفته فوق اشتباه برده و مثلاً "در کسرن ویا درها همه‌گونی‌هایی که طبقات وجود شده‌اند چنین امری سمت ندارد. باید توضیح داد که منظور گفته مارکس و انگلس درمان نیست، از تمام جوامع، جوامع طبقاتی برداشته است. انگلس نیز جمله "تاریخ جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است" را بدین‌گونه در زیر نوشته ای بهمان صفحه (۲۴) تصحیح می‌کنند

"یعنی تمام تاریخی که به ضرورت اسناد کنشی در دسترس ما قرار دارد." این است که ما جمله شروع بخش اول با نیفست را تصحیح ارزیابی می‌کنیم.

تولید و کسب آگاهی سرمایه‌لیستی، برش از زنگار سای بورژوازی و خورده بورژوازی سازماندهی اعتماد عمومی سیاسی، سازماندهی مزیبی و بالاخره نظامی در جهت نامردی قهر آمیز دولت بورژوازی و ...) سادیت سی باید. نه مبارزه مستقیم در کارخانه (کمیتته های کارگری) و نه انبام مبارزه ایدئولوژیک و نظری با بورژوازی و خورده بورژوازی به تنهایی قادر به تحول اجتماعی و پرولتری است. کمیتته های کارگری از این رو است که باید به شوراها گسترش یافته و مجلسی وسیعتر از کارخانه ها را دربرگیرند (شهر ما - ملی)، و مبارزه روشنفکران نیز باید سازماندهی سیاسی - تشکیلاتی یابد.

در جامعه سرمایه داری ایران، دو طبقه بورژوازی و کارگر، پتانسیل طرح در نوع سازماندهی اجتماعی را با توجه به واقعیات رهیبات موجود در جامعه سرمایه داری ایران دارند (جامعه بورژوازی و یا سوسیالیستی). اما در ایران به غیر از دو طبقه مذکور، اقشار میانی (جدید) نیز وجود دارند که چرخه گاهی به این سوی و زمانی به دیگر سوی در چرخش اند، اما برای خود ستاف، امیال و خواسته‌هایی نیز قائل اند. این اقشار میانی در جوامع "پیرامونی" مانند ایران که از یک سوی، طبقه کارگر به میزان زیادی از در اختیار داشتن ابزار تولید دانش سازماندهی دهی اجتماعی محروم بوده، و از طرف دیگر بورژوازی پسری ایران در شکست تاریخی به سر می برد، علمبرگم اینگونه تاریخی "قادر به ارائه بدیلی خارج از سوسیالیسم و یا سرمایه داری نمی باشد، اما از امکانات و ظرفیت های زیادی برخوردار است، تمهید بودن نقش دولت در جوامع مانند ایران، عدم توان بورژوازی ایران در به سر انجام رساندن جامعه مدنی، سطح نازل دانش و شخص در جامعه، وسیع بودن تنگنای اقشار میانی، به اضافه قدرت گیری و قدرتمندی نیروی سوسیالیست (که با آشناسی معمول خواسته ها و توجیهی اقشار میانی - بروکراسی و تکنوکراسی - از سازماندهی اجتماعی میدانیم)، به این فکر درجامد ما اسکان عرض اندام و حتی مطرح ساختن تبدیل فرد را میدهد. اما، اگر در سووی پروگرامی استالینی توانست سوار بر کرده انقلاب کارگری اکتبر راه سوسی را سازماندهی کند، در ایران راه سوسی باید مستمرا نخواهد یافت این است که در ایران چنین "بدیلی" آماده برای سازش و شوطه سازان فریرونیست، و او که سرمایه داری را سازماندهی اجتماعی اید آل خود نمی یابد در "ندیت" با آن برخاسته و به قصد ارائه بدیل خود به حرکت میانی دست میزند. اما بدون برقراری حکومت کارگری و روابط سوسیالیستی رانیز بزرگترین مانع بر سر آقاگانی و قدرتمنداری خود (بروکراسی ها و تکنوکرات ها ...) می داند، بدیل خود را در بیشتر این تناقض تاریخی، هم این رفم آن و آن و آن است که باید. از یک سوی برای نشی سرمایه داری "سوسیالیسم" را پیش روی بی نهاده، از طرف دیگر در ندیت با کار بدآستی با سرمایه تن در میدهد. التقاط در جبهه نظر و عمل او ریشه می کشد. می خواهد سرمایه تن سرمایه داری بخوشی نباشد (چرا که سرمایه داری خودمختی او همیشه نسوکر سرمایه دار است)، اما از غیراوشی سرمایه دارانه بسیار سرد می برد

(تقسیم کار بیشتر ورد زبانش است)، سرمایه‌یزم را نیز منافعی تقسیم کار مسؤرد نظرش می‌داند (کار یدی و فکری) و مدیریت تک نفری را در تناقضی با شوراها، اسفا تبلیغات سوسیالیستی را در جهت بسیج مردم سود مندی داند. پس "سوسیالییزم" را از طبقه کارگر به قرض گرفته (فرض به محنت واقعی کلسه، تنها برای چند صاحبی و به عنوان وسیله و نه هدف)، و دولت سرمایه داری را نیز به جای سرمایه خصوصی می‌شناند. بدین سان دولت را که آگنیر قدرت است تسخیر کرده، سرمایه خصوصی را بذل و "سوسیالییزم اقماریانی" را بنیان می‌نهد. این اما، همان استثناسار فردی سرمایه است که این بار دولتی گردیده است. محدودیت عینی و پتانسیل تاریخی اقشار میانی، به آنان اجازه فراتر رفتن از چهار چوب روابط سرمایه داری را نمی‌دهد، لذا "سوسیالییزم" در خدمت دولت سرمایه داری ترا گذرشنه و سرمایه داری دولتی

بیان سناخ و خواسته های اقشار میانی مادیت می‌یابد. این تنها راه ممکن است کسه توسط آن اقشار میانی دریک جامعه سرمایه داری (مثلا ایران) قادر به برقراری مؤدونی خود بر کار (طبقه کارگر) و سرمایه (بورژوازی) میشود. آیدئولوژی سازمان دمی اجتماعی اقشار میانی را به گونه‌ای که تمجیدین گردید، ما در ایران "توده اییم" می‌خوانیم. توده اییم مسؤل خواسته ها و اتروپی بخشی از اقشار میانه جامعه ما است، و تلاش آنان برای مطرح کردن خویش به عنوان یک نیروی اجتماعی در جامعه (البته در شرایط ایران و ضعیف بورژوازی به غیر از خرده بورژوازی بخشی از بورژوازی ایران و همچنین سران ارتش، مفاطمه کارما، ... نیز شامل این پدیده میشوند) ایران است. تاکتیک ما، استراتژی، آیدئولوژی و حتی متحدین میسمن السلسلی این پدیده نیز در این راستا قابل شناخت اند. البته دلیل اینکه تقسیم سواخ "اردوگاه" ربه خصوص شوروی را سرمایه داری دولتی آرژبایی نمی‌کنیم ایسمن است که سازماندهی بوروکراتیک جامعه شوروی و اسولا" پدیده استالیینیزم از درون انقلاب

کارگری اکتبرسوار بر دستاورد های آن (و در نتیجه با قوت بسیار) شکل گرفتند و مجبور به سازش با بورژوازی نبود (از طرف دیگر پروسه انقلاب اکتبر به میسوزان زیادی ساخت جامعه شوروی را شکسته بود). از این روی زمینه آماده‌ای بسسرای استالیینیزم پدیدار گردید تا که شیوه جدیدی از سازماندهی اجتماعی را بنیان نهاد (حکومت بوروکراسی و تکنوکراسی). در حالیکه در کشور ایران پدیده شده اییم به علت شرایط مشخصی جامعه ما محبت "راستی" برخوردار بوده و در مقایسه با ایسده آل خود امثالینیزم که به اصطلاح چپ بود، از سوبوردیت و غریبستی نوی برخوردار است.

توده اییم در بهترین حالت خود بیان تئوری و عمل بخش جدید اقشار میانی است، که در سطح جهانی و در شرایط نبود یک مرکز بین المللی پرولتری خرد را بسسد عنوان نیروی در مقابل سرمایه (خصوصی) بازده و از "مشروعیت" خویش بسسرای جلب ترده ها بهره مند میگردد. سازشکاری، التماس، جا بوسی، خیانت، فدیت... با انقلاب، ترک صفتی...، همدر جامعه خود در تئوری و عمل این پدیده مزجسود است. چنین پدیده ای اما، هنوز در شرایط عدم شکل گیری تبدیل قابل ملاحظه و شایسته پرولتری (در جهان و ایران)، خلوطش با سوسیالییزم و انقلاب، ممدوش است. لذا، نقش پدیده توده اییم به معنی وسیع کلسه اولین قدم در راستای تدوین تئوری انقلاب

پرولتاری و تبیین استراتژی انقلاب است، و سنتریسم‌ها (فدائیان، پیکار، ...) در همین قدم اول به عبرت افتاده و به جای برخورد به ماهیت واقعی شده ایم در ایران و جهان، خشک‌بنا نه پرخاشیوشی را شیوه کرده اند. سوسیالیست‌های انقلابی با بسته شدن کشیدن ریشه های اجتماعی - تاریخی این پدیده چه درخت باسک چپ (استالینیزم) باشد چه در ظاهر پی آبروی توده ایستی آن، به پیکار نظری با جهان بینی بیخشی از اقتار میانی جامعه می نشینند (عیبی است که سنتریست‌ها دائما " از این بی نالند که بیخشی از راه کارگر به حزب توده پیوسته و با رزندگان توده‌ای شده و ... سؤال این است: مگر تفاوت بین سنتریسم و رویزیونیزم چقدر عمیق است، که شنا اینقدر متسبب می کنید؟) .

سوسیالیزم انقلابی سرز بندی با توده‌ایم را نه با پرخاشیوشی و دشمنام کوشی که با برجسته نمودن شیوه فکری و جهت مبارزاتی پرولتاریا آغاز میکند، اعتراف به انقلاب پرولتاری، و نتیجتا " ازماندهی خود بسرای انقلاب مارکسیسم انقلابی را درتقابل با توده ایسم قرار میدهد. رویزیونیسم همیشه خود را حامی منافع تمام مردم یا تمام خلق میدانند. انقلاب نیز همیشه سردمی، ملی و خلقی است. اما، از آن رو که در جامعه پدید آمده ای بنام خلق و یا مردم (جدا از طبقات) معنی نسپدند، لذا، انقلابیان نیز پس معنی میشود. مارکسیسم انقلابی برخورد دیالکتیکی به پدیده‌های اجتماعی میکند، و اعتراف بر این دارد که تا هنگامیکه جوامع به طبقات تقسیم شده و منافع آشتی ناپذیری آنها را از یکدیگر متمایز میکند، سر نوح تلاش طبقاتی و یا شوریک برای وحدت بخشیدن تمامی نیروهای خلق و یا مردمی، تبلیغ سازش طبقاتی و نتیجتا " ابدی نمودن تقسیم طبقاتی است. (قابل توجه خواناران جمهوری دیموکراتیک چند طیفه، خلق، رتوده ای)، دیالکتیک، روش تطبیل انقلابی است، چرا که جوامع را در پروسه حرکت تاریخی شهاد های اجتماعی تطبیل می کند، و لذا، انقلاب را نیز پیش میکند. رد شوریک این روش، تقابل با انقلاب و در تطبیل به القاطا اقمسار میانی است. دیالکتیک رویزیونیسم‌ها اکسیر تاریخ است. قوانین عام، جهت تقسیمول و از پیش تعیین شده آن از کمون ... تا کمونیزم ما را رهسور غرق ساخت (مرکست مارپیچ تاریخ به بلر)، لذا کافی است که " توده ای " ماد کلیه تاریخ را یافته و از راه میان بر (البته " غیر سرمایه داری ") به بهشت سوسیالیزم (البته تقسیمت زحامت خط امام) برسد. آری دیالکتیک توده ای سترون است و انسان نظاره گر تاریخ.

عمل انقلابی انسان‌های نوین راه توده ایسم اتوپی نام می شد، و خود بسته سیاست بازی (roaspolitik) دل بسته و آنرا واقع بینی نام می شد.

مشاوده میشود که از زمان فدائیان اصولا در مقابل خرده بورژوازی بیخشیون از انشاء شخص‌نشان سپدند. چرا که دیدگاه سخریستی غالب بر آنها چنان با یکساده منکم و ثابتی برای خرده بورژوازی شاد رک دیده است که اصولا " انقلاب مردم نظرندائیان بدون خرده بورژوازی امکان پذیر نمیشود. بدین جهت است که اقلیت از سونج کیسری بر علیه میاهدین، سزب توده، و جناح خرده بورژوازی رژیم ناجز است. یکسسی را عسوز انقلابی (با سهدین)، دیکری را بیخشیون که در شوایط سویود ضد انقلاب است

(حزب توده) ، و دیگری را نیز به سکوت برگذار میکنند . این بیان عدم توان شیوه سنتزیمیستی غالب بر اقلیت در پاسخگویی به مسائل مبارزه طبقاتی در ایران است . های تبعیض هم نمی باشد که تقریباً " اقلیت در دسال اخیر اینقدر ، در مبارزه مباری در جامعه منفصل بوده است . خط سنتزیمیستی در هوامی مانند ایران و در شرایطی کسبه مبارزه طبقاتی به رویارویی مشخص اقلتار و طبقات بایکدیگر با نجامد ، راسلست خود را از دست می دهد چرا که ماهیت خرده بورژوازه آن برلا شده و به فرسیم کشانده میشود . تنها در شرایط مبارزه " خلقی " و " فدا امپریالیستی " مانند دوران قیام ، که از ماضی رنسانبانی شاترده ای و بجه ملی و ... همه تمت عنوان " دشمن مشترک" می جنگند ، سنتزیمت ها قادر به اظهار وجود آنها از جانب " خلق " اند . شمسار ساکبیت خلق نیز بیان پوپولیسم نشانان بود که در آن شرایط عنوان کردید ، و جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی شهر وده وکارگران نیز نشانان بیان پوپولیسم است سنتزیمیستی در شرایط دیگر .

می ۱۹۸۴

دیدگاه اکونومیستی - رفرمیستی و تنزیمت‌های بینابینی

در این بخش از مقاله می‌پردازیم به نظریات مطرح شده در " قطعنامه برخورد به نیروی‌ها " . این قطعنامه ظاهراً قصد دارد که جایگاه احزاب و گروههای سیاسی را در طی انقلاب دمکراتیک مشخص کرده و موضع سرولتاریا را نسبت بدانها بیان نماید . ولی متأسفانه همگین دانستن و عدم تمیز فائل شدن بین اقلتار و طبقات اجتماعی احزاب سیاسی ، سبب گردیده ، کسبه جایگاه احزاب نیروهای سیاسی به شکل بسیار مخشوشسین مورد بررسی قسسرار گزشته و تنها از نام آنان به عنوان مثالهای استفاده کرد ، قطعنامه کساری به چیز برخورد به طبقات و ذکر سازبایا احزاب به عنوان نرنه ساس از قشسرار و یا طبقه ای خاص انجام نمی دهد . قطعنامه تصویریری شجریدی و دیدی ارتجیمی از پیکار طبقاتی در ایران را عرضه میکند ، انگار که در بنامه طبقه کارگر در یک سری و بورژوازی در سری دیگر روز آزمائی کرده و خرده بورژوازی هم مانند سسند تماشاگری طرفی ، غنشی به نظاره نشسته است . ترسیم این چنانی پیکسار سیاسی - طبقاتی در ایران ریشه در عدم تمایز فائل شدن بین طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی مدعی نمایندگی این طبقات دارد . ما در این رشته سسسی داریم در پناه تمییزن خطوط تمایز طبقه اجتماعی و احزاب و سازمانهای سیاسی ، برخوردی مناسب را پیشنهاد داده ، و بن بست ما و تناقضات تئوریک - سیاسی درک قطعنامه را از این موضوع ، برجسته نائیم .

ترسیم و تعریف طبقات اجتماعی در برخورد به رابطه گروههای اجتماعی با پروسه سازماندهی تولید اجتماعی آغاز میگردد . این تعریف با معلوم داشتن جایگاه و رابطه گروههای اجتماعی خاص در دیگر سطوح جامعه سسسه (ایدئولوژیک - سیاسی) تکبیل وادامه پیدا می کند . در مقابل چنین تعریفی ، درک اکونومیستی از این مقله قرار دارد . اکونومیست ها . طبقات و اقشسار اجتماعی را در پروسه رشد نیروهای مولده جامعه و منحصر " در حوضه " اقتصاد ،

دیده و دیگر خصیلت‌ها و عرصه‌های اجتماعی را (مانند ایدئولوژیک - سیاسی) صرفاً انعکاسی ساده از اقتصاد می‌بیند. این درک بدانجا می‌رسد که برایش نتیجه و حاصل مبارزه سیاسی از قبیل توسعه اقتصاد معلوم می‌گردد. طبقات اجتماعی در حوضه اقتصادی دارای منافع اند که دیر یا زود، در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک به آن آگاه خواهند شد. مهم نیست که اگر هنوز منافع خود را نمی‌بیند، چرا که بهر حال جبر اقتصادی به آنان آگاهی پرولتری را از آنسی خواهد کرد؛ مگر این بعد نشان خواهد داد که چرا این نوع تفکر ایچپرا "بسه دنبال‌روی از توده‌ها منجر خواهد شد. ولی فعلاً" باید خاطر نشان سازیم که دید اکثریستی با یکی پنداشتن احزاب با گروه‌های سیاسی (و بدست دادن - نمریفی ناقص از طبقه)، عملاً با آنچه که در صحنه مبارزات طبقاتی ایچپرا منع روی میدهد، در تضاد می‌افتد. نگاه‌های آنچه که در مبارزه گذرنیستی - انقلاب و خد انقلاب در همین ما در جریان است معلوم می‌دارد، که ما بسا مبارزه طبقاتی از طریق سازمانها، احزاب و شخصیت‌های سیاسی رهبر بر سر آمده و با اینکه هر کدام از گروهها و سازمانهای سیاسی در ارتباط با تشریح و یا طبقه‌بندی خاصی قرار دارند، اما این دقیقاً طبقات نیستند که در پی کار طبقاتی دیسده میشوند. فرضاً طبقه کارگر بخشاً در ارتباط با کربتها، رهبر و ندرت‌ها و حتی انجمن‌های تلبور مبارزه خود را پدیدار می‌کند. تنها در صورت بر وجود آمدن حزب طبقه کارگر و در تحت شرایط ویژه می‌شود صاحب‌نظر اینکسه تمامی طبقه کارگر مقابل طبقات دیگر قرار گرفته شود. و این در حالی است که دیدگاه اکثریستی به جای پرداختن به سازمانهای سیاسی جامع‌گرا (فدائیان، مجاهدین، حزب جمهوری...) به تخریب پرولتاریا، مشغول شده پرولتاریا، و پرولتاریا، تجاری بسته کرده و هیچ‌گاه با پیشی پیدار به آنچسه که عملاً در جامعه روی میدهد بهائی نمی‌گردد.

باید حقایق ملموس و مشخص ما را متقاعد کرده باشد که احزاب و سازمانهای سیاسی که مدعی نمایندگی طبقات اجتماعی را می‌نمایند، چیزی بیشتر و حتی متفاوت با انعکاس ساده، موقعیت انشاز و طبقات در صحنه مبارزه اقتصادی اند. و اصولاً آن پیوستگی و وحدت خیالی اکثریست‌ها، هیچ‌گاه بین سطح اقتصادی و عرصه سیاسی یک جامعه وجود نداشته و سیاست نیز چیزی جز مراتب پیچیده نراز انعکاسی ساده از اقتصاد است. (و اگر اینگونه بود چه نیازی به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک می‌بود). تا اینجا تا حدتاً سیبایستی روشن شده باشد که، اگر چه سازمانها و احزاب سیاسی در رابطه با منافع تشریح و یا طبقه‌بندی به مبارزه پردازند، ولی نیروهای سیاسی، دقیقاً منسلان طبقات اجتماعی نمی‌باشد. منظورمان این است که نمی‌شود برای تحلیل‌ها از سازمان فدائیان و یا مجاهدین، به شناخت از پرولتاریا و یا خرده پرولتاریا - ایران بسته کرد، بلکه باید به مطالعه جداگانه‌ای از پیچیدگی سرقیستی و جایگاه فدائیان و مجاهدین نیز دست زد. سازمانهای سیاسی ممکن است دست به بسیاری از حرکات و توضیح‌گیری‌های سیاسی بزنند، که با آنچسه

که با منافع و سواخچ طبیعت می ناسیم همخوانی نداشته باشد. اینک همه صحبت از موضع پرولتری ویا رفرمیستی وفسره میشود، سمنولا" درصحنه مبارزه سیاسی ویا توجه به معایسه سازمانهای کمونیستی است که امکان پذیر می شود. وگرنه چیزی به نام ماهیت پرولتری را غیر وجود ندارد. منتظر اکونومیستی، از آنجائیکه فئود دارد هر پدیده ای را در بسترجبر اقتصادی و با توسل بدان، توضیح دهد، با عنوان اینک آنچه که احزاب وگروه های سیاسی در عمل انجام داده و میدهند، تنها ندردی از این گروهها است، به چیزی به نام ماهیت احزاب نقش اساسی را میدهد. این ماهیت که همان نقش طبقات در اقتصاد است در ادبیات اکونومیست ها رل مسبو" را ایفا می کند. در نتیجه بدون استدلالی به جای پرداختن و دیدن آنچه که احزاب سیاسی عمسلا" انجام داده و میدهند، اکونومیست ها متفایق را فراموش کرده و دنبال پیراهن بیرون که همان ماهیت باشد سرگردان می مانند. سوال می کنیم، ماهیت سازمان فدائیان چیست. مگر نه این است که روشنگران، مجرمان دانشجو و دانش آموز و غیره بنیان گذار سازمان بوده و بنابه گفته خود سازمان در نظادرات مساهمه بیشتر هواداران از فشرخنده بورژوازی اند، پس در این صورت آیا اینکسه شما فدائیان را سازمانی پرولتری می ناسید با درک ماهیت گرایانه شما در تضاد نیست. سسگه برای ما کاملا" روشن است ماهی جای ماهیت، به آنچه که فدائیان در طول این سالها انجام داده و باید فولژی حاکم بر آنان نگاه کرده و توضیح گیری می ناسیم. لنین نیز چنین روشی را پیشنهاد کرده و می گوید: " برای اینکسه بتران به ماهیت مبارزه حزبی پی برد، نباید به گفتار یاور داشت، بلکه باید به تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود. این بررسی نباید آندر در پیرامین آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود می گویند، بلکه باید در اطرافان چیز مسبو" باشد که این احزاب بدان عمل می نمایند و نیز در اطراف آن چیزی باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه عمل می کنند و در امری که پای منافع طبیعتی طبقات مختلف بناسه پسنی ملاکین، دشمنان، کارگران و غیره به میان می آید رنتراری کند." (احزاب سیاسی در روسیه) کاملا" روشن است که لنینسین ماهیت یک حزب را در رابطه با آنچه که احزاب عملا" انجام داده و می دهند نیز به سواخچ آنان نسبت به طبقات اجتماعی مشخص می کند. سترالی که مطرح می شود، این است که ما چگونه ماهیت یک حزب را مشخص می ناسیم. احزاب مس کاملا" روشن و دراز هرگونه ابهام گیری است. مطالبه تاریخی اعمال مشترکات و تذکر حاکم بر یک جریان سیاسی در هر سسه شکل گیری خود، خصوصیتی ویژه را به این جریان میدهد که ماهیت آن حزب را تشکیل میدهد. و این برخلاف نظرسد کسانی است که برای پی بردن به ماهیت جریانی مانند حزب خود به جستجو در ماهیت حزب رجوع می دهند، انکار که آنچه که حزب کرده عملا" انجام داده است: نهی بازی تأثر برده.

• مارکس ماهیت پدیده را در بستر زندگی مادی و رابطه اجتماع مورد مورد بررسی و ارزیابی قرار می داد، و شکل این را تنها نسودی از پدیده ها

بشار آورد و اصلی و ذات پدید آمده ما را چیزی در ما رواه آنان جستجو می کرد -
 پیش از اینکه به بررسی و نقد فلسفه "پروپوند" به نیروها و مناقشات
 و کثرت های موجود در رابطه با مسئله بینا بین ناسیدن نیروهای مانع خصم حزب
 نرود و اکثریت بردازیم ، لازم است بحث شناخت از حزب شود را با اشاره ای ...
 کوتاه یکی از خصوصیات مهم این جریان به پایان برسانیم .
 سؤال این است که بدیل برنامه ای (استراتژیک) جریانی مانند حزب
 توده برای جامعه ایران چیست ؟ بدین منظور باید جایگاه واقعی (ایدئولوژی
 لئوپیک) حزب توده را مشخص نمود . حقیقت این است که حزب توده پیش از
 احزاب روبرویونیستی جهان می باشد . و دقیقاً بدین خاطر دارای ایدئولوژی ...
 (و نتیجه سیاسی) چندان مستقل از تزها و تئوری های ساده از "خصاص"
 نمی باشد . (آخرین شاهد ، رأی شوری در سازمان ملل رایج به جنگ ایران و
 عراق بود ، که سرعت برق در سیاست های توده ای ها و اکثریتی ها متعکس
 گردید) . که البته این امر با تفکر حزب توده که حرکت از منافع "اردوگاه" و
 مسئله تضاد بین در کمپ می باشد ، کاملاً متضاد است . سنگ بنای نظریات
 شوروی نیز در رابطه با کشور های "جهان سوم" مبتنی بر حرکت از زاویه عمده
 بودن تضاد بین دو اردوگاه می باشد ، که این امر تبلور خود را در تز "راه
 رشد غیر سرمایه داری" نشان می دهد . تز "راه رشد" از سری شو روی پسند
 عنوان "داری" منحصر آفرینی به منظور رشد دادن نیروهای مرده کشور مسکای
 "عقب مانده" ، به کمک دولتی کردن اقتصاد و دست گیری بسوی "اردوگاه" نظرون
 گردیده است . "حسن" تضاد این که تئوری پروژوایی "مد رنده" کردن سرمایه
 بسیاری جهات با "راه رشد" یکی است . تئوری مد رنده کردن ، بی خردانه
 دست زدن به پاره ای از رقم ها مانند رقم ارضی وغیره ، نیروهای مرده (سرمایه
 داری) را در کشور های عقب مانده (و با کمک دولت های این جوامع) را رشد
 داده و با کمک به رشد سرمایه داری در این نوع کشورها از یک طرف بازار خوبی بسزای
 معصولاتش فراهم آورد و از طرف دیگر دولت های این جوامع را هر چه بیشتر به
 سوی منافع خودش (امپریالیزم) بکشاند . (و در ضمن با انجام رقم ها از حساد
 شدن مبارزه طبقاتی "جنگجویی" نماید) . پسند پیشی است که این رشد نیروهای
 مرده ، صرفاً از این جوامع گسترش داده و بازار فروش را نیز تا همین می کشند .
 از نظر سیاسی نیز کشور های امپریالیستی که همیشه حرکت جهان را در رابطه با
 تضاد بین خودشان و خطر شوروی می بینند ، در وفاداریت بهتری قرار می گیرند .
 تئوری راه رشد نیز دقیقاً در رابطه با منافع دولت شوروی بنا شده ، و دست عنوان
 تضاد در اردوگاه به خود مشروعیت "مارکسیستی" بخشیده است . اجراء برنامه
 "راه رشد" از یک طرف دولتی "خسرده پروژوایی" و "پروژوایی" جوامع
 نعت ستم را به سوی "سوسیالیزم" (شوروی) خواهد گفتاند (که در این صورت
 در محور تضاد دو اردوگاه نفوذ شوروی تحکیم خواهد شد) ، و از طرف دیگر امکان
 روابط تجاری کشور های "سوسیالیستی" با این کشورها ("جهان سوم") بوجود

شده و منافع تجاری ربازگانی ضروری تأمین می‌گردد. نکته مهم در تز "راه رشد" نقش ضروری دولت می‌باشد. استراتژی راه رشد مبتنی بر این اصل است، که تحول بسامع به سوسیالیسم در طی پروسه ای و رفته رفته از طریق کسب قدرت دولتی توسط حاکمیت های "ضد امپریالیست" و از طریق انجام رفرم های قانونی (در چهار چوب سیستم سوسیال دموکراسی) و با استناد به دستکامهای دولتی (واشیا) گردتا صورت می‌گیرد. همانگونه که مشاهده میشود بهنا بر این استراتژی برای تحول اجتماعی (انقلاب) نه استیانتی به طبقت کارگر و اصرا " مبارزه طبقاتی است. و نه نابردی و برخورد کردن با همین دولتی (روزی نیست ما تنها بر سر پیش راننده آن اقتصاد دارند، آنهم احیانا) .

تنها گامی است که دولت های "ضد امپریالیست" را یافته و با ترفیق و تشریح و گامی هم گشمالی (گردتا) دست به انجام یک سری رفرم های اساسی زد، تا بدست نزدیکی به اقتصاد ضروری (دیکتاتوری پرولتاریای غیر مستقیم) (تسول ابیتاجی را بسیار راحت و بدون درد، مادیت بخشید. شام کردن سائل را که از سری احزاب روبریونیستی (رازیبله حزب ترده راکتیوت) به منظور نزدیکی به قدرت دولتی و اثر گذاری (سازش) با حاکمیت ها می‌کنند، دخیفا" منطبق بر استراتژی "راه رشد" و نقدش است که این تز برای دولت در جواس می‌باشد ایران فائل است. از نظر اینان دولت یک نهاد مستقل ریختی است. (مستقل از طبقات) ، که باید توسط نفوذ در آن، آنرا در اختیار گرفته تا بر آن تاثیر نهاده و آهسته آهسته "انقلاب" را به سر انجام رساند. نکته ای را که نباید فراموش نمود این است که علیرغم آنچه که تز "راه رشد" مطرح می‌کند، و دید این تز که از دولت، احزاب معتقد بر آن را امید دارد که ظروف ماهیت طبقاتی یک دولت (خرده پرروازی و یا حتی پرروازی وابسته) ، در صورت فراهم بودن شرایط، به خیال اثر گذاری و به امید انجام راه رشد، به سازش تن در دهند (مثلا" رژیم ماکسوز در فیلیپین، که حزب کمونیست برایش برنامه اصلاحات ارضی تدوین کرده و از احیای می‌کند) . این است که ما معتقد هستیم علیرغم ادعای برخی تز "راه رشد" دچار شکست نشده و بلکه هدفش را که همان راه رشد سرمایه داری باشد در سمرالی، مصر، عراق، سوریه و غیره کاملاً انجام داد است. تنها آنهاست که می‌پندارند که به جز راه پرروازی و پرولتاری، راه سوسی نیز موجود است، باید دم از شکست راه رشد بزنند. راه رشد غیر سرمایه داری همان قدر پوچ و بی معنی است که دیگر راههای رفرمیستی. رفرم (راه رشد) نمیتواند تحول ایجاد کند، و مستقیم است که در همان چهار چوب موجود (سرمایه داری) محدود بماند. و بدین دلیل است که ما راه رشد غیر سرمایه داری را همان راه رشد سرمایه داری ارزیابی می‌کنیم. و این همان برنامه استراتژیک حزب ترده است که ما آنرا ضد انقلابی میدانیم .

اکنون با توجه به بحث رابطه احزاب و طبقات و مطرح ساختن این

" بینا بینی بودن " خرده بورژوازی رفته ، حزب دموکرات را بخاطر ویژه گی های بیست (مسئله ملی ، در کردستان) در صفا انقلاب ارزیابی ناپدید ، ولی مسلمون نیست به چه دلیل چنین کاری را نسبت به حزب توده و اکثریت انجام نداده و آنان را در صفا ضد انقلاب رده بندی نکرده اند ؟

مقاله روزنامه جهان (درباره برخورد به نبروها) به نقل فولی از لنین برای اثبات بینا بینی بودن حزب توده ، توسل جسته است در این رابطه چند نکته حائز اهمیت است . اول اینکه نویسنده مقاله از درک روش لنین در برخورد به احزاب سیاسی عاجز بوده و علیرغم اینکه در تمام متن کتاب " دوسا لنینک . . . " حتی یک مورد کلمه بینا بینی توسط لنین بکار برده نشده است ، نویسنده جهان نتیجه گیری معکوس از گفته های لنین کرده است . دوم اینکه نویسنده جهان در چگونگی توجیهی به نقل قولی که خود ذکر کرده ننموده است . بحث لنین در " دوسا لنینک . . . " این است که بورژوازی لیبرال که در لحظه کنونی با تزار در ستیز ، بوده و برای جای گرفتن در قدرت تلاش می کند ، کلاً " در صفا انقلاب قرار داشته ، ولی در طی پروسه انقلاب دموکراتیک بنیت اینکه دیگر انگیزه اش (که جای گیری در قدرت دولتی باشد) از بین رفته است ، در صفا ضد انقلاب قرار می گیرد . این است که لنین میگوید در شرایط کنونی بورژوازی لیبرال " بورژوازی اکنون من حیث المجموع طرفدار انقلاب است " در پروسه آتی انقلاب دموکراتیک همین بورژوازی با توجه خاص شدن مبارزه طبقاتی " همین کسسه تمایلات خود غرضانه و محدودش برآورده شد . . . من حیث المجموع در صفا ضد انقلاب ارزیابی میشود . لنین برخلاف نویسندگان جهان که از منطق ارسطویی مسود کرده است ، تحلیل دیالکتیکی داده و برخوردش با بورژوازی لیبرال دقیقاً " مناسب با آنچه که او عملاً انجام داده و موضوعی که در عیال انفسلاب و ضد انقلاب گرفته است ، ماهیت او را روشن می کند . حال معلوم نیست کسسه چگونه نویسندگان " جهان " از این نقل قول لنین ، بهی به این برده اند که مغز لسه بندی بینا بینی را لنین وارد ادبیات مارکسیستی کرده است ا

نکته حایب دیگر در این زمینه ذکر نقل قولی است که توسط نویسندگان مقاله جهان ، از کار ۱۴۲ آورده اند (توضیح همیث تحریریه) نقل قول فوق چه در تحلیل وجه در تجربه استدلال زیباترین و فوی ترین سند برای رد ادعای نویسندگان جهان است . توضیح همیث تحریریه سی گوید " توسل سرمایه داری در دهه های ۴۰ / ۵۰ در لایه بندی های خرده بورژوازی تشبیهات عظیمی پدید آورد . از یکسر ، تشدید تفکیک طبقاتی در روستا و آسوی دیگر ، گسترش لایه های چندید خرده بورژوازی به افتراق در مواضع خرده بورژوازی دامن زد . . . لایه های فوقانی خرده بورژوازی به سمت جذب زندگی بدون (بورژوازی) و جهانمندی کشیده میشوند چنین موقعیتی در تولید است که خرده بورژوازی رفته را در موضع حفظ و دفاع از مناسبات موجود قرار داده ، خراست هایش را تنها در حد رفوم هائی در چهار چوب مناسبات موجود محدود می کند . و در عرصه سیاسی مبلغ و پرچم دار رفوم می گردد

خط مشی اس عبارت است از: الحاق متعدد بین پرولتاریا به رژیمیم، مشرف کسردن پرولتاریای انقلابی، سازش یا ضد انقلاب حاکم و تحکیم سوسیالیست آن در شرایطی

که انقلاب به ناپردی نظام حاکم برمی خیزد به دفاع تمام عیار از ضد انقلاب می پردازد، در چنین شرایطی مدافع سرسخت ضد انقلاب و در کنار و همراه سرکوب گران قرار می گیرد " (تاکید ها از ما است) که نتیجه به نقل قول بالا بجای هیپوکریه شک و شبهه ای باقی نمی گذارد که خرده بورژوازی سر فیه در زمانی که " انقلاب به ناپردی نظام حاکم برمی خیزد " مانند سوسیالیست کنونی او " به دفاع تمام عیار از ضد انقلاب " پرداخته و حتی " مدافع سرسخت ضد انقلاب و در کنار سرکوبگران قسماً را می گیرد " ما بر استی ازدردک این امر که چگونه نویسنده گان چنان چندین نیروی را آنهم با ذکر این نقل قول بینا بینی ارزیابی می کنند عاجز هستیم الله اعلم نیروی که در شرایط کناس انقلاب و ضد انقلاب " به دفاع تمام عیار از ضد

انقلاب می پردازد " چگونه بینا بینی (بخشی) جلوه داده میشود؟ مسئله اینست است که رفقا توجه می کنند که در مقطع کنونی رژیمیم رقیب و دشمنی که به " تحکیم سوسیالیست " حاکمیت می پردازد، دیگر یک ضد انقلاب تمام عیار است.

از نمونه استدلالهای جالب و در عین حال توپهور دیگری که در توجیه ضد انقلابی نبودن حزب توده عنوان گردیده است، این است که عنوان می شود که در صورت ضد انقلابی سمردن حزب توده باید با او برخوردی فهر آمیز نمود. البته ما آگاه نیستیم که در جای مارکسیسم گفته شده است که باید با کلیه نیروهای سیاسی ضد انقلابی برخوردی فهر آمیز داشت. چرا که اصولاً " دلیل مطرح شدن برخورد فهر آمیز توسط کمونیست ها بدین دلیل است که چون قدرت دولتی را نمی شود از راههای مسالمت آمیز کسب کرد، لذا این امر برخوردی فهر آمیز را طلب میکند. بنابراین کمونیست ها تنها در برخوردشان به قدرت دولتی (آنهم در مستحوریت وجود شرایط مناسب) مانند در نظر گرفتن رابطه توده ها و حاکمیت) است که از فهر استفاده میکنند. واضح است که در این راستا به هر نیروی دیگری که سر راه آنان قرار گیرد برخوردی مشابه خواهد داشت. ما این را برخوردی

مارکسیستی میدانیم. اما رفتاشی که عمیده دارند باید نسبت به تمام نیرو های سیاسی ضد انقلابی برخوردی فهر آمیز داشت. خلاصه " دچار پریمان کمونیستی نمیشوند. سؤال میکنیم آیا تاکنون رفقا، وادان یا بهیچ ملی، لیبرالها و یا حزب و جبران برخوردی فهر آمیز داشته اند (هرچند ضد انقلابی دانستن شمسان جواب منفی است. ما تاکنون نمیبوده ایم که عدالتیان به دختر چه به ملی حملند کسرده باشند ریاضه دیواداران چنین رهنمودی داده باشند. رأی در عین است که در تقاطع ما نند آبل برخورد های فهر آمیز را نسبت به نیرو های برد داریم. حال معارض نیست که چگونه برخی استدلال میکنند که از عین توده را ضد انقلابی ارزیابی ما نند باید، لزوماً " بازار با فهر روزار کرد (اینها مان پیشنهاد کردن مواضع راست در سخت پوشش ما عین چیست است. از فها تاکنون " سازمان های انقلابی و کمونیستی برخوردشان به نیروهای مشابه لیبرالها و یا بهیچ ملی است اساساً گریه های بی بوده و این رژیم جمهوری اسلام (در سخت درستی) برد است

که مورد برخورد قهرآمیز قرار گرفته است (که تازه با رژیم مهمت مدت ها برخوردی نهم-آمیز صورت نگرفت). برخورد قهرآمیز از برخورد به قدرت دولتی آسمان پیگرد ، و هر نیرویی که عملاً با حاکمیت در سرکوبگری شرکت داشته باشد و عملاً مورد برخورد قهرآمیز کمونیست ها قرار خواهد گرفت .

در آخر به نکته های پراهنه بیت اشاره میشود و آن عدم برخورد صریح به مسئله برخورد به نیروها (در قطعاته کنگه) و نروده بندی کردن آنان است . لنین میگوید که سرلوحه برنامه نیروهای کمونیستی مشخص نمودن برخورد به قدرت دولتی است . برخلاف این گفته ، قطعاته برخورد به نیروها ، در ده اول نیروهای ضد انقلابی ، به جای حاکمیت ، نیروهای سلطنت طلب / جنبه ملی و غیره نهاده شده و نوع برخورد به آنها را نیز مبارزه همه جانبه ارزیابی میکند . و این در حالی است که در ده دوم بخشش از حاکمیت یعنی حزب جمعیوری اسلامی را قرار داده و نوع برخورد به آن را نیز در مرتبه ای پایین تر یعنی مبارزه ارزیابی میکند و در تمام قطعاته نامی از جناح دیگر حاکمیت یعنی خرده برروازی مرفه به چشم نمیخورد (علیرغم اینکه سازمان در نبرد حلق شماره ۱ ، کار ۱۶ و غیره این نیروها را جزئی از حاکمیت به حساب میآورد) . این مسئله از نظر ما برخوردی انتزاعی بوده و آورده به تفکر " دوار و گاه " است . طبق این نظریه

(دوار و گاه) در کشور های تحت سلطه پیوسته برروازی دشمن شماره یک است (بدون در نظر گرفتن این امر که چه نیرویی در حاکمیت قرار دارد) . این درست همان خطی است که حزب توده دنبال میکند . برخلاف تفکر ذکر شده ، رفقای فدائی از ابتدای انشحاب تاکید بر این داشته اند که باید قبیل از هر چیزی ، قدرت دولتی را مد نظر داشته ربه او برخورد مناسب را نمود . که متاسفانه قطعاته برخورد به نیروها ، علیرغم عمل سازمان (که برخورد همه حاکمیت بوده است) ، بخشی قدرت دولتی را در ده دوم نهاده و بخشی را نیز به سکت برگذار نموده است (خرده برروازی مرفه) . اتفاقاً اکثریت ایسرادات و اشکالات موجود در قطعاته ، در رابطه با عدم برخورد مناسب به مسئله حاکمیت و بخصوص عدم برخورد مناسب به مسئله خرده برروازی ، پیش آمده است .

سکت در مقابل جناح خرده برروازی مرفه در حاکمیت سبب می گردد که در برخورد به هواداران این جناح (توده ، اکثریت) نیز رعایت ملایمت و اعتدال در نظر فرسار گیرد . بینابینی نامیدن خرده برروازی مرفه عاملی در جهت ضد انقلابی ندانستن (و در نهایت امتی با) جناحی از رژیم مینوانسد تلقی گردد . باید مسئله را بدون ابهام گویی روشن ساخت . اگر خرده برروازی مرفه بینابینی است پس نه تنها حزب توده ، بلکه یک جناح از رژیم باید بینابینی باشد . به عبارت دیگری بینابینی دانستن حزب توده می توانسد قدم آخر نبوده که ، بلکه این اولین قدم برای بینابینی دانستن جناحی از حاکمیت تلقی گردد ، به خصوص که اینها را نجا (کار ۱۳۵) صحبت از این میشود که در شرایط رکورد و شکست انقلاب ، شاید از جناح معتدل رژیم دفاع کرده ربه دنبال اجراء بند " د " و " ج " افتاد . این دید گاهی مرفه بینابینی از درک مطلب که کار " قانونی " کردن ربه دنبال " جناح معتدل " افتادن در جریابسی مانند ایران ، ربه ورطه رویزیونیسم و خیانت افتادن است ، طفره می رود

نگرش جدیدی به "مارکس جوان" مستطوف داشته بود، مردن به اخذ، دکترای جامعه شناسی گرفت. موضوع رسالهی دکترای او، بنا به تاثیراتی که در ایام مسافرت و امیرشتن با انگلیس، مارکوزه گردیدن داشت، به پژوهش درباره‌ی بررسی "آرا" مارکس جوان پرداخت. ترجمه‌ی لیسری به "مارکس جوان" که در آن دوران، دهه ۷۰ میلادی از مبارزات ضد استالینستی نظری، پیشرفته‌ای از سرسبیلستی‌های انقلابی بود، منبهر شد، را در نوشته‌ی ما هرا نسیه‌ای که در حقیقت، بیانیگر روحیه‌ی امریکایی‌لانیستی مبارزاتی لری و افکار کمب شده آندوره بود، در کتابی که وی در اطراف افکار و آرا، ارنستو چه گوارا را نگاشته‌ی می‌گردد. مارکسیسم پیچگوارا، ۱۹۷۱ (چاپ انگلیسی) از این لری سر آغاز دیکری بر کشایش افکار لری به مسائل سرسبیلستی منسوب می‌گردد. بدنبال اثر مذکور، لری دست به نگارش دیالکتیک انقلاب، ۱۹۷۲ (چاپ فرانسیسی) یا زید، که در آن به بررسی پیشین انقلاب اجتماعی سیاسی پرداخته. سپس، لری ماسچرو سایر مارکسیستهای "جهان سوم" به مسئله مسلمانان پرداخته که ترجمه انگلیسی مقاله‌ی وی درباره "مارکسیسم و مسئله ملی" در نشریه جدید، ۱۹۷۴ به چاپ رسید.

در ۱۹۷۹ کتاب دیگر او ژورنال کاج، از میان تیمم تا یلوسوم توسط انتشارات جدید، به انگلیسی به طبع رسید. نازبهترین کتابی که از او منتشر شده است، انقلاب پیگیر و رشد، میهم پیروسته نادرین در جهان سوم می‌باشد که در ۱۹۸۲ توسط ناشر پیتسین به چاپ رسید.

در رابطه با افکار لری می‌توان آرا، او را از سه بخش شامل دانست. (۱) آنچه که از میراث مبارزاتی مارکسیسم جهان سوم بد و رسیده است، که ایثرا لری در قالب نگارش و عملانتین به ارنستو چه گوارا و "مبارزات پیگیری" علیه غم انتقاد اتوری به آن منبهر می‌سازد. (۲) آنچه که از میراث مشارکت وی در انتشارات جهانی چهارم بد و انتقال یافته است که منبج از آن ملافه شد، لری به آرا و افکار انین، لنینیسم و لئون ترنسکی، ترنسکیسم، در زمینه‌های انقلاب پیگیر، شریب لنینی، مسئله ملی، امریکالیسم و... متنجلی می‌گردد. و اما بنیمن سوم افکار او، (۳) متأثر از تعامل آموزگاران پیشین، مارکوزه و کراد سن چه، نگرش هممانیستی به مارکس می‌باشد. این امر که از زاویه ترجمه لری به "مارکس جوان" سرچشمه‌ی می‌یابد، اوج خود را در پژوهش لری درباره‌ی ژورنال کاج می‌یابد.

بهر حال، مقاله‌ی کنونی، لنین: از منطلق مگلسی تا ایستگاه فنلاند، در پیروکسراد، را از چاپ انگلیسی این اثر لری در نشریه نقد شماره ۶ منتشره در سال ۱۹۷۵ که در اسکاتلند، به طبع سر رسید به فارسی برگردانیده ایم. اندیشه و انقلاب امیدوارست که این بررسی جدیدی در باره تفسیر و دیگر سانی آرا، لنین با برخورد های، خلاق رفقای مشکل در کلیه جریانات سرسبیلستی انقلابی و چاپ، بیشتر کار دیده گردد.

"..."

لنینین : از ستیغ منگلیستا ایستگاه ختلاند در پتروگراد

" سردی که آنقدر را حقیقتاً صرف می زند ، بی خطر است " . (اسنادنگریج ، سوسیالیست آوریل ۱۹۱۷)

" این بار و جنجال است . چنین داد داد یک سبزه " . (بزرگد رنغا ، یک منشوریک ، آوریل ۱۹۱۷)

" اینها رویاهای سبزه نانه هستند . . . " (پلستانف ، منشوریک ، آوریل ۱۹۱۷)

" برای سالیان سماندی جای باکونینی در انقلاب روسیه خالی بود ، جای جای وی رالنین

پر نموده است " . (گولد بزرگ ، بلشویک سابق ، آوریل ، ۱۹۱۷)

" در آن روز (۴ آوریل) حتی در بین هم سبزیها نیز کسی بطور غلی با رفیسستی

لنین همصدا نکشت " . (ژالزسکی ، بلشویک ، آوریل ۱۹۱۷)

" طرح کلی لنین برای ما غیر قابل قبول است زیرا از آنها می آفازد که انقلاب بورژوازی

د مکرراتیک به پایان رسیده و تعویلاتن به یک انقلاب سوسیالیستی در دستور کسار

قرار داده شده است " . (کامتف ، در یک سرمقاله در روزنامه پراودا ارگان عصریک

بلشویک ، ۸ آوریل ۱۹۱۷)

که چنین بود استنبال همه جا نهای که از طرف نمایندگان روسی مارکسیست روس از تزه های

" مرتد مایانه " ای که لنین در ابتدا به تدهی حاضر در ایستگاه ختلاند در پتروگراد

از بالای یک خرد روی زره پیش و سپس در تزه های آوریل به نمایندگان بلشویک و منشوریک

ارائه داد ، صورت گرفت .

سوخانف (منشوریک ، بعد نما از کارگزاران د ولتس) در خاطراتش می بیند که او

می دد که فرمول ضروری لنین یعنی بر تمام شد رتبه رای شوراها ، مانند رعد در پهنای آسمان

آبی طنین انداخت و حتی وفادارترین دمراداران را مات و مهم رتبه د .

بنا به گفتار سوخانف حتی یکی از اعضا برجسته بلشویکها بهان داشته بود کسسه

سفرانی لنین گرهی از تمیز هر چه بیشتر تفاوتهای نظری غلی در سبزه سوسیالیست

د مکراسی نگشوده بود بلکه بالکسکی این تفاوتها یا مستخرانش لنین از میان رفته زیرا که تنها

مکانی که بلشویکها و منشوریکها به فصل مشترک دستهای یابند در مرا شیخ لنین می باشد . (۱)

سرمقاله پراودا در ۸ آوریل نیز گفتار سوخانف را یعنی بر یک اتفاق نظر شد لنینی در آن

دوران تایید می نماید .

به گفته سوخانف بنظر میرسد که " مارکسیستها و اعضا سبزه بلشویک بطور

مستقیم و سختی با تاکید بر ضدیت خود با تزه های لنین ایستادند و توده های سبزی

در یک حالت شو رش ضد لنینی بسر می برند ، و حتی آنان از یک نقطه نظر دفاع

می نمودند : دفاع از اصول نقد ماتی سوسیالیسم غلی متعلق به گذشته در برابر

شواضح تحریریه) * ن . و . و . Bogdanov یکی از فعالین منشوریک بود که تا لیا اورا

با ۱۰۱ ، باکدانف Bogdanov به اشتباه میگیرند .

(۱) سوخانف با انقلاب روسیه ۱۹۱۷ ، ۱۹۶۵ ، فصل ۱۲ ، صفحات ۴۲ ، ۴۰ ، ۱۳۹ .

ترمه‌های لنین ، افسوس که هیچ‌کس اشتباه نمی‌کردیم " . (۲)

چگونه می‌توان طرفداران مصلحتی را که گفتارهای لنین بر پا نمرده بود و نیز اتهامات وارده بر آنان را بیان نمود ؟ سرخانف بطور مختصر می‌گوید : " دلیل تخفیر عقاید لنین را نباید در گسست آنها وی نسبت به " سرسویالیسم علمی قدیمی " یا طرفین ادراک ویژه " اصول مقدساتی مارکسیسم " جستجو نمود . راهی که شیوه متداول برپایه‌های مارکسیستی سرسویالیسم در کراسن آن عصر روسیه بود . سرگشتگی و تحریفی که به سران بلشویک و منشویک بطور همزمان دست داد ، تنها اثرات یک گسست رادیکال از " مارکسیسم ارتدوگس " انترناسیونال دوم بشمار می‌آیند . سنتی که بر اساس آن ماتریالیسم (بلکانیک ، جبرگرایانه و نگاه گرایانه) در یک استدلال بیمارگونه سیاسی تبلور می‌یافت :

نرفش : روسیه بیک کشور عقب مانده ، وحشی و نیمه فئودال است ، روسیه برای سرسویالیسم آماده نیست .

حکم : انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوازی است .

بندرتی که دگرسانی تئوریک همسجو سخنرانی لنین در ایستگاه فلاند می‌تواند عواقب سیاسی تاریخی پدیدار سازد . پایه‌های سند لنینیسم و بیانیه چپین دگرسانی چه بود نسند ؟ پاسخ خود لنین در دسترس ما می‌باشد ، در یک پلنیک (جبر و بحث سیاسی) مستقیم با سرخانف که لنین در ژانویه ۱۹۲۲ نگاشت :

" همه‌ی آنها که خود را مارکسیست می‌نامند ، ولی با مارکسیسم بطور غیر قابل‌تعاملی خشک سزانه طرف شده و آنرا درک می‌نمایند ، می‌بایست بگیریم که آنان مارکسیسم را در کل در نیافته‌اند ، به ویژه دیالکتیک آنها " . (۲)

دیالکتیک انقلابی همانا علت کلیه گسست لنین از مارکسیسم انترناسیونال دوم و تا حدودی از آگاهی فلسفی گذشته خود می‌باشد که با شروع جنگ جهانی اول ، گسست با انتقال منابع دیالکتیک مکتبی به موزی " دیوانه " ، " جنون زده " در شب سوم آوریل ۱۹۱۷ آغاز گردید .

بیک : " بلشویسم قدیمی " یا " مارکسیسم گذشته " : لنین پیش از ۱۹۱۴

یکی از منابع عهدی که در سالهای قبل از ۱۹۱۴ آبیشتور تنکر سیاسی لنین می‌بود کتاب خانوادہ مقدس ۱۸۴۴ مارکس منسوب می‌گردد . وی آنرا یگرات خوانده ، و از آن در دفترچه یادداشت‌های سال ۱۸۹۵ خلاصه برداری نموده بود . به ویژه او نسبت به مکتب نبرد تا طبله علیه ماتریالیسم فرانسه‌ری " این کتاب توجه ویژه داشت . دلیل این امر را می‌بایست در نقل و قول‌هایی که وی مستخرج نموده بود جستجو کرد . نقل قول‌هایی که خود در عین حال بهترین معیارهای تمیز ماتریالیسم متافیزیکی در یک جریان مارکسیستی به حساب می‌آیند . درین مکتب که بیانگر تنها اثری از مارکس می‌باشد که او در یک شیوه غیر انتقادی به ماتریالیسم فرانسه‌ری قرن ۱۸ برنورد نموده ، " معانی منطقی " کمونیسمی برزی شده است .

(۲) منبع پیشین ، ص ۱۴۲ .

(۳) لنین ، در باره‌ی انقلاب ما (بیاید خاطرات لنین - سرخانف) ، جلد ۲۳ ، مجله‌ی آثار ، ص ۴۸۹

از سوری دیگر حقیقت سبرمنی که همه از آن آگاهند این اسرار را بهما نشان میدهد که سه لنین در آن ایام دست و شگری در رابطه با جهان بینی فلسفی این شخصیت شور پلخانف فشرار داشت. گرچه از لحاظ سیاسی لنین هم رادیکال تر و هم انعطاف پذیرتر از آموزگار خود بود (بروزه پس از جداایی سال ۱۹۰۳ که پلخانف تبدیل به یکی از دشواریهای منای اصلی منشویسم گشت) با اینحال، برخی از مباحثی که پلخانف نظیر مارکسیسم "ماقبل دیالکتیک" و استراتژی کلی که از آن پلخانف در زمینه ماهیت بورژوازی انتزاعی روسیه منتج میگشت، تا بیارت خود را بر افکار لنین نهادن بودند.

بر پایه این "اساس مشترک"، لنین علیرغم انتقادات پیرخانه خود از "تسلیم طلبی" منشویسم در رابطه با بورژوازی لیبرال، وی ترانسته بود در ایام ۱۹۰۵-۱۹۱۰ دست به تلاشهای متعدد در راه وحدت و فراگیری (پلشویکی - منشویکی) مسزب سوسیال دمکرات بیازد. همچنین در همان دوران نزدیکی جدید سیاسی با پلخانف (طریه انحلال طلبان) ۹-۱۹۰۸، او دست به نگارش مانیفست مارکسیسم و اپریورگریتیسم زد. اثری که تاثرات فلسفی "پدر مارکسیسم روسی" در آن نمایان و قابل مطالعه است. یکی دیگر از بروزه بارز لنین پیش از ۱۹۱۴ در مباحثات وی علیه پلخانف، استنادی بود که او به سرجمیست مارکسیستی داشت که اغلب از آن سوری بی چوید: کارل کائوتسکی. برای نمرده، در مقاله ای که کارل کائوتسکی در ۱۹۰۶ درباره انقلاب روسیه به رشته تمبری در آورده بود، که لنین "ضربه مستقیم بر پلخانف" یافته و آنرا با شرف تمام نشا به انتقادی تحلیلیم... پای بسوی کها و کائوتسکی انگاشت. "انقلاب بورژوازی به رهبری پرولناریا و دهقانان، نظیر نظم عدم ثبات بورژوازی، یک ترا اساسی در تاکتیک بلشویکی به حساب می آید که عدد در صدد نرسد کائوتسکی تایید گشته است". (۵)

بررسی جدیدی نوشته شده سیاسی عددی لنین در آن دوران، د و تاکتیک سوسیال دموکراتیک در انقلاب دموکراتیک (۱۹۰۵) بیانگر نین ملی فکری وارد بر آن لنین می باشد. از یکسو رئالیسم انقلابی، و از سوری دیگر عدد و پتتهای دست و پا گیر را به "انسانب" مارکسیسم ارتدوکس".

از سویی ما شاهد استدلال روشن و نافذی هستیم که عدم کفایت بورژوازی روسیسه را در پیشبرد و رهبری یک انقلاب دمکراتیک ثابت می نماید، انقلابی که تنها توسط یک اتحاد کارگری - دهقانی قادر به اعمال دیکتاتوری انقلابی می باشد. اوحشی سخن از نقش رهبری پرولناریا درین اتحاد رانده و در همان زمان انگشت خود را بر روی تسلا تپن درسی بسوی سوسیالیسم می نهید. "این دیکتاتوری قادر نیست (بدون طی یک سلسله از مراحل بینابینی تکامل انقلاب) بر پایه های سرمایه داری کوندی وارد سازد". (۶) با پرانتزی که لنین در جمله پیشین گشوده بود، اما آنرا بلافاصله به واسطه سیر زمان و انجماد فکری حاکم بر جامعه می بندد، وی گشایش گر پنجره های بسوی سرزمین نا مشخص انقلاب سوسیالیستی

(۵) لنین، منتخب آثار، ۱۹۷۰، جلد دوم، صفحات ۲۳-۴۳۲

(۶) لنین، د و تاکتیک سوسیال دموکراتیک در انقلاب دموکراتیک، صفحه آثار، جلد ۹،

سیگارد .

محدود بینهای ناشی از انجماد فکر را ، ما در فرور و ماههای متعدد مطروحه در دو تاکتیک را مبددا بازمی یابیم . هنگامیکه لنین طبقه بندی ماهیت پروروا بی انقلاب روسیه را تصدیق می نماید . جایگه وی به محکم نمودن هر عقیده های به جز " تجسس راه نجات طبقه کارگر در چهره ی غیر از ادا مه ی تکامل سرمایه داری " به مثابه یک ایده ارتجاعی می پردازد . (۷)

بعثت عده های که ارائه میدهند و تم کلاسیک مارکسیسم " ماقبل دیالکتیک " را دارا برد در این تز نهفته است که : روسیه آماد هی یک انقلاب سوسیالیستی نیست ، سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط عینی) و سطح فعلی آمادگی طبقاتی و تشکل شوده های وسیع پرولتاریا (شرط ذهنی) که ارتباط لا ینگی با شرط عینی دارد - آزادی نسام و فزونی طبقه کارگر را غیر ممکن می سازد : تنها اشخاص جانشین ممکن است ماهیت پروروا بی انقلاب دموکراتیک را که در حال تحقق است از نظر در بردارند ، (۸) عینیت تعیین کننده ی - ذ منبت ، اقتصاد شرط آگاهی ، اینان در حقیقت بیان مرمی و ده فرمانی هستند که مائریالیسم انترونا سبرئال دوم توانست بر آگاهی سیاسی لنین چیره گرداند .

فرمولی که خصیلت بلشویسم در دوران ماقبل جنگ (" بلشویسم قدیمی ") محسوس میگردد ، و در حقیقت انعکاس آنها مائرتلنیزم اولیه می باشد ، بدین شکل خود را عیان نمود : " دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهفانان " . ابداع عینقا انقلابی لنین (که تسمیز گذارند هی او و استراتژی منشوریکی پیش را دیکالی است) درین فرمول واقع گرایانه و انعطاف پذیر ، قدرتها گران و دهفانان بیان گشته است . این فرمول که همانگونه که ترونسکی بیامان داشته برد ، با " خصیلتی چهری " Determinism ناقد پیشداوری ابتدایی وزن و ویژگی هر یک از طبقات بود .

از سوی دیگر ، واژه تناقضی عیان " دیکتاتوری انقلابی " خود بیان ارتدوکی بود که بدین ظهور مستعد بینهای ناشی شده از مارکسیسم پیشین " می برد . " انقلابیت نهاد موکراتیک و پروروا بی است " ، پیش شرطی که لنین در نرشنارهای مطروحه بیان نموده برد - مناشر از

(۷) لنین ، منبع پیشین ، ص ۴۹ . همچنین در صفحه ۴۸ آمد هاست : " مارکسیستها مطلقا در باره ی ماهیت پروروا بی انقلاب روسیه متقا عد شده اند . این چه مفهومی دارد ؟ این عبارتست از اینکه چنانچه یک رفهد موکراتیک در سیستم سیاسی صورت بگیرد و اصلا حمانا جتماعی او اقتصاد ی بسزونت ضروریات جنیا همه روسیه د را یند ، این اعمال در خود عبارتا زند د ه گرفتن سرمایه داری ، - ناک د ه گرفتن حکومت پروروا بی نیست . بلکه برعکس عبارتنند از اینکه برای اولین بار ، زمینه برای یک رشد وسیع و سریع سرمایه داری اریایی و نه آسیایی مهیا گرد د . آنان رای اولین بار با این اختسال راپد بد ارتخرا دهند ساخت که پروروازی به مثابه یک طبقه فرمان رانند .

(۸) منبع پیشین ، ص ۲۸ .

فلسفه مارکسیستی کاترینسکی و پلخانوف و سایر ایدئولوژیک هائیکه منتقدان در آن ایام بر "سوسیالیسم دموکراتیک" تأکید می نمودند. (۹)

تم دگرگونی که در دواکتیک نمایانگر مشکلات متدولوژیک پیدا شده توسط ماسیت تحلیلی همین مارکسیسم (مارکسیسم ارتدوکس - انترناسیونال دوم) بود، همانا دال بر رد قاطعانه کمون پارسی به مشابه مدلی برای انقلاب روسیه داشت. بر حسب گفتار لنین "اشتباه کمین در آن بود که دانایی و توانایی کمین برای انقلاب و سوسیالیسم یک و یک انقلاب سوسیالیستی را نداشت". این امر از آنها ناشی میشد که "وظایف مبارزه در راه جسموری و مبارزه در راه سوسیالیسم با یکدیگر متضاد شده، بنابراین ما محض آن حکومتی بود که حکومتاً نمی‌توانست بدان شبیه باشد" (۱۰).

ما خواهیم دید که این یکی از گره‌های کوری بود که لنین در تجدید نظر نظری که در "بلشویسم قدیمی" در آپریل ۱۹۱۷ میل آورده، بطرز متهورانه‌ای اقدام به گسودن آن نمود.

دو: گسست ۱۹۱۴

هنگامی که در چهارم اوت ۱۹۱۴ یک نسخه از روزنامه Vorwaerts (ارگان سوسیالیسم دموکراتیک آلمان) را که در آن سوسیالیستهای آلمانی بسورد جنگ رای داده بودند پسسه لنین نشان دادند، وی اظهار داشت: "این روزنامه دستور فرمانده عالی (نظامی) آلمان است".

این داستان مشهور (همانند عدم پذیرش لنینیته‌ای که او در فبوال این مطلب نمود که پلخانوف دست به حمایت از "دفاع ملی" از روسیه تزاری زده است) بیان نوهیسی می‌باشد که لنین در آن ایام نسبت به مارکسیسم "سوسیالیسم دموکراتیک" داشته به سوی هنگام تقابل با شکست انترناسیونال دوم و در هیئت‌هایی که میان او و ارتدوکس‌های پیشین، اما سوسیالیسم وطن پرستان امروز پیدا آمده بود همه و همه بیانگر توجهات لنین در آن می‌باشند.

واقعه‌ی ۴ اوت دلیل واضحی برای پاور به گندیدگی مارکسیستهای "ارتدوکس" و ظموری و شکسته‌ی آنان از سوی لنین می‌باشد. پلخانوف رهبرین گشت شدت انترناسیونال دوم در روزهای اول جنگ لنین را بر آن داشت که به اختیاراتی پای‌ای در میان و اسیر نژوریک مارکسیسم انترناسیونال دوم (سوسیالیسم دموکراتیک) دست‌زند (۱۱). روزگاری لازم خواهد شد تا رد پای لنین از اوت ۱۹۱۴ تا منطق مگلی (تقریباً یک ماه بعد)

(۹) تنها استثنا (یا تنها استثنا تقریبی) به این قانون آهنین شریک بود که در نتایج و چشم اندازه‌ها (۱۹۰۶) فراتر از دگم ماسیت‌پورژوا و دموکراتیک انقلاب روسیه رفت. با اینحال از نظر سیاسی موضوع سازمانی بخشی داشت.

(۱۰) لنین، منبع پیشین، صفحات ۸۰، ۸۱.

(۱۱) روزه کارودی، لنین، پاریس ۱۹۶۹، ص ۳۹.

بد رستی دنبال گردد. آیا این جهش تنها یک شوق بازگشت به منابع تفکر مارکسیستی بود و یا آنکه این بیان این اعتقاد صریح بود که عدم درک دیالکتیک ... پاشنه آشیل (x) استدلال مارکسیسم انتروناسیونال دوم ... که آنان هیچگاه آنرا درک ننمودند؟

بهر دلیل که بود، شک می نیست که دید لنین درباره دیالکتیک مارکسیستی بنده شگرفی نشیر یافته. شاید این مدعیان داشتند فلسفی وی، و نیز همه پنین نامه های است که او در ۴ ژانویه ۱۹۱۵، اندکی پس از اتمام مطالعه علم منطق (هگل) (۱۷) در سپتامبر ۱۹۱۴) به ناشر گرانات Gramsci ارسال نمود. درین نامه لنین از سردبیر این انتشارات (x) سوال نموده بود که "آیا هنوز فرصتی برای تصحیح نوشته اش درباره کارل مارکس در قسمت دیالکتیک باقیست یا نه؟" (۱۲) و این تغییر کبی به هیچ عنوان یک اشتیاق گذران نبود چنانکه هفت سال بعد در یکی از آخرین نوشته های خود درباره اهمیت مارکسیسم انقلابی، و خطاب به هیئت منسوری و سرپرست کان نشریه تگوریک (زیر رفسسین مارکسیسم) نگاشته که آنان انتظار دارد که "نوشته از دستمان مائریالیست مکتبی باشند، در همانجا اصرار نمود که نیاز به "مطالعه سیستماتیک دیالکتیک هگل از دیدگاه مارکسیستی" کتابان یا برجاسته از اپنوی پرستهاد نمود که "منتخب آثار هگل را چاپ کرده و بر اساس دیالکتیک، انطباقی مارکس آنها را بر پایه یک دید مائریالیستی بررسی نمایند و درباره شان اظهار نظر و بحث بعمل آورند". (۱۳) برای روشن شدن بحث - با بیستی دید که مابلاتر ماهیت مارکسیسم انتروناسیونال دوم چه بود که سرچشمه خفاسانه ماقبل - دیالکتیکی آن گردید؟

۱) مقدمه و تمایل شدیدی به از میان بردن وجهه تاریخی "مائریالیسم دیالکتیک" مارکس و مائریالیسم کس، خامیانه و سافیزیک هلمریتوس، و فریزر باخ و غیره. برای ندرته، پلاننگ نگاشت: "در سزخانه بی فریزر باخ مارکس، ... هیچیک از

※ (پاشنه آشیل استماره ای است که برای بیان نقطه ضعف در اسطوره های یرمان و فرهنگ غربی نگار می رود. در فارسی مترادف با اسطوره پاشنه آشیل، در حاشیه های فردوسی، هشتم اسفند یار را دارا می باشم (تصویری))

x) ناشر گرانات، ناشر ناشره المعارف روسی بود که لنین مطلب درباره مارکس را برای آنان نگاشت. (تصویری)

۱۲) منبع پیشین ص ۴۰.

۱۳) لنین، منتخب آثار، مسکو، ۱۹۷۰، جلد سوم صفحات ۸-۶۷، ۶۶، ۶۷. این دیکریک ویرگنی معاصر است که امروزه تلاشهایی در نگارش یک هکلی پیر با اتوریته لنین ساخته گردید.

آراء پایه‌ای فویر باخ رد نشده‌اند بلکه فقط اصلاح گردیده‌اند . . . نظرگاه‌های مائریالیستی بارکن و انگلس در جهت‌منطبق مطلق فلسفه فویر باخ ، ساخته و پرداخته شده‌اند " آنچه که بیشتر پلخانف در نقد فویر باخ و مائریالیست‌های فرانسوی قرن ۱۸ بیان کرده بود . . . یک نظرگاه ایده‌آلیستی در حیطه تاریخ بود . (۱۴)

(۲) نمایی که از شی اول سرچشمه می‌گیرد و آن عبارتست از میل به تقلیل مائریالیسم به چهره‌گرایی اقتصادی که در آن " شرایط عینی " همواره باعث و بانی " شرایط ذهنی " - نمایاننده شده است .

برای نمونه کائوتسکی بنوعی غشنگی ناپذیری بر این عقیده پافشاری نمود که " تنها هنگامیکه شرایط اساسی به اقتصاد و بیه‌روا نشناسی در یک بنیاد سه‌جدا کافی نرسد ، رهبری طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی در آن بنیاد عینی نیست " . این " شرایط روان‌شناسی " کدامند ؟ به گفته‌ی کائوتسکی " هوش و نظم و نبوغ سازمانی " . چگونه این شرایط را میتوان بنیاد نهاد ؟ " این یک وظیفه تاریخی سرمایه داری است " که آنها را تحقق بخشد . اخلاق تاریخی میگوید : این‌ها در جوامعی است که شرایط گسترش اقتصاد از جای‌زهی آنها بدست می‌آید که قدرت ایجاد تملک سرمایه داری و سایر تولید به مالکیت‌ناشتر اکی استحقاق نداشته باشد " . (۱۵)

(۳) یک تمایل به تقلیل دیالکتیک تا حد تکامل داروینی یا به عبارتی دیگر آنکه مراحل مختلف تاریخ بشری (برده داری ، فئودالیسم ، سرمایه داری ، سوسیالیسم) از " قوانین " مفرد تاریخ طبیعی شایند . برای نمونه تعریف مارکسیسم از دید کائوتسکی چنین بود : " مطالعه علمی تکامل ارگانیک اجتماعی " . (۱۶) در حقیقت کائوتسکی پیش از آنکه به مارکسیسم روی آورد یک داروینیست بود . و این دلیل نیست که دنباله روی او ، بریل Briol " سد (روش تحقیق) خود را یک مائریالیسم بیولوژیک - تاریخی تعریف نموده بود .

(۱۴) پلخانف ، مسائل اساسی مارکسیسم ، چاپ فرانسوی ، صفحات ۲۲ - ۲۱ در همانجا پلخانف می‌نویسد : " تئوری شناخت مارکن مستقیماً از فویر باخ منتج شده بود . اگر دوست دارید ، حتی می‌توانیم در یک بیان جدی بگوئیم که آن همان تئوری فویر باخ است . . . که یک مفهوم عمیق تر در یک جهت‌گلی توسط بارکن یافته است " .

(۱۵) کائوتسکی ، انقلاب اجتماعی .

(۱۶) مسئله ارضی ، کائوتسکی . پلخانف ، نیز از سوی دیگر حداقل در اساس به نقد تکامل‌گرایی عامیانه پرداخته خود را در سه‌تلم منطق شکل قرار داد . منبع پیشین ، ص ۲۷ .

یادداشت‌تحریریه : البته پلخانف در یکی از زیر نویس‌های مقاله دید مونیستی تاریخ مارکسیسم و داروینیسم را دو بعد یک " روش علمی " محسوب نموده بود . مارکسیسم ندادم داروینیسم به اجتماع .

۴) یک برداشت تجربیدی Abstract و طبیعت‌گرایانه Naturalistic از "قوانین تاریخ". همنگامیکه پلخانف اخبار انقلاب اکتبر را شنید بیان داشت: اما این مغز تماشای قوانین تاریخ است" این خود یک نمونه شکوه‌مند از بنیاد راکی است.

۵) تمایل به بازگشت به مدد تحلیلی Analytic بدین معنی که تنها به "پدیده‌های مشخص و معین" که مستحکم در تظاهرات خود هستند، پیوسته‌اند. برای نمونه، نگرش مشخص و معین، به روسیه، آلمان، انقلاب پروروازی - انقلاب سوسیالیستی، حزب - توده‌ها، برنامه حداقل - برنامه حداکثر، معطر ف، نمودن.

بدیهی است که هم کارنتسکی و هم پلخانف بد فتاخر هرک را سطله کرده بودند ولی هیچکدام قادر به جذب و همضم مفاهیم وی بدلیل سابقه ذهنی - بطئی تکامل‌گرایانه و معبر‌گرایانه شان نشده بودند.

اما، همین‌چگونه با یادداشت‌های خود درباره‌ی بنیاد هرکل توانسته مصاف مارکسیسم ماقبل - دیالکتیکی بشتابد؟

۱) مقدمه، بافتاری‌لبنین در مبارزات فلسفی، که وی را قادر به تمیز "مانتریالیسم اعتدالی" و "ماتریالیسم عقب مانده، مرده و خشک" از ماتریالیسم مارکسیستی نمود که بالعکس امری نزد یک دیالکتیک "باورش" و ایدئالیستی بود. بنا براین، با نقد بیرحانه پلخانف که هیچ سطلی درباره‌ی منطق عظیم هرکل ننوشته بود چیزی که "اساس" می‌توان گفت دیالکتیک را بدل به دانش فلسفی می‌نماید" و همچنین با نقد کانتاز دیدگاه ماتریالیسم عامیانه بجای یک روش هرکلی (۱۷)، لبنین به انباشت ادراکات فلسفی خود رسید.

۲) او موفق به کسب یک درک دیالکتیکی از علیت Causality گردید. "علت و معلول، و مابقی همه صرفا لفظاتی از یک وابستگی عام بی‌باشند، یک ارتباط عام از وقایع مرتبط". در همان زمان، او اثبات نمود که پرسه دیالکتیکی که هرکل حل نمی‌نماید "تقابل مستحکم و انتزاع" یک ذهنیت و عینیت قادر به تخریب تک بعدی بودن آنان است. (۱۸)

۳) او دست به تمیز تفاوت‌های تفکر تکامل‌گرای عامیانه و تفکر دیالکتیکی از پیشرفت می‌زند. "اولین (پیشرفت بر حسب افزایش و کاهش یا تکرار - تکامل) فاقد عینیت، خشک و منجمد است. درحالیکه دومین (پیشرفت به مثابه وحدت تضاد) به نهایی شدن بخشنده کلید درک "جهش" و "گسست در تداوم" و "گذار به ضدین" و بیا تخریب پیشین و ظهور نرین می‌باشد". (۱۹)

۴) توسط هرکل او به مصاف تمایلی می‌رود که سعی در "برپایی یک مفهوم مطلق از قانون دارد". به ستیز درکی می‌شتابد که "با ساده سازی به پرستش مفهوم مطلق از قانون می‌شتابد". (و سپس در حاشیه‌ای می‌افزاید: "اختصاصی فیزیک مدرن) می‌نویسد: همانند آن قوانین، همه قوانین، ساده انکار، ناقص و تقریبی‌اند". (۲۰)

۱۷) لبنین، یادداشت‌های فلسفی، صفحات ۲۷۷، ۲۶۷ و ۱۷۹.

۱۸) منبع پیشین، صفحات ۲۶، ۱۸۷ و ۱۵۹.

۱۹) همانجا، ص ۳۶۰.

۲۰) منبع پیشین، ص ۱۵۱.

۵) او نیز^{۲۱} را به‌تنهایی از کل می‌بیند، در پیش‌زمینه و در بستر بیان رانسیس است. مشاهده می‌نماید، چیزی که اساس شناخت دیالکتیکی است. (۲۱) ما نیز نباید به‌طور سرریزی این اصول مدل‌لویژیک را در بهره‌های که وی در آن ایام نگاشته مشاهده کنیم. در سقوط انترناسیونال دوم او دستخیز ارائه یک نقد بی‌رحمانه از تئوریه گران "دفاع ملی" می‌زند، که گمانیکه سعی در انکار شمولیتا سوسیالیستی جنگ، بی‌مانی دارند، زیرا که "عامل بی" را در جنگ سربها Serbs (**) علیه اطریش تئوریه می‌نماید. او این انتقاد را با اشاره به دیالکتیک مارکس که "بد رستی هر گونه آزمون منفک پدیددها را طرد می‌نماید و بسرای مثال یک بندی شده استر بنصر و حشمتا کنی دستکاری شده (۲۲)"، منقح می‌باشند. و این دارای اهمیتین مهمی است، که همان‌گونه که لورکاچ اشاره نمود ظنرو طبقه بندی ... دیالکتیکی کلیتاً چیزی، حاصل آن اصل انقلابیست که در علم وجود دارد.

انفراد، انجامد، تفکیک و تقابل انتزاعی لحظات متفاوت و تقسیم‌نامه در خلال این طبقه بندی کلیتاً جزاً بخشا با بیان لنین پاسخ خود را می‌یابد: "دیالکتیک سوسیالیستی است که نشاندهنده این مسئله می‌باشد، که چرا درک انسانی نمی‌تواند تا بلات را برده و راکد بلکه زنده، تعیین شده، سحرک و قابل گسترش نسبت به یکدیگر در نظر گیرد. (۲۳) مسلمانا امری که درین جا حائز اهمیت می‌باشد، عواقب سیاسی است که از نفی مارکسیسم "مافیل ... دیالکتیک" در انکار لنین پس از مطالعات فلسفی حاصل آمد و نه خود نفس این یادداشتها. امری مشکل نیست تا ارد پای این موجودیت لویژیک را بتراوان زیاد داشتند. فلسفی تا نهضای لنین در ۱۹۱۷ بنویسند. از بحث کلیتاً جزاً تا تئوری سوسیالیسم. ترین طبقه امیرالیسم، از تفسیر انشاد تا دیگر سانی انقلاب، در مرکزیک به انفسلاب سوسیالیستی، از درک دیالکتیکی رابطه بین هلتر و هلرول تا نفی استنتاج مرحله انفسلاب روسیه صرفاً از روی شرایط عقب ماندگی اقتصاد روسیه، از نقد تکامل گرایانه تا "گست در اندام" ۱۹۱۷، و غیره و غیره. اما مسئله حائز اهمیت اینست که بطور ساده بیسان نمود که مطالعات متفادانه، مطالعات ماتریالیستی فکلیتاً نوانسنانین را از بند شبه مارکسیسم آرند وکن انترناسیونال دوم و محدود پنهانی تئوریک آن که بر انکار وی تشبیل گشته بود، رها سازد. مطالعه منطقی شکللی بجراتما بزاری برد که راه تئوریک را بسری ایستگاه نزلاند در پشورگراد برای لنین هموار نمود. در ایام مارس ... آوریل ۱۹۱۷ لنین تجذبات و فاسایسم نرانست خود را از مواضع ارائه شده توسط مارکسیسم ماقبل دیالکتیکی رها سازد. این رها بی وقت خوبی بود که نیازمند صد افتسیاسی می‌بود. اصول منجمد و انتزاعی که بر حسب آنان "انقلاب روسیه تنها می‌توانستیک انقلاب سوزوایی باشد چرا که روسیه از نظر اقتصاد برای سوسیالیسم آماده نبود، همزمان با گذشتن لنین از مرز را بیکون وی را قادر ساختن مسایل را به حیطه عملی، مشنی، و واقع گرایانه منطبق سازد.

(۲۱) همانجا، صفحات ۸-۱۵۷، همچنین صفحات ۲۱۸، ۱۹۶، ۱۷۱. (*) بخشی ازیرگسلاوی امروزی و یکی از "ملیتهای" تشکل دهنده این کشور. (تخریریه)
 (۲۲) لنین، سقوط انترناسیونال دوم، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۲۳۵.
 (۲۳) لنین، کارل مارکس، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۲۳.

از چنین زوایایی او نراستنبه درک این مسایل ناپید که : مسیاریها کدامند ؟ مسیاریها بی که در حقیقت مشخص کننده گذار بسوسیالیسم می باشند ، همان مسیاریها بی که او آیا قادر خواهد بود که آنان را مورد قبول اکثریت مردم بگرداند ؟ اکثریتی از کارگران و دهقانان

سه : تئزهای آوریسل ۱۹۱۷

حقیقتا اینست که نطفه های " تئزهای آوریل " در مارچ بیستمی فاصله ی میان ۱۱ تا ۱۶ مارچ که مترادف با فاصله میان سومین و پنجمین نامه ها از " نامه های از دور " لندن بود . بررسی دقیق این دو سند (که دست بر قضا در ۱۹۱۷ منتشر گردیدند) می تواند توضیحی ضرر کننده را به سیر تفکر لندن جلب نماید . در پاسخ به این پرسش عمده که آیا انقلاب روسیه می تواند مراحل گذار بسوسیالیسم را طی نماید ؟ لندن بد و طریق پاسخی میگوید .

در ابتدا (نامه شماره ۳) او پاسخ مستقیم بدین سوال را زیر سوال برده و سپس در نامه شماره ۵ به ارائه یک پاسخ کامل جدید می پردازد . نامه شماره ۳ دو نکته متضاد را در بردارد . لندن در حیطه کنترل تولید و توزیع چند قدم مشخص را که برای پیشبرد انقلاب ضروری هستند ، تشریح می نماید . او در ابتدا تأکید می کند که این هنوز سوسیالیسم (و یا دیکتاتوری پرولتاریا) نیست ، زیرا این گامها امری فراتر از دیکتاتوری دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان نیستند . اما بلا درنگ جمله ی کوتاه ضد و نقیض زیر را که مبین شک و تردید خود وی در مورد امری که چند لحظه پیشتر اشاره نموده بود می آورد ، نکته ای که بیان بزیر سوال بردن تئزهای سننی است :

" لازم نیست که برای هر چیزی طبقه بندی تئوریک یافت . امر اشتباهی است که اگر بخواهیم که وظایف عملی ، پیچیده ، فوری و سریع الرقوع انقلاب را در یک چهارچوب تحلیلی از قبل ساخته شده ی تئوریک جای دهیم . " (۲۴)

پانزده روز بعد در نامه ی پنجم ، فاصله وسیع تر میگرد و گسسته با گذشته صورت میگیرد . در صورت پیشرفتن به آخر رسیدن این گامها (کنترل تولید و توزیع و غیره) بنیاد گذار به سوسیالیسم نهاده خواهد شد . این مسئله ای است که در روسیه فعلی بطور مستقیم و با یک جهش عملی میسر نیست ، اما با کمک همین ابزار می توان درین راه گام نهاد و ایمن امر باید در دستور کار فوری برای انقلاب قرار گیرد . " (۲۵)

در اینجا دیگر لندن ایایی از " طبقه بندی تئوریک " مسیاریها ندارد و این گامها را نه بسوسیالیسم بلکه بسوسیالیسم نام می نهد .

در همین احوال بلشویکهای پتروگراد با ران وفادار تفکر سننی ، با سکوتی محتاطانه محکم بر سر جای شان میخکوب شده و تکان نمی خوردند . پراودا در روز ۱۵ مارچ حتی از حکومت وقت کادتها پشتیبانی مترواط بعمل آورد ، " تا حدی که با ارتجاع و ضد انقلاب

۲۴ - لندن ، نامه های از دور ، مجموعه آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۳۳ .

۲۵ - منبع پیشین ، ص ۳۴۱ .

مبارزه کند". طبق گفته‌ی یکی از رهبران بلشویک، شیلاپ نیکف Sheilapnikov در مارچ ۱۹۱۷، "ما با منشویکها بر سر این مسئله توافق کردیم و آن پشت‌سر نهادن روابط فئودالی و ورود به مرحله‌ای بود که در آن اتراخ و افسام "آزاد بیهای" متناسب با رژیمهای برپوروازی ظاهر میشوند". حال هم‌زمان شیرینی را که از اولین کلمات لنین در ایستگاه فنلاند پتروگراد به کارگران، (۲۶) سربرازان و دریا خوردان دست‌داده بود، تصور نمود؛ هنگامیکه شنیدند شما باید برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کنید". (۲۷)

در شب سوم آوریل و روز بعد از آن لنین ترزهای آوریل را تهیه نموده و به کمیته پتروگراد ارائه کرد. بنا به گفته ژالزاسکی یکی از اعضای کمیته پتروگراد، "کمیته در روز ۸ آوریل ترزهای لنین را با ۱۲ رای مخالف در برابر ۲ رای موافق و یک رای ششم رد نسیسود". (۲۸) با این وجود می‌بایست متذکر شد که ترزهای آوریل در مقایسه با خارجی گسه در نامه پنجم از راه دور، حاصل شده بودند یک گام به پیش متمسب میگردید. درین جزوه وی بطور واضح از گذار به سوسیالیسم صحبت نمی‌کند، که این امر بنظر، بیان می‌آید گسه شاید تحت تاثیر بهیچ‌نشی باشد که به رفقای وی دست‌داده بود و بدلیل همین عامل لنین ناچار به تقلیل لحن بیان کلمات و جنایات خود گردیده بود. در حقیقت ترزهای آوریل از گذار مرحله اول انقلاب به مرحله دوم سخن می‌گیرند، مرحله دومی که "می‌بایست عامل تنویر قدرتی پرتوتاریا و لایه‌های فقیر دهقانان باشد". اما این نکته کافی نبود تا به تضاد یا فروپلهای سنتی بلشویسم مدی بی‌نیاید (جز آنکه درین جا اشاره به لایه‌های فقیر دهقانان مبوض طبقه دهقانان شده است، که خود مسئله قابل توجهی است) زیرا که سوسیالیسم وظایف این قدرتی (دموکراتیک و یا هنوز سوسیالیستی؟) شرح نگاشته بود.

لنین اشاره بر این امر نموده بود که: "این وظیفه ضروری ما نیست که سوسیالیسم را معرفی نمایم بلکه فقط می‌بایستی تولید اجتماعی و توزیع کالاها را به یکباره در کف کنترل شوراها نمایندگان کارگران قرار دهیم"، فرمولی انعطاف پذیری که در آن سوسیالیسم کنترل هنوز شرح نشده است. (۲۹) تنها سبخی که حداقل تلوینجا تشریح نظری در تفکر پیشین بلشویکی بحساب می‌آید، امری که تجدید نظر طلبی خود را بر بنای بیسک مدل ولنت-کمونها برای جمهوری شوراهای و دلیل استمرار ساخته بود.

الف) بطور سنتی، در ادبیات مارکسیستی کمون به عنوان اولین تلاش برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بحساب می‌آید.

ب) بنا به عقیده خود لنین، کمون دولتی کارگری بود که درصد انجام هم‌زمان یک انقلاب دموکراتیک و یک انقلاب سوسیالیستی بود. جالب توجه است که در بیم گسه

(۲۶) تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول، فصل ۱۵.

(۲۷) نگاه کنید به "خاطراتی از لنین" نوشته‌ی ف. سوسیلوف

۱۹۵۸، ص ۶۲۳. در همان سخنرانی لنین گفته بود: "می‌بایست با رزنان را برای یک انقلاب سوسیالیستی تهدید کنید، مبارزه‌ای تا به آخر تا پیروزی کامل پرولتاریا، زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی".

(۲۸) تروتسکی، منبع پیشین، جلد اول، فصل اول.

(۲۹) لنین، منتخب آثار، جلد دوم، ص ۴۵.

این همان کمونیست بود که لنین اسیر "مارکسیسم قدیمی" در سال ۱۹۰۵ به انتقاد از آن برخاسته بود. و بنا بر دلیل مشابه لنین دیالکتیسمین، انقلابی ۱۹۱۷ را آنرا به سبب یک مدل برای جمهوری شورما گزیده بود. بنا بر این ای. اچ. کارنارین نگارید رستنی اینرا تاکید می نماید که اولین مقاله لنین پس از ورود به پتروگراد "مشورم گذار بنسب سوسیالیسم را دارا بود، اما، هیچگاه آنرا به شرح بیان نشده بود." (۲۰) در خلال ماه آوریل لنین توانست منظر تناسی رده های حزب بلشویک را بسوی خط سیاسی جدید بجنب نماید و عمده یاتاً آنرا بدست آورد. این امر بر ضرورت دو نکته حاصل گشت: یکی بسوی رسیدن از بلشویسم قدیمی و دیگری چشم انداز گذار بسوی سوسیالیسم. نوشته اساسی درین رابطه نامه های درباره ی تاکتیکها می باشد. این جزوه که به فاصله میان ۱۳۰۸ آوریل بنیان گشت، کمتر شناخته شده می باشد. محرک نگارن آن شاید فشارها بی باشد کسه از سری تحریریه ضد لنین برآودا به لنین در ۸ آوریل وارد آمده بود. در آن جزوه ما می توانیم کلید اساسی گسست تاریخی را بیابیم. گسست تاریخی که خلاصه ی خود را در -

چرخش تاریخی، مشخص، روشن و رادیکالی یافت که در بلشویسم قدیمی از بیان رفته بود:

"هر کسی که امروزه صحبت بدینا توری انقلابی د مکرراتیک پرولتاریا و دهقانان بعمل آورد، از زبان عقب مانده و در عقیدت و در عمل بسوی خرده بیوزرواری کشیده شده و به تقابل با انقلاب کارگری کشانیده خواهد شد. که جای آن دارد که به موزه ی بلشویسم قدیمی قسبل از انقلاب یا اصطلاح رایج کنونی بلشویسم کهنه سپرده شود." (۲۱)

در همین جزوه وی علیرغم اظهار تمایل مکرر به سوسیالیسم بلا واسطه، اعلام میکنند که قدرتشورها قدیمی است برای "پیشرفت به سوسیالیسم". به عنوان مثال لنین میگوید:

"کنترل بانکها و ادغام تمام آنها در یک بانک، هنوز سوسیالیسم نیست اما قدیمی است بسوی سوسیالیسم." (۲۲) در مقاله ای بتاریخ ۲۳ آوریل، لنین وجه تفاوت بلشویکیها و منتویکیها را به شکل زیر بیان می نماید: "منتویکیها با سوسیالیسم موافق هستند اما ظن غالب آنان بر اینست که فکر نمودن درباره سوسیالیسم امری زود رس می باشد. امری که زود رسی خود را نه فقط در فکر نمودن بلکه قصد بر گرفتن معیارهای تحقق سوسیالیسم نیز عیان میسازد. در حالیکه بلشویکیها گمان می کنند که شورماها به فریبت سرفش خواهند شد تا تمام معیارهای قابل تحقق سوسیالیسم را در عمل با خود به ارمغان آورده و شکوه سوسیالیسم را بتجلی سازند." (۲۳)

سوال مطرحه درین جا اینست که "معیارهای قابل تحقق در عمل" چه می باشند؟ برای لنین، اینان عبارتند خصوصاً از معیارهایی که قابل کسب حداکثر بتیک ملت باشند. این بدین منظور است که نه فقط کارگران بلکه همچنین نوده های دهقانی نیز جزو اتحاد این اکثریت محسوب میگردد. با رهایی خود از بند محدود بنهای تئوریکسی که مارکسیسم

۲۰ ای. اچ. کارنارین، انقلاب روسیه، جلد اول، ص ۸۲.

۲۱ لنین، همواره آثار، جلد ۲۴، ص ۳۵.

۲۲ منتخب پیشین، ص ۴۴.

۲۳ لنین، احزاب سیاسی در روسیه و رطبا یفانان در قبایل پرولتاریا، جلد ۲۴، ص ۸۹.

با فضل ... د بالکتیکی بر لئین بمشورلی گودانیده بود (سخته ود پتهایین از غمیل برکت بسوسوی
 سوسالیسم غیر قابل حقوق در نمینتامت) ، حال لئین توانسده بود با یک درک ، راتقصی
 ار سراط اجتماعی - سیاسی کامهای سموی سوسالیسم " را سضمین نماید . بنا براین ، در
 سخنرانی که سه کنگره همسم حزب بلشویک (۲۶ - ۲۴ آوریل) ارائه نمود ، او د سست
 روی مسئلهای می سپد که به نهها رافلس بلکد در جهتت ستمس تعیین شده است : " سسا
 می بایستی ار کامهای علی و فعال ستمس رانیم . . . ما نس توانیم نهها به " سرفلسی
 سوسالیسم دست برنیم . اکثریت ستمس روسیه را دهقانان ، زمینداران کوچک تشکیل
 مد دهند ، کسانی که به هیچ عنوانی خواستار سوسالیسم نیستند . اما همین خریل چسده
 سخالنی با استقرار یک بانک در هر دهکده خواهد داشت ، بانکی که باور آنسسان در
 افزایش مایلک شان می باشد ؟ آنان جزوی علیه آن نخواهند داشت . ما می بایست ایسمن
 مبارضا را در سطح نمایی کشور با سده آگاهی به نیاز در آمان گسترش دیم . " (۳۴)
 " سرفلسی " سوسالیسم در چین چهار رهبری ، عبارستاز تحصیل سوسالیسم بهر ریستند و
 " ار بالا " ، امری که علیه خواستار اکثریت ستمس است . در سوی سخالن با این روش بالطبع
 لئین پیشنها جذب سعایت توده های دهقانی را از طریق مبارضای ستمس ناشی شده ،
 از یک عینسها خصلمت سوسالیستی ، که توسط قدرتشو را (با رهبری کارگران) صدایت
 گرد د مطرح می نماید . این مبارضا بنگل پتهای زوری شبیه مواضع تریتسکی در ۱۹۰۵ -
 می باشد بیان داشت : " دیکتاتوری پروتا را که از سوی دهقانان حمایت کرد د تاثیرات
 خود را در یک روند متوقف نشدنی از انقلاب د مرکزیک به سوسالیستی نتجیلن میسازد .
 بنا بر این ، این اتفاق نیست که لئین در آوریل ۱۹۱۷ توسط " بلشویک قدیمی " کامسست
 " سروسکبست " خوانده شد . (۳۵)

سبب سوسالیسم

جای هیچ تردیدی نیست که " ترمضای آوریل " بیانگر گسست شورویک و سیاسی هستند که
 در ستمسین از جنگ (جهانی اول) بلشویسم رخ داد . گفته شد که این امر دستس
 است که لئین بهر حال از ۱۹۰۵ که به اتحاد انقلابی پروتا را و دهقانان (و ستمس
 رادیکال انقلاب بدو و حتی علیه بورژوازی لیبرال) ایمان آورد بود ، با " بلشویسم پوی
 که در آوریل ۱۹۱۷ متولد گردید ، میراث دار و فرزند ستمس " بلشویسم قدیمی " است .
 از سوی دیگر ، اگر باور کنیم که یادداشتها بیانگر یک گسست فلسفی با " لنینیسم اولسده
 می باشند ، می بایستی اذعان بداریم که مدی که در ستمس و نرشتارهای سیاسی ستمس از
 ۱۹۱۴ لئین مشاهده میشود ، بیشتر از آنچه که پلخانن یا کارترسکی انجام داد نسند ،
 " د بالکتیکی " می باشد .

در نتیجه برای اجتناب از هر گونه درک اشتباه آمیز می بایست تذکر شد که لئین



«و منصفه پیشگامان موثره عبارت از آن خواهد بود، که در تمام مسائل تنور یک بیش از پیش
 من خود را روشن سازند. بیش از پیش از زبان عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد
 گردید. و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن هنگام که به علم تبدیل شده است ایجاب
 میکند که با آن بصورت علم برخورد کنند؛ یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهد.»
 ف. انگلس مقدمه بر جنگ دهنانی در آلمان اول ژوئیه ۱۸۷۴



«در این مادنیزیا به مثابه یک دستگاه فکری در این صورت مویین نقابل نخواهیم کرد که:
 «حقیقت ایجاب است در برابرش زانو بریزید» من تصور مویسی را در دید زدن اساس خود آن پیشرفت
 جو عیب داد. مایندب جو عیب گفت. «مبارزه را متوقف کنید مبارزه تا آن فایده هراعتباری است؛
 که ما در حدود پرزتاب شمار واقعی بسوی مبارزه تان هستیم.» ما فقط به دنیا نشان خواهیم داد که
 برای چه می کشید و آنگاه می امری است که دنیا بایستی آنرا کسب نماید چه بخواهد و چه
 نخواهد.»

ارنامه کارل مارکس به آرنولد روژه سپتامبر ۱۸۴۳



تاریخ رانده می نواد سازمان مسجد و به اکثریت انذقت شدن داد. مردم که مدنی که
 تاریخ در مقابل خود دارد حل شود، هنوز با کثافات قرون گذشته سروکار داریم، منتها تحمل
 نپذیریم. این مسئله امروزه تنها انقلابی و سوسیالیست درک کرده است.
 الفس - رحیم «ملائصرالدین و ملاخسرالدین»
 کتاب الفباء، دوره جدید، شماره یک ۱۳۶۲

اتحاد دانشجویان سوسیالیست انقلابی در آمریکا